

شورا

ماهنامه شورای ملی مقاومت ایران

خمینی، تروریسم و میثاقهای بین‌الدولتی

د. ناطقی

آیا خمینی تحمل از دست داده است؟

جلال گنجهای

نگاهی به «طرح قانونی ارتش»

محمدعلی آریافر

گفتگو با ورزشکاران

منوچهر هزارخانی

کارکردها و مشکلات اقتصادی دولت دکتر مصدق (۱)

یزدان حاج حمزه

پیام دکتر مصدق در ۳۰ تیر سال ۳۲

محمدعلی اصفهانی

با همسفر نه چندان فرضی

• شورای ملی مقاومت: بیانیه، پیام، اطلاعیه...

• گاه‌شمار خرداد ۶۶

www.xalvat.org
www.KetabFarsi.com

شورا

ماهنامه شورای ملی تعاون و مسکن ایران

شماره ۳۳ و ۳۴ - تیر و مرداد ۱۳۶۶

شورا

ماهنامه شورای ملی و مقاومت ایران

خمینی، تروریسم و میثاقهای بین المللی

فهرست

د. ناطقی

رژیم خمینی، در طول چند سالی که از عمر ننگین آن می‌گذرد، نه تنها کشتار و شکنجه و سرکوب مخالفان را به عنوان وسیله‌ای برای حفظ قدرت به کار گرفته، بلکه از تروریسم و آدم‌ربایی نیز، به عنوان اهرمی در سیاست خارجی، استفاده کرده است. رژیم خمینی، اما، این ویژگی را هم دارد که در بیشتر مواقع هیچ نیازی به لاپوشانی این اقدامات ندیده و آشکارا حمایت خود را از این آدم‌کشها و آدم‌رباییها اعلام کرده است. نمونه‌های خونین و فراموش‌نشده‌ای از این قبیل اقدامات در کارنامه رژیم بسیار است که آخرین آنها وقایع خونین مکه است (۱). بی‌مناسبت نیست که به چند نمونه از این قبیل اعمال تروریستی رژیم در گذشته، اشاره‌ای بکنیم. در سیزدهم آذرماه سال ۶۳، یک هواپیمای کویتی در مسیر کراچی به کویت ربنده شد و در تهران به زمین نشست. هواپیماربایان خواهان آزادی تروریستهای زندانی در کویت بودند. در این ماجرا رادیو تلویزیون رژیم بلندگویی برای هواپیماربایان شده بود. آنان دو مسافر آمریکایی هواپیما را به قتل رساندند. البته کویت تسلیم خواست آنان نشد و بالاخره این نمایش خونین، با «تسلیم شدن» هواپیماربایان به مأموران رژیم پایان یافت. این هواپیماربایان که در اختیار رژیم هستند، هیچ وقت محاکمه نشدند. چند روز بعد از این جریان، در روز ۲۲ آذر ۶۳، نخست‌وزیر رژیم در برابر اظهارات مقامهای آمریکایی مبنی بر این که رژیم باید در مورد تأخیر در دستگیری ربایندگان هواپیما توضیح بدهد و آنان را یا محاکمه کند یا به کویت تحویل دهد، گفت: «دولت جمهوری اسلامی ایران فقط به خدا توضیح می‌دهد و لاغیر» و اضافه کرد که تحویل دادن ربایندگان هواپیما در صورتی امکان‌پذیر است که «رهبر یک گروه تروریستی که باعث کشته شدن صدها نفر شده»

* خمینی، تروریسم و میثاقهای بین‌المللی	د. ناطقی	۳
* آیا خمینی تحمل از دست داده است؟	جلال گنجهای	۱۳
* نگاهی به «طرح قانونی ارتش»	محمدعلی آریافر	۲۸
* گفتگو با ورزشکاران	منوچهر هزارخانی	۳۷
* کارکرد و مشکلات اقتصادی دولت دکتر مصدق (۱)	یزدان حاج‌حمزه	۵۷
* پیام دکتر مصدق در ۳۰ تیر سال ۳۲		۷۰
* با همسفر نه چندان فرضی	محمدعلی اصفهانی	۷۴
* آزادی	فرخی یزدی	۸۰
* شورای ملی مقاومت: بیانیه، پیام، اطلاعیه...		۸۱
* گاهشمار تیر و مرداد ۱۳۶۶		۹۵

تحويل رژیم شود. در موارد متعدد دیگری، عمال رژیم در خارج کشور دست به اقدامات تروریستی زده‌اند و در بعضی از آنها سفارتخانه‌های کشورها مورد حمله قرار گرفته و اتباع کشورهای دیگر به گروگان گرفته شده یا به قتل رسیده‌اند. اما در دنیایی که تجارت بر همه امور برتری دارد گاه حتی به نظر می‌رسد «همه چیز» است، نه تنها این اقدامات جنایتکارانه رژیم تاکنون به نحوی نادیده گرفته شده یا به تساهل با آن برخورد شده است، بلکه —همچنان که در یک سال و نیم با کنار رفتن گوشه‌یی از پرده، توانسته‌ایم شاهد باشیم — آدم‌ربایی، ترور، بمب‌گذاری و شانتاژ، به عنوان روشهای رایج دیپلماسی خمینی، از سوی بعضی از کشورهای «بزرگ و پیشرفته» در عمل پذیرفته یا تحمل شده است. در ماجرای معامله پنهانی رژیم با آمریکا، بنا بر حقایق افشاشده، اوراق بازجویی چند صد صفحه‌یی ویلیام باکلی — که گفته می‌شد پس از ربوده شدن در لبنان، به ایران انتقال یافت و زیر شکنجه کشته شد — مورد علاقه آمریکاییان برای مبادله بود. معامله فرانسه با رژیم خمینی — محدود کردن فعالیت مجاهدین و عزیمت مسعود رجوی از فرانسه و بازپرداخت ۳۳۰ میلیون دلار از وام شرکت اوردیف به رژیم، در برابر آزادی گروگانهای فرانسوی — مورد دیگری از تن دادن به شانتاژ بود که در عمل خوب پیش رفت و متوقف شد. اخیراً رفسنجانی اظهار داشت که در آن هنگام، برای تأخیر در آزادی گروگانهای فرانسوی تا پایان انتخابات پارلمانی فرانسه در مارس ۸۶، از سوی ژاک شیراک با رژیم تماس گرفته شده بود. با این که شیراک این ادعای رفسنجانی را تکذیب کرد، اما بعید به نظر نمی‌رسد که در این ادعا بخشی از واقعیت هم نهفته باشد. در این میان رژیم از بازی روی تضاد منافع بین کشورهای مختلف و تضاد بین اردوگاه شرق و غرب بیشترین استفاده را برده است. آن چه که در اظهارات مقامهای غربی در توجیه این روش، پیوسته به چشم می‌خورد این است که ایران دارای موقعیت مهم استراتژیکی است و جمعیت ۴۵ میلیونی و ذخایر زیرزمینی ایران آن قدر اهمیت دارد که لازم است از هیچ گونه تلاشی برای نگهداشتن آن در کنار غرب و جلوگیری از نفوذ شوروی، دریغ نشود. رژیم خمینی با آگاهی از همین ارزیابی و نیز روح حاکم بر مناسبات بین‌المللی، هیچ فرصتی را برای «صدور انقلاب» از دست نداده و در همه جا، از برزیل تا تونس و از مالزی و تایلند تا ترکیه و یوگسلاوی و هر جای دیگری که برای پخش نشریات و جزوه‌های تبلیغی یا ایجاد بلوا و آشوب و به راه انداختن جنگ شیعه و سنی، یهودی و مسلمان، یهودی و مسیحی، بودایی و مسلمان، کمونیست و مسلمان، یا بمب‌گذاری و آدم‌ربایی و ترور، امکانی وجود داشته، آن را به کار گرفته است. کسانی که به عنوان دیپلمات رژیم خمینی، در گوشه و کنار دنیا در سفارتخانه‌های رژیم به کار مشغولند، معمولاً یا خودشان به طور مستقیم در

طرح عملیات و تغذیه گروههای تروریستی دست داشته‌اند، یا اگر امکان چنین فعالیتهایی موجود نبوده، از انتشار نوشته‌های تحریک‌کننده و دست‌زدن به فعالیتهای تشنج‌آفرین کوتاهی نکرده‌اند (۲).

تروریسم سازمان‌یافته دولتی و نقض حاکمیت دولتها

رژیم خمینی در به کارگرفتن روشهای تروریستی و ایجاد بلوا و آشوب، برای اعلام حضور خود در این جا و آن جا، خود را ملزم به رعایت هیچ آدابی و ترتیبی نمی‌بیند. در این لجام‌گیختگی، رژیم نه از به خون کشیدن مراسم مذهبی رویگردان است، نه از نقض حاکمیت دولتهای دیگر. حمله تروریستهای صادرانی خمینی در پاکستان به محل سکونت پناهندگان ایرانی (هواداران مجاهدین خلق) و بلوای خونین مکه تازه‌ترین نمونه‌های چنین سیاستی هستند. بنا بر اطلاعاتی که دفتر مجاهدین خلق در مورد یورش مزدوران رژیم به خانه پناهندگان ایرانی در شهرهای کویته و کراچی انتشار داد (۳)، در این یورش که در هفدهم تیر ماه سال جاری صورت گرفت، مهاجمان بیش از صد نفر بودند که حداقل ۳۰ تن از آنان توسط سپاه پاسداران خمینی مستقیماً از تهران اعزام شده بودند. مهاجمان، به دستور خمینی و تحت نظارت رفسنجانی و با کمک سفارت رژیم در پاکستان، در چهار گروه و به طور همزمان (حدود ساعت چهارونیم صبح) در دو شهر کویته و کراچی، چند خانه مسکونی پناهندگان را با استفاده از مسلسل و نارنجک و موشک‌انداز آر پی جی مورد حمله قرار دادند. هشیاری پناهندگان طرح کشتار صدها پناهنده را با شکست روبرو کرد، اما به هر حال، حداقل دو تن به شهادت رسیدند و چهارده تن دیگر به شدت مجروح شدند. چنین عملیات گسترده‌یی در واقع بیشتر به عملیات کماندویی نیروهای ویژه یک ارتش در کشور دشمن شبیه بود، تا به تسویه حسابهای تروریستی با مخالفان از نوعی که خمینی بارها تاکنون در کشورهای دیگر بدان مبادرت کرده است. چند تن از متهمان و مزدوران مهاجم که بعداً دستگیر شدند، در یک دادگاه در پاکستان اعتراف کردند که توسط رژیم به آن کشور اعزام شده بودند و نام عملیات مذکور نیز «جنگ بر علیه منافقین» بوده است (۴). بدین ترتیب خمینی، با دست‌زدن به نوعی «عملیات جنگی» در خاک یک کشور همسایه (البته علیه مجاهدین خلق)، در واقع کاری جز نشان دادن ماهیت تروریستی خود و زیر پا گذاشتن حق حاکمیت کشور مزبور انجام نداده است.

رویداد خونین مکه تازه‌ترین — و شاید خونین‌ترین — نمونه از اجرای سیاست «صدور انقلاب» رژیم خمینی است. خمینی در آن پیام طولانی و مفصل خود به

خمینی و میثاقهای بین‌المللی

خمینی از همان ابتدای دستیابی به قدرت نشان داد که به هیچ عهد و پیمانی پایبند نیست. او نه تنها به وعده‌هایی که به مردم داده بود (از جمله تشکیل مجلس مؤسسان) عمل نکرد، بلکه ابتدایی‌ترین حقوق مردم را با وحشیانه‌ترین روشها پایمال کرد. خمینی برای همه اعمال ضدانسانی خود پیوسته توجیهات شرعی ارائه کرده و می‌کند. او در ۲۵ آذر ۶۳، در دیدار با سران رژیم به مناسبت تولد پیامبر اسلام، گفت: اگر دست دزدی را قطع می‌کنند این یک رحمتی است بر او، و در توجیه ادامه جنگ گفت: «قرآن گفته است وقاتلوهم حتی لاتکون فتنه، یعنی جنگ تا رفع فتنه از عالم. این که ما می‌گوییم جنگ، جنگ تا پیروزی، یک ذره از آن چیزی است که قرآن می‌گوید». خمینی نه به اعتراضهای مجامع بین‌المللی در مورد احکام و مجازاتهای وحشیانه قرون وسطایی اهمیتی می‌دهد و نه برای تلاشهایی که جهت صلح و آتش‌بس صورت می‌گیرد، تره خرد می‌کند. نقض حقوق بشر و بی‌توجهی به معاهدات بین‌المللی به عنوان روش معمول رژیم خمینی، پیوسته از سوی مجامع بین‌المللی مورد اعتراض قرار گرفته است. از جمله صلیب سرخ بین‌المللی در آذر ماه ۶۳ اعلام کرد که جان ۶۰ هزار اسیر عراقی در ایران در خطر است و رژیم خمینی به طور مکرر مفاد کنوانسیون ژنو را نقض کرده و حقوق بشر را زیر پا گذاشته است. تنها عکس‌العمل رژیم متهم کردن نمایندگی صلیب سرخ به جاسوسی و تعطیل دفتر آن سازمان در تهران بود.

کنوانسیون وین یکی از پیمانهای مهم بین‌المللی است که ناظر بر حقوق و مصونیت هیأت دیپلماتیک در کشورهای محل مأموریت است و در ماجرای وحید گرجی بارها شنیده شد که رژیم، دولت فرانسه را به نقض آن متهم کرده است. نگاهی به برخی مواد این کنوانسیون نشان خواهد داد که رژیم خمینی خود تا چه حد آن را رعایت کرده و بدان پایبند بوده است.

نگاهی به کنوانسیون وین

پس از ماجرای احضار وحید گرجی به بازپرسی، به خاطر سوءظنهایی که در مورد بمب‌گذاریهای شهریورماه سال گذشته در پاریس متوجه او شده است، و به دنبال آن محاصره سفارت رژیم در پاریس، رژیم خمینی سر و صدای زیادی به راه انداخت که دولت فرانسه بر خلاف کنوانسیون وین عمل می‌کند. رژیم، در عین حال، به عنوان واکنشی در مقابل اقدام فرانسه، بلافاصله کنسول آن کشور در تهران را به

«راه‌پیمایی برائت از مشرکین» گفت که اگر تنها هم بماند، تا مرحله «شهادت»، به مبارزه برای تحقق «اسلام» ادامه خواهد داد. در آن پیام، که خمینی دنیا را به مبارزه طلبیده است، وی چنان نقشی برای خود و رژیمش قائل شده که گویی پیامبر یا امام زمانی است که ظهور کرده و کلید نجات بشریت در دست اوست. خمینی در ابتدای این پیام تأکید کرده است که «اعلان برائت منحصر نمی‌شود به ایام و مراسم حج، بلکه باید مسلمانان سراسر عالم را به ذات حق و نفرت و بغض عملی نسبت به دشمنان خدا لبریز کند». بعد از آن «بسیج مستضعفین» اعلامیه داد که آماده است از بسیجیان جهان اسلام یک سپاه صد میلیونی تشکیل بدهد و فرمانده سپاه پاسداران پیام داد که بیکار ننشسته است و هسته‌های مقاومت توسط حزب‌اللهیها در «بلاد» اسلامی کجا و کجا تشکیل شده است. پیام خمینی که دو سه روز قبل از راه‌پیمایی «برائت از مشرکین» انتشار یافت، بی‌تردید یک‌شنبه نوشته نشده بود و حتماً موضوعها و محورهای آن با دقت و صرف وقت انتخاب و تدوین شده بود. حضور تعداد چشمگیری از مهره‌های برجسته رژیم، که چند تن از آنان مثل خلخالی و ناطق نوری و هادی غفاری در هدایت گروههای حزب‌اللهی و ایجاد آشوب و کشتار تجربه چند ساله دارند، و بعضی مهره‌های نظامی مثل سرهنگ صیاد شیرازی و سرتیپ بابایی، نشان‌دهنده اهمیت طرحی است که خمینی برای راه‌پیمایی مکه ریخته بود. برای خمینی مراسم حج فرصتی طلایی برای اظهار وجود و نیز سرپلی برای فراهم آوردن تدارکات جهت اقدامات بعدی است. در واقع در ایام حج، عربستان ناچار است در مدت زمان کوتاهی تعداد عظیمی زائر را (که امسال به دو میلیون نفر رسید) در خاک خود بپذیرد و خمینی نیز این امکان را می‌یابد که، در حالی که عربستان با انبوه مسافران روبروست و در کنترل و بازرسی احتمالاً دقت زیادی نمی‌شود، عوامل تروریست خود را همراه با اسلحه و مواد منفجره به آن کشور اعزام کند. پس از رویداد خونین مکه در حج امسال، تلویزیون عربستان علاوه بر فیلم تظاهرات مذکور، فیلمی نیز از چگونگی کشف مواد منفجره از ساک دستی «زائران» اعزامی رژیم در سال گذشته نشان داد که، بنا بر گزارشهای خبری، ملک‌فهد به نشانه حسن‌نیت نسبت به رژیم، سال قبل نمایش آن را ممنوع کرده بود. آن طور که مقامهای عربستان سعودی برآورد کرده بودند، امسال حدود ۳۰ هزارتن از زائران ایرانی را عناصر نهادهای سرکوبگر رژیم تشکیل می‌دادند. اظهارات بعدی مقامهای رژیم، از جمله هاشمی رفسنجانی، و تهدید به ریشه‌کن کردن «آل سعود و فرقه وهابی» و لزوم خارج کردن «حرمین شریفین» از حاکمیت عربستان سعودی، همه نشانه‌های آشکاری از اهداف توسعه‌طلبانه رژیم و بی‌اعتنائیش به حق حاکمیت دولتهاست.

«همکاری با ضد انقلاب، قاچاق مواد مخدر و...» متهم کرد. تجربه نشان می‌دهد که رژیم خمینی طی تمام دوران حاکمیت خود پیوسته خلاف کنوانسیون وین عمل کرده و در موارد متعدد آن را آشکارا نقض کرده است. آخرین نمونه نقض این کنوانسیون توسط رژیم، یورش عمال حزب‌اللهی به سفارتخانه‌های عربستان و کویت در تهران و ربودن چهار تن از کارمندان سفارت سعودی در تهران است (۵). کنوانسیون وین درباره روابط دیپلماتیک مورخ ۱۸ آوریل ۱۹۶۱، کشورهای امضاکننده را ملزم به رعایت ضوابطی در مورد فعالیتهای دیپلماتیک می‌کند. این کنوانسیون مصونیتها و امتیازهایی برای اعضای هیاتهای دیپلماتیک و کارمندان هیاتهای سیاسی قائل شده است. در بند «د» از ماده ۳ کنوانسیون، استحضار از اوضاع و سیر وقایع در دولت پذیرنده با استفاده از تمام وسائل مشروع و گزارش آن به دولت فرستنده، از وظائف هیأت ذکر شده است. در ماده ۲۷ آمده است که دولت پذیرنده، آزادی ارتباطات هیأت را به منظورهای رسمی، اجازه داده و حمایت خواهد نمود. هیأت می‌تواند، برای تماس با حکومت و سایر هیأتها و کنسولگریهای دولت فرستنده در هر جا، از تمام وسایل ارتباطی لازم، از جمله پیک دیپلماتیک و پیامهای رمز، استفاده نماید. اما هیأت نمی‌تواند، جز با رضایت دولت پذیرنده، دستگاه فرستنده رادیویی نصب نموده و مورد استفاده قرار دهد. ماده ۲۲ می‌گوید که اماکن هیأت مصونیت دارند و مأموران دولت پذیرنده جز با رضایت رئیس هیأت حق ورود به این اماکن را نخواهند داشت. دولت پذیرنده وظیفه خاص دارد که کلیه تدابیر لازم را اتخاذ کنند تا اماکن هیأت مورد تجاوز و خسارت قرار نگیرد و آرامش و شئون آن متزلزل نگردد. اماکن هیأت و اسباب و اثاث و اشیاء دیگر موجود در آن و همچنین وسایل نقلیه هیأت مصون از تفتیش، مصادره، توقیف یا اقدامات اجرایی خواهد بود. در ماده ۳۹ تصریح شده است که مأمور دیپلماتیک مصون است و نمی‌توان او را به هیچ عنوان مورد توقیف یا بازداشت قرار داد. دولت پذیرنده با وی رفتار محترمانه‌ای که در شأن اوست، خواهد داشت و اقدامات لازم را برای ممانعت از وارد آمدن لطمه به شخص و آزادی و حیثیت او اتخاذ خواهد کرد.

با توجه به همین موارد ذکر شده، می‌بینیم که رژیم خمینی بارها کنوانسیون وین را نقض کرده و سفارتخانه‌های مختلف را در ایران به توسط ایادی حزب‌اللهی خود به اشغال در آورده و رفتار موهنی با دیپلماتهای خارجی در ایران داشته است. همه به خاطر داریم که در ماجرای حمله به سفارت آمریکا، خمینی به عنوان «مبارزه با شیطان بزرگ و اشغال لانه جاسوسی»، از احساسات ضدآمریکایی مردم ایران که ناشی از سالهای طولانی حکومت ننگین و دست‌نشانده شاه بود، چه سوءاستفاده عظیمی که نکرد. حال آن که در روز ۲۴ یا ۲۵ بهمن خمینی دکتر یزدی و چمران را

فرستاد تا مردم را از آن جا خارج کنند و بعد هم کمیته‌یی زیر نظر ماشاالله قصاب در همان سفارت دائر شد تا با همکاری افرادی از همان سفارت، از قبیل چارلز ناس، به شکار انقلابیان پردازد. اما این بار، در مورد گروکشی اعضای سفارت فرانسه در تهران و اتهام جاسوسی به کنسول آن کشور، وضع خیلی فرق می‌کند. در آن روزها، هنوز جامعه در تب و تاب حاصل از قیام ۲۲ بهمن بود و اهرم قدرت سیاسی در ایران نیز در دست مقامهای دولتی (نخست‌وزیر و وزیران) نبود. امروز در رژیم خمینی، هر کسی در جایی که قرار گرفته است، هیچ نباشد، به عنوان سخنگو و رابط با تصمیم‌گیرنده اصلی - خواه خود خمینی باشد خواه رفسنجانی - «انجام وظیفه» می‌کند و رژیم در مجموع باید پاسخگویی اعمال و مسئولیتهای خود باشد. به هر حال رژیم مدعی است که وحید گرجی اقامت دائم ندارد و مشمول مصونیتهای مندرج در ماده ۳۷ کنوانسیون وین است، در حالی که وزارت خارجه فرانسه ماده مذکور را شامل حال وی نمی‌داند و معتقد است که او دارای اقامت دائم و وضعیت وی منطبق با ماده ۳۸ است که تصریح می‌کند «سایر کارمندان هیأت و خدمتکاران شخصی که تبعه دولت پذیرنده یا مقیم دائم آن دولت می‌باشند، فقط تا حدودی که مورد قبول دولت پذیرنده باشد از مصونیتها برخوردار خواهند بود...». حال اگر در همین مرحله، یکی از دو طرف نتواند حرف خود را به کرسی بنشاند، پروتکل مربوط به حل اختلافات کنوانسیون وین درباره روابط دیپلماتیک، اختلافات ناشی از تفسیر یا اجرای کنوانسیون وین را در صلاحیت دیوان بین‌المللی دادگستری لاهه قرار داده است. بند دوم از ماده سوم این پروتکل مقرر می‌دارد که «کمیسیون سازش تا پنج ماه پس از تاریخ تشکیل باید توصیه‌های خود را تسلیم نماید. اگر توصیه‌های مزبور در عرض دو ماه از تاریخ اعلام، مورد قبول طرفهای اختلاف قرار نگیرد، هر یک از طرفین می‌تواند موضوع مورد اختلاف را ضمن تسلیم دادخواستی در دیوان مطرح نماید». به نظر می‌رسد که سردمداران رژیم خود نیز به عواقب احتمالی این قبیل حرکات و «لاتبازی»ها پی برده‌اند. از جمله بشارتی روز دهم مرداد در مصاحبه‌یی که از رادیو رژیم پخش شد، گفت: «...ما به شکل مقتضی درس تلخی به سعودیها خواهیم داد که از این کرده پشیمان شوند، اما با توجه به این که پذیرفته‌ایم کنوانسیون وین را و امنیت دیپلماتهای خارجی را، این کارها [اشغال سفارتخانه‌ها] کار مناسب و مفیدی نیست، چرا که هم سفارتهای ما بی‌دفاع می‌ماند، هم این که شاید خدای نخواستہ ممکن است انحرافی باشد...» خامنه‌ای نیز در ۲۳ مرداد، با اشاره به جریانات مکه گفت: «...به حساب هر کدام از اینها در جای خود خواهیم رسید، اما جوانان غیور ما بدانند که پاسخ این فاجعه برخورد با سفارتخانه‌ها نیست» (۶).

قاطعیت، روشی در حال تجربه

پس از چند سال انعطاف و عقب‌نشینی در برابر سیاست ارباب و تروریسم خمینی، اکنون به نظر می‌رسد که طرفهای غربی معامله با خمینی به بیهودگی و عدم کارایی این روش پی برده‌اند، نه تنها امید به یافتن «جناح میانه‌رو» در داخل رژیم پوچ و واهی از آب در آمده، بلکه پوسیدگی و تزلزل رژیم با شدت یافتن جنگ قدرت در داخل نظام ولایت‌فقیه از یک سو و ضربه‌های مقاومت سراسری به آن از سوی دیگر، سرمایه‌گذاری روی رژیم خمینی را هر روز پرمخاطره‌تر می‌کند. مجموعه این عوامل سبب شده است که کسانی که در یکی دو سال گذشته، در معامله با خمینی سرشان بی‌کلاه مانده و به اعتبارشان لطمه وارد شده است، قاطعیت در برابر خمینی را به عنوان روشی درست و کارآمد مورد توجه قرار دهند (۷). در فرانسه، به‌رغم اختلاف در دستگاه حکومتی، رئیس دولت و رئیس‌جمهوری و اغلب شخصیت‌های سیاسی، قاطعیت در برابر خمینی و تصمیم به قطع رابطه با رژیم را تأیید کرده‌اند. آمریکاییان نیز، با آن که همچنان نگرانی‌هایی از بابت افتادن رژیم در آغوش شوروی دارند، در صدد هستند تا راه‌هایی برای اعمال فشار به رژیم جهت قبولاندن آتش‌بس و قطع جنگ بیابند. در خلیج فارس نیز هشدارهای مؤثر به رژیم داده شده تا بداند که نمی‌تواند دنیا را به مبارزه بطلبد. تجمع بی‌سابقه کشتیهای جنگی انگلستان و آمریکا و فرانسه در دریای عمان و خلیج فارس، و از جمله اعزام رزمناو میسوری به این منطقه - که گفته می‌شود از دریای عمان و خلیج فارس قادر است هر نقطه‌یی از ایران را تا مرزهای شوروی و ترکیه هدف موشک قرار دهد (۸) - سران رژیم را دچار ترس و وحشت کرده است. قاطعیت عربستان سعودی در برخورد با اقدامات تروریستی رژیم و حمایت کشورهای اسلامی از آن کشور در این ماجرا و پیامدهای آن، از جمله بازگرداندن هیأت اعزامی رژیم شامل نماینده خمینی و نمایندگان دولت، طعم مفتضح‌شدن، بی‌آبرویی و شکست را به نحوی «ماستمالی» نشدنی به خمینی چشاند. خمینی که در آن پیام طولانی خود به زائران حج آن همه رجزخوانی کرده بود، روز جمعه ۲۳ مرداد که به مناسبت عید غدیر خم صحبت می‌کرد، گفت: «... ما گله‌یی نداریم که چون قیام کرده‌ایم برای اقامه عدل، برای حکومت اسلامی، سیلی بخوریم. ما باید زیاده‌تر سیلی بخوریم... و این سیلی است که به اسلام می‌خورد. این سیلی است که از صدر عالم تا حالا به مقدسات انبیا خورده است، به شخص نبوده، مسأله مکتب بوده، به مکتبشان سیلی خورد... حکومت‌های جاهل هم باید با ما مخالفت نکنند، تبلیغات عالم، رسانه‌های گروهی عالم همه باید با ما ضدیت کنند»، و بعد، برای این که هم خودش را تسلی داده باشد و هم زیاد باعث ناامیدی

طرفداران زبون و ابله خود نشده باشد، افزود: «من سابق یک وقتی می‌گفتم که اگر اینها بخواهند مرا مفتضح کنند [باید] تعریف کنند. این که بدگویی می‌کنید، بیشتر مردم توجه می‌کنند، برای این که شما اگر دستتان را به دریا هم بزنید نجس می‌شود. شما اگر تعریف از من بکنید، مردم همه مخالفت می‌کنند». در همان روز خامنه‌ای نیز، در حالی که مثل همیشه هارت و پورت می‌کرد، و «توان رزمی و دستگاه‌های ساخته‌شده (!) و افراد شهادت‌طلب» را به رخ آمریکا می‌کشید، ترس و وحشت خود را، با دلسوزی برای احتمال از دست‌رفتن «آبروی ابرقدرتی» آمریکا، بروز داد. خامنه‌ای گفت: «ما به آمریکا کاری نداریم این آمریکاست که در منطقه حضور یافته است... من با قاطعیت و صراحت اعلام می‌کنم این میل و انگیزه آمریکاست که می‌خواهد به نفع عراق با ما وارد جنگ شود، ولی جرأت آن را ندارد، زیرا ما در این میدان چیزی را از دست نمی‌دهیم. اما اگر آمریکا در این میدان ضربه بخورد، آبروی سیاسی، نظامی و ابرقدرتی او از بین می‌رود. آن وقت مردم دنیا خواهند فهمید که ابرقدرتی آمریکا یک اسم خشک و خالی است و جز هیاهو چیزی ندارد». در این جا باید گفت اگر واقعاً این طور است، تو چرا نگران به خطرافتادن «کیان» آمریکا «شیطان بزرگ» هستی؟ بگذار دنیا بفهمد که آمریکا اسم خشک و خالی است و این «جمهوری اسلامی» است که قدرت برتر است و کاخ سفید را به «کاخ سیاه» تبدیل می‌کند. به هر حال بر خلاف تمام رجزخوانیها و اولدروم بلدروم‌کردنها، وضع سردمداران رژیم آدم را یاد آن حکایت عبید زاکانی می‌اندازد که کسی به شکار شیر می‌رفت، نعره می‌زد و تیز می‌داد، گفتند چرا نعره می‌زنی؟ گفت تا شیر بترسد. گفتند تیز چرا می‌دهی؟ گفت من نیز ترسم.

منابع و توضیحات:

- ۱ - خمینی روز ۱۲ مرداد در پاسخ به پیام کروی در مورد رویدادهای مکه گفت: «اگر هزاران مبلغ و روحانی به اقطار عالم می‌فرستادیم تا مرز واقعی بین اسلام راستین و اسلام آمریکایی... را مشخص کنیم به صورتی چنین زیبا نمی‌توانستیم».
- ۲ - فعالیت دیپلمات - تروریست‌های رژیم در گوشه و کنار دنیا وقتی از پرده برون افتاده و افکار عمومی کشورهای محل خدمت آنان را تحت تأثیر قرار داده، به ناچار واکنشها و اعتراض‌هایی را از سوی دولتها به همراه داشته است؛ از جمله اخراج محمدجعفر نیکنام دیپلمات تروریست رژیم از اسپانیا در مرداد سال ۶۳، اخراج

دیپلماتهای رژیم از ترکیه، ابراز ناخشنودی دولت برزیل به کاردار رژیم در آن کشور در ۱۶ ژوئیه سال جاری، به خاطر انتشار کتابی توسط سفارت رژیم که مورد اعتراض جامعه یهودی برزیل قرار گرفته بود و نیز تبلیغات و اقدامات آشوبگرانه رژیم در کشورهای آسیای جنوب شرقی که دارای جمعیت‌های مسلمان و هندو یا بودایی هستند.

۳ - نشریه اتحادیه انجمنهای دانشجویان مسلمان، شماره ۱۵۳.

۴ - همان جا.

۵ - روز ۲۷ مرداد خبرگزاریها اعلام کردند که یکی از دیپلماتهای عربستان سعودی در تهران، که در یورش حزب‌اللهیها و اشغال سفارت عربستان زخمی شده و به همراه سه تن دیگر از کارمندان سفارت ربوده یا بازداشت شده بود، در اثر جراحات در گذشته است. سه نفر دیگر قبلاً آزاد شده بودند.

۶ - ترس رژیم از هجومی که به سفارتها در تهران به راه انداخته و بر حذر داشتن عمال خود از تکرار این عمل، شاید به خاطر احتمال واکنش شدید از طرفهای مقابل باشد.

۷ - نباید از نظر دور داشت که کشور کوچک کویت که با بیشترین تهدیدها، از جمله توطئه قتل امیر کویت و انفجارهای متعدد در تأسیسات نفتی و مراکز پرجمعیت شهری، روبرو بوده است، قاطعیت در خور تحسینی در برابر رژیم خمینی نشان داده و تسلیم باج‌خواهی رژیم نشده است.

۸ - رادیو بی.بی.سی، ۱۵ مرداد ۶۶.

آیا خمینی

تحمل از دست داده‌است؟

جلال گنج‌ای

«اگر ما از مسأله قدس بگذریم، اگر ما از صدام بگذریم، اگر ما از همه کسانی که به ما بدی کردند بگذریم، نمی‌توانیم از مسأله حجاز بگذریم. مسأله حجاز یک باب دیگری است، غیر مسأله چیزهای دیگر». این عین جملاتی است که خمینی در روز اول شهریور ۶۶، خطاب به رئیس‌جمهوری و هیأت وزیرانش که در آستانه ماه محرم، به مناسبت هفته دولت، به نزد وی بار یافته بودند، بر زبان آورد. او در این سخنرانی در مورد هفته دولت چیزی نگفت و تمام گفتارش را به آه و ناله در مورد حوادث مکه اختصاص داد. او گفت: «ماه محرم برای ما خیلی عزا هست. لکن سیدالشهدا(ع) هم فدا شد برای این که در مکه نماند که مبادا به ساحت قدس مکه جسارت بشود. همه فدای مکه هستند. مکه جایی است که همه انبیاء خدمتگزار آن بودند و حالا گرفتار شده، افتاده به دست یک دسته اشخاص ملحد...» (تاکیدها از ماست). خمینی در پایان گفت: «من واقعاً در مسائل خیلی تحمل داشتم. در مسائل جنگ، در همه اینها، تحمل کردم همه اینها را. ولی در این جنایت مکه نمی‌توانم تحمل بکنم...».

به نظر این نگارنده، برای دریافت مضمون اصلی مواضع خمینی در یک ماهه ذیحجه تا محرم ۱۴۰۸، باید پیام مفصل او را به مناسبت موسم حج امسال مورد بررسی قرار داد(۱).

خطوط اصلی پیام به حجاج

خمینی در پیام طولانی امسالش برای حجاج، ضمن بازی شیادانه با کلمات و

حفظ منافع مسلمین سینه‌ها را سپر کنند... مساجد بهترین سنگرها و جمعه و جماعات مناسبترین میدان تشکل و بیان مصالح مسلمین می‌باشند. امروز دولتها و سرسپردگان ابرقدرتها... هرگز جرأت و قدرت تعطیلی مساجد و معابد مسلمین را برای همیشه ندارند و نور عشق معرفت میلیونها مسلمان را نمی‌توانند خاموش کنند. در عین حال اگر آنان مساجد و محافل مذهبی و سیاسی علمای اسلام را به تعطیل بکشاند و حتی علمای اسلام را در ملأعام به دار بکشند، خود دلیل مظلومیت اسلام و موجب توجه بیشتر مسلمانان به روحانیت و پیروی از آنان می‌شود.

مستضعفان یا مسلمانان؟

حتماً از نظر خواننده به دور نمانده است که در این بخش از پیام برای پیشبرد آن «انقلاب جهانی» که قرار بود رهایی‌بخش «جمعیت فرق مسلمین و مستضعفان» باشد از پیشتازی «علمای بلاد و کشورهای اسلامی» و سنگر قراردادن «مساجد» سخن رفته است. ضمناً از یاد نبرده‌ایم که اولین حرکت عمومی این «انقلاب جهانی» نیز، طبق رهنمود خمینی، می‌بایست توسط حجاج مسلمان - که اساساً از پابرهنگان نیستند - و نه توسط عموم مستضعفان، آن هم در کنار کعبه (قبله مسلمین) صورت گیرد. این اولین تخفیف «حضرت امام!» به «جمعیت فرق مسلمین و مستضعفان» است و چنان که می‌بینیم، فعلاً مستضعفان را از جنبش جهانی مرخص فرموده‌اند. هنوز تخفیفهای دیگری هم در کار است: «مسلمانان بعد از شرکت در راهپیمایی براثت و اعلان همبستگی با ملت دلاور ایران، باید به فکر رُمی استعمار از سرزمینها و کشورهای اسلامی خود باشند و برای بیرون راندن جنود ابلیس و برچیدن پایگاههای نظامی شرق و غرب از کشورهای خود تلاش بنمایند... مسلمانان جهان باید به فکر تربیت و کنترل و اصلاح سران خودفروخته بعضی از کشورها باشند و آنان را، با نصیحت یا تهدید، از این خواب گران... بیدار نمایند». بدین ترتیب پس از آن که مستضعفان غیرمسلمان تخفیف گرفتند و از جنبش معاف شدند، تازه مسلمانان هم هر یک مأموریت می‌یابند چنان چه در کشورشان «پایگاه نظامی شرق و غرب» هست یا سران کشورشان، از زمره آن «سران خودفروخته بعضی کشورها» بودند، «رمی استعمار» کرده و «سران خودفروخته» را نصیحت و تهدید کنند تا آنها را «از این خواب گران... بیدار نمایند». این «انقلاب جهانی» نرم و نازک خمینی یک استثنا دارد. به نظر خمینی در مورد «گرگهای خون‌آشام صهیونیسم» موضوع فرق می‌کند. در این مورد «از نظرات پراکنده پیروان اسلام و توان معنوی امت محمد (ص) و امکانات کشورهای اسلامی باید استفاده کرد و با تشکیل

شعارهای ضدامپریالیستی و ضدصهیونیستی و همچنین دلسوزانی لفظی برای محرومین و مستضعفین به همراه شکوه بسیار از «منافقین»، ظاهراً خواسته است برای سازمان دادن یک جنبش جهانی چارچوبی تعیین کند. بررسی این چارچوب برای فهم وضعیت و نیت خمینی و رژیم جنایتکارش بسیار اهمیت دارد. او در پیامش می‌گوید: «لازم است در این جوی که پیش آمده است، مسلمین و مستضعفان جهان آگاهانه از آن استفاده کرده و جمیع فرق مسلمین و مستضعفان دست در دست هم داده و خودشان را از قید اسارت ابرقدرتها خارج سازند...». چنان که می‌بینیم سخن از رهایی «جمعیت فرق مسلمین» (از هر مذهب، قومیت و ملیتی که باشند) با جمیع «مستضعفان جهان» (از هر عقیده، مذهب و مرام) در میان است و باید اینها همه از جوی که پیش آمده، «استفاده کرده» با یکدیگر متحد شوند تا، به قول خمینی، از «قید اسارت ابرقدرتها» خلاصی یابند. منظور از «جوی که پیش آمده» طبق همین پیام، این است: «...ندای اسلام بر اقصی بلاد جهان طنین افکنده... و به رغم بدخواهان و منحرفان... امروز پس از سالها کشور عزیز اسلامی ایران از همیشه پایدارتر و ملت عظیم آن سرافرازتر و قوای مسلحه آن پرقدتر و جوانان و سالمندان آن مصمم‌تر و حوزه‌های مقدس علمیه آن... پر شورتر و پیوند حوزه‌ها و دانشگاهها استوارتر و قوای سه‌گانه آن فعال‌تر و جهاد سیاسی، فرهنگی و نظامی آن روبه رشدتر و دشمنان آن... ضعیف‌تر و زبون‌تر و کاخهای مستکبران لرزان‌تر و رسوایی کاخ‌سیاه برملا‌تر و دلهره کاخ‌نشینان افزون‌تر و سردرگمی رسانه‌های گروهی جهان که انعکاس سردرگمی کاخ‌نشینان است، واضح‌تر گردیده است». بنابراین اتحاد همه مستضعفان و همه فرق مسلمین، طبق این پیام، اساساً بایستی با استفاده از جوی که از «پیروزیها»ی رژیم خمینی در جهان ایجاد شده، قوام گیرد.

در این جنبش جهانی، «اتحاد مسلمین و مستضعفان» باید به کمک و راهنمایی پیشتازان و محور جهانی خویش «راه پر فراز و نشیب دگرگون کردن جهان سرمایه‌داری و کمونیسم را بپیمایند». پیشتازان این انقلاب جهانی! کسانی هستند که خمینی آنان را روشنفکران اسلامی می‌نامد. «روشنفکران اسلامی همگی با علم و آگاهی باید راه پر فراز و نشیب دگرگون کردن جهان سرمایه‌داری و کمونیسم را بپیمایند و تمام آزادیخواهان باید با روشن بینی و روشنگری، راه سیلی زدن برگونه ابرقدرتها و قدرتها، خصوصاً آمریکا، را بر مردم سیلی خورده کشورهای مظلوم اسلام و جهان سوم ترسیم کنند». این به اصطلاح پیشتازان، یا به قول خمینی «علما و روشنفکران»، موظفند که پس از تظاهرات به اصطلاح براثت، اقدامات بعدی را به شرح زیر دنبال کنند: «علمای بلاد و کشورهای اسلامی باید راجع به حل مشکلات و معضلات مسلمین و خروج آنان از سیطره قدرت حکومت‌های جور با یکدیگر به بحث و مشورت و تبادل نظر بپردازند و برای

هسته‌های مقاومت حزب‌الله در سراسر جهان، اسرائیل را از گذشته جنایت‌بار خود پشیمان و سرزمینهای غصب شده مسلمانان را از چنگال آنان خارج کرد». البته در همین مورد اخیر نیز سرنوشت مسیحیان فلسطینی به خودشان مربوط است. لابد بدین علت که مستضعفان غیرمسلمان از مبارزه جهانی مرخص شده‌اند و کارشان - هر چند خود از مستضعفان فلسطینی باشند - به مسلمانان - هر چند که این مسلمانان نیز فلسطینی و یا مستضعف باشند - ربطی ندارد. بد نیست به این نکته نیز توجه کنیم که در مورد «خارج کردن سرزمینهای غصب شده مسلمانان از چنگال اسرائیل»، خمینی تلویحاً رهنمود می‌دهد که باید با همان «سران خودفروخته بعضی کشورهای اسلامی» به منظور استفاده از «امکانات کشورهای اسلامی» همکاری کرد. مگر امکانات کشورها، جز در اختیار همان «سران خودفروخته بعضی کشورها» است؟

اول جهان اسلام!

بدین ترتیب این سؤال پیش می‌آید که خمینی در پیام خود مردم را به چه می‌خواند؟ به یک «انقلاب جهانی» - چنان که خود گفته است - برای رهایی «عموم فرق مسلمین و مستضعفان»؟ یا به یک حرکت اسلامی برای برقراری امپراتوری اسلامی تحت رهبری خویش؟ این ابهام هر چند در بخشهای مختلف این پیام مشاهده می‌شود، اما از انصاف نباید گذشت که خمینی در یک قسمت از پیامش به آن پرداخته است. او می‌گوید: «یا دست یکدیگر را در شادی پیروزی جهان اسلام، در کل گیتی، می‌فشاریم و یا همه به حیات ابدی و شهادت روی می‌آوریم و از مرگ شرافتمندانه استقبال می‌کنیم. ولی در هر دو حال پیروزی و موفقیت با ماست و دعا را هم فراموش نمی‌کنیم: خداوندا بر ما منت بنه و انقلاب اسلامی ما را مقدمه فروریختن کاخهای ستم جباران و افول ستاره عمر متجاوزان در سراسر جهان گردان و همه ملت‌ها را از ثمرات و برکات وراثت و امامت مستضعفان و پابرهنگان برخوردار فرما». عبارت یادشده هر چند قدری دو پهلو است، ولی چنان چه در کل متن پیام مورد توجه قرار گیرد، روشن می‌کند که خمینی آن چه را نوید می‌دهد، در مرحله اول، یک انقلاب اسلامی جهانی است. این «انقلاب اسلامی» در مراحل بعدی مقدمه «فروریختن کاخهای...»، یعنی تحقق انقلاب جهانی مستضعفان را پیگیری می‌کند. بنابراین فعلاً فقط «انقلاب فرق مسلمین» در دستور کار است، نه انقلاب «مستضعفان»! شواهد این مرحله‌بندی از همان آغاز پیام روشن است. از همان جا که «تظاهرات براءت» توسط حجاج در مکه (نه پابرهنگان)، به عنوان دستور شماره یک رهبری انقلاب جهانی! تعیین و اعلام می‌شود، دیگر مضمون حرکت روشن است. به

علاوه خمینی در همان بخش افزوده است که پیروانش «لحظه‌ی از این آهنگ مقدس توحیدی و جهان‌شمول اسلام غفلت نکنند». او در بخش دیگری نیز می‌گوید: «قدرتها و ابرقدرتها و نوکران آنان مطمئن باشند که اگر خمینی بیکه و تنها هم بماند، به راه خود که راه مبارزه با کفر و ظلم و شرک و بت‌پرستی است، ادامه می‌دهد و به یاری خدا، در کنار بسیجیان جهان اسلام، این پابرهنگه‌های مغضوب دیکتاتورها، خواب راحت را از دیدگان جهان‌خواران و سرسپردگانی که به ستم و ظلم خویش اصرار می‌نمایند، سلب خواهد کرد. آری شعار نه شرقی نه غربی ما، شعار اصولی انقلاب اسلامی در جهان گرسنگان و مستضعفین بوده و ترسیم‌کننده سیاست واقعی عدم تعهد کشورهای اسلامی و کشورهایی است که در آینده نزدیک و به یاری خدا، اسلام را به عنوان تنها مکتب نجات‌بخش بشریت می‌پذیرند». ملاحظه می‌کنید که سخن از «بسیجیان جهان اسلام» - که لابد «پابرهنگه‌های مغضوب دیکتاتورها» نیز فقط خود اینها هستند - در میان است. شعار هم برای کشورهای غیر متعهد اسلامی است. کشورهایی که بعداً اسلام را خواهند پذیرفت، هر چند در «آینده نزدیک»، همان بعد مشمول این عنایت امامانه! قرار خواهند گرفت. پس تا این جا بر پایه تصریحات خمینی سخنگویی و رهبری او در مورد مستضعفان جهان اساساً یک ریاکاری بی‌اساس است و نظر امام تبهکاران هم‌چنان معطوف به کشورهای اسلامی، و حداکثر توده‌های مسلمان، اعم از پابرهنگه و غیره می‌باشد. ولی آیا خمینی همین مقدار را راست می‌گوید و لاقلاً برای توده‌های مسلمان واقعاً دل می‌سوزاند؟

انقلاب جهان اسلام؟

در حقیقت اگر در مطالب پیام خمینی دقت کنیم خیلی زود متوجه خواهیم شد که موضوع این «انقلاب جهانی» - چنان که گفتیم - نه تنها مستضعفان نیست بلکه بر خلاف ادعای خمینی «جمع فرق مسلمین» هم نیستند. خمینی جز در سودای «انقلاب شیعیان»، در فکر چیز دیگری نیست. البته اگر خمینی را در مجموع مواضع افکار شیطانیش بشناسیم، نباید انتظار دل‌مشغولی وی به مستضعفان یا عموم مسلمانان را داشته باشیم، زیرا مادام که آنان شیعه خمینی‌پسند نشده‌اند نمی‌توانند سوخت مناسبی برای تنور حاکمیت «ولایت فقیه» وی باشند. این اندیشه بیگانگی، حتی نسبت به عامه مسلمانان، از آغاز تا آخر پیام خمینی آشکار است. مثلاً می‌گوید: «شکر بی‌پایان بر عنایت حق... که در آستان عزیمت حجاج محترم ایرانی... ندای اسلام بر اقصی بلاد جهان طنین افکنده... و چشمهای جهانیان به سوی کشور ولی‌الله الاعظم دوخته شده و...»، یا «فریاد براءت ما، فریاد امتی است که همه کفر و

استکبار به مرگ او در کمین نشسته‌اند و همه تیرها و کمانها و نیزه‌ها به طرف قرآن و عترت عظیم نشانه رفته‌اند...»، یا «کشورهای اسلامی و مردم مسلمان جهان، نه باید وابسته به غرب و آمریکا و اروپا و نه وابسته به شرق شوروی باشند که انشاءالله به خدا و رسول و امام زمان وابسته‌اند و به طور قطع و یقین پشت‌کردن به این سیاست بین‌المللی اسلام، پشت‌کردن به آرمان مکتب اسلام و خیانت به رسول خدا و ائمه هدی است»، یا «مسلمانان جهان با همراهی نظام جمهوری اسلامی ایران عزم خود را جزم کنند تا دندانهای آمریکا را در دهانش خرد کنند و نظاره‌گر شکوفایی گل آزادی و توحید و امامت در جهان نبی اکرم باشند» و... در تمامی این نقل‌قولها، توجه خمینی فقط به شیعیان (و نه عموم مسلمین) معطوف است. او نه در کرسی دفاع از عموم مستضعفان - و نه حتی مسلمانان -، بلکه صرفاً در جلد یک شیعه فرقه‌گرای متعصب خودنمایی می‌کند. حال باید نشان داد که خمینی حتی به شیعه به مفهوم یک نحله عقیدتی، کاری ندارد، بلکه تمامی نامها و عناوین و بهانه‌ها را فقط برای تقویت حکومت خود می‌خواهد. او می‌گوید: «به همه مسلمانان اطمینان بدهید که جمهوری اسلامی ایران پشتیبان شما و حامی مبارزات و برنامه‌های اسلامی شماست و در هر سنگری علیه متجاوزان در کنار شما ایستاده است و از حقوق گذشته و امروز و آینده شما انشاءالله دفاع خواهد کرد. و به آنان بگویید که اقتدار و اعتبار جمهوری اسلامی ایران متعلق به همه ملت‌های اسلامی است و دفاع از ملت قهرمان و دلاور ایران در حقیقت دفاع از همه ملت‌های تحت ستم است و ما با خواست خدا دست تجاوز و ستم همه ستمگران را در کشورهای اسلامی می‌شکنیم و با صدور انقلابمان، که در حقیقت صدور انقلاب راستین و بیان احکام محمدی است، به سیطره و سلطه و ظلم جهانخواران خاتمه می‌دهیم و به یاری خدا راه را برای ظهور منجی و مصلح کل و امامت مطلقه حقه امام زمان (ارواحنافدا) هموار می‌کنیم».

میهن «انقلاب جهانی» شیعه!

در آخرین قسمتی از پیام که در بالا نقل کردیم، به روشنی می‌توان دید که منظور از انقلاب جهانی مورد نظر خمینی، چیزی جز حکومت او بر ایران نیست. از آن جا که، به نظر او، «اقتدار و اعتبار جمهوری اسلامی ایران متعلق به همه ملت‌های اسلامی است و دفاع از ملت قهرمان و دلاور ایران در حقیقت دفاع از همه ملت‌های تحت ستم است»، وظیفه مبرم مخاطبان خمینی یعنی «جمع فرق مسلمین و مستضعفان» حمایت از این جمهوری اسلامی است که «در هر سنگری علیه متجاوزان، در کنار [مخاطبان خمینی] ایستاده... و از حقوق گذشته و امروز و آینده [آنان]...

دفاع خواهد کرد...».

اکنون نکته محوری پیام مفصل خمینی را می‌توان از لابلای پرگوییهای گیج‌کننده آن به وضوح دریافت: هر چند خوب است که «جمع فرق مسلمین و مستضعفان» برای تحقق رهایی خویش در آینده دور به پا خیزند، ولی آن چه که در دستور قرار دارد قیام مسلمانان جهان به رهبری «روحانیت عزیز» برای حمایت از جمهوری اسلامی جناب امام خمینی است. یعنی باز خمینی همان شعار «همه با هم» را که به معنی «همه با من» به کار می‌برد، خطاب به عموم مستضعفان، تکرار می‌کند. او می‌گوید: «امروز بدون شک سرنوشت همه امت‌ها و کشورهای اسلامی به سرنوشت ما در جنگ گره خورده است. جمهوری اسلامی ایران در مرحله‌ای است که پیروزی آن به حساب پیروزی همه مسلمانان، و خدای نخواستہ شکست آن به ناکامی و شکست و تحقیر همه مؤمنان، می‌انجامد. و رهاکردن یک ملت و یک کشور و یک مکتب بزرگ در نیمه راه پیروزی خیانت به آرمان بشریت و رسول خداست. لذا تب جنگ در کشور ما جز به سقوط صدام فرو نخواهد نشست... ملت و دولت و مسئولین و ارتش و سپاه و بسیج و... در آمادگی کامل به سر می‌برند... و به خوبی از پس توطئه‌های استکبار و ایادی جاسوس و منافق آنان بر آمده‌اند و می‌روند که... آخرین معابر پیروزی را باز کنند و... هم‌اکنون نیز به سازماندهی و بسیج و تشکل مردم ستمدیده عراق پرداخته‌اند که این از مهمترین خواسته‌ها و هدف‌های ما بوده است... بزرگ‌نمایی مشکلات و اختلاف‌تراشی و ارائه تحلیل‌های کور و بی‌ثمر ما را از هدف سرنوشتی صدام و... باز نخواهد داشت... به لطف خدا در حاکمیت جمهوری اسلامی ما اختلافی بر سر مواضع اصولی سیاسی و اعتقادی وجود ندارد و همه مصممند تا توحید ناب را بر بین‌الملل اسلامی پیاده نموده و... به پیروزی اسلام در جهان برسند». پس نیازی به توضیح ندارد که مخاطبان پیام خمینی، به زعم او، وظیفه‌ی جز یاری رژیم جلادان حاکم بر ایران ندارند. یعنی کارآیی و مصرف فعلی «جمع فرق مسلمین و مستضعفان جهان» برای امام خمینی! در همان حدی است که در این جنگ ضدانسانی به امام وامانده کمک می‌رسانند.

بسیج مستضعفان شیعه، سنت ارتجاعی دیرین

اینک باید قدری سابقه امر را مورد بررسی قرار دهیم، تا دریابیم که خمینی در راه جذب مسلمانان، به ویژه شیعیان متعصب غیرایرانی، تا کجا به قهقرا رفته است. حکام و سلاطین خونخواری که از دیرباز در ایران به نام تشیع، حکومت کرده‌اند، به خاطر منافع مشترکشان با سران بزرگ روحانیت، به شیعیانی که خارج از ایران، در سراسر گیتی، به صورت اقلیتهای مذهبی می‌زیسته‌اند، چشم می‌داشته‌اند. همین منافع

مشترک باعث می‌شد که، به‌رغم تضادهایی که گاه بین دو دستگاه روحانیت و سلطنت به وجود می‌آمد، استقرار یک نظام حکومتی شیعه در ایران برای قطبها و سران عمده روحانیت شیعه اهمیت فراوانی داشته باشد. می‌دانیم که تعداد شیعیان اثنی‌عشری در جهان، در حدود یک‌پنجم تمامی مسلمانان و متجاوز از صد میلیون نفر است که در کشورهای اسلامی و غیراسلامی متعددی زندگی می‌کنند. شیعیان، از کشورهای خاور دور - چین، تبت، ژاپن، اندونزی، مالزی، فیلیپین - گرفته تا هند، پاکستان، بنگلادش و افغانستان و از اکثر کشورهای خاورمیانه، تا بخشهای بزرگی از اتحاد شوروی، ترکیه، پاره‌یی از کشورهای اروپای شرقی و تا کشورهای آفریقایی عرب یا غیرعربی مانند کنیا، سومالی، زنگبار و... مستقر هستند. در میان مهاجران کشورهای مختلف اروپایی و آمریکایی نیز تعداد قابل‌توجهی شیعه زندگی می‌کنند. این اقوام و اقلیتهای شیعه در خارج ایران، بعضاً بخش مهم و گاه نزدیک به اکثریت جمعیت کشور محل سکونتشان را تشکیل می‌دهند. عراق، لبنان و تا حدودی افغانستان چنین وضعی دارند. انبوه شیعیان غیرایرانی، که تعدادشان حدود سه برابر جمعیت ایران است، در کشورهای محل اقامت خویش اقلیتهای مذهبی یا قومی به حساب می‌آیند و معمولاً درگیر برخوردهای بی‌پایان قومی و مذهبی هستند. عامه این شیعیان نسبت به مردم ایران، و حتی نسبت به مردم هم‌جوار خویش در کشور محل اقامت، از سطح رشد نازل‌تری برخوردارند، بعضاً بسیار خشن و متعصبند و چندان اهل همزیستی صلح‌آمیز با دیگران به شمار نمی‌آیند. بدین‌ترتیب اقلیتهای شیعه در کشورهای مختلف، معمولاً در معرض دشمنیهای گاه به حق و غالباً به ناحق دیگر شهروندان این کشورها هستند. به طوری که هر از چند گاه موارد تازه‌یی از زد و خوردهای فجیع شیعه و سنی، شیعه و دیگران، به ویژه در کشورهای آسیایی (هند، پاکستان، افغانستان و...) پدیدار می‌گردد. این شیعیان، به ویژه توده‌های عوامشان، همیشه از این بابت که در تمام دنیا اقل یک قدرت سیاسی شیعه (حکومت ایران) وجود دارد که می‌تواند از آنان حمایت کند، احساس دلگرمی می‌کنند. بدین لحاظ «سلطان شیعه» یعنی همان پادشاه و یا حاکم ایران، معمولاً از نوعی محبوبیت در بین‌الملل شیعه برخوردار بوده و می‌توانسته است، متناسب با زیرکیها و تواناییهای خود، از این طرفداران بهره‌جوییهای بکند. از این روی نمایندگان سلطان ایران، از جمله سفیران و نمایندگان شاه در تمامی این کشورها، معمولاً با آخوندهای محلی رابطه گرمی داشته و «هدایای شاهانه» را تقدیمشان می‌کرده‌اند و آنان نیز متقابلاً، به جز کمکهای سیاسی، اطلاعاتی و... لااقل در رونق‌بخشیدن به جشنها و تشریفات «سفارت شاهنشاهی» پشتیبانان ارزنده‌یی به شمار می‌رفته‌اند. پیداست که چنین شیعیانی برای بازیهای «حزب‌اللهی» و رونق تروریسم صادراتی خمینی بسیار مناسب هستند.

خمینی که هرگز از چنین استعدادهایی غافل نمی‌شود، پس از انقلاب ۵۷، موج تازه‌یی از اینها را به صورت «طلاب و علمای خارجی حوزه علمیه»، در قم گردآوری کرده و تحت آموزش در آورده است. هم‌چنین دستجات حزب‌اللهی مسلحی را نیز در همان کشورها یا در ایران متشکل کرده و آموزش می‌دهد و از آنان در جهت مقاصد ضدبشری خویش سود می‌جوید. قبل از خمینی، شاهان ایران با خدماتی که به این شیعیان غیرایرانی می‌کردند، نزد مردم شیعه ایران و به ویژه نزد سران روحانیت شیعه، برای خود کسب محبوبیت و اعتبار می‌کردند. از طرف دیگر این اقلیتهای شیعه غالباً مریدان و مقلدان روحانیان عمده ایرانی بودند و به ندرت اتفاق می‌افتاد که یک غیرایرانی حائز مقام «مرجع تقلید» - و در نتیجه کعبه توجهات شیعیان از جمله شیعیان خارج ایران - گردد. در موارد نادری هم که کسی نظیر سید محسن حکیم (یک عرب عراقی) به چنین مقامی می‌رسید، با حکومت ایران روابطی بسیار نزدیکتر از حکومت کشور خود برقرار می‌نمود. کارگزاران حکیم دائماً بین منزل «آقا» و سفارت ایران در بغداد، رفت و آمد داشته و متقابلاً همیشه نیز مهماندار سفیر و مقامهای سفارت مزبور در نجف اشرف بوده‌اند. همین روابط بود که نمی‌گذاشت حکیم، حتی در رویدادهای خونین سال ۴۲ و بعد از آن، علیه شاه کمترین اظهارنظری بکند. مناسبات حکیم با حکومت شاه به حدی نزدیک بود که او دستگاه و نفوذ خود را در عراق، در خدمت یک کودتای طرفدار غرب برای سرنگونی حکومت عراق، کاملاً در خدمت شاه قرار داد. پس از خنثی‌شدن این کودتا (سال ۱۳۴۶) بود که دستگاه حکیم در عراق متلاشی شد و عناصر آن تحت تعقیب قرار گرفتند و خود وی نیز تا هنگام مرگ، در نجف، تحت نظر حکومت عراق قرار گرفت. مؤثرترین فرزندان حکیم در این کودتا (مهدی حکیم و باقر حکیم) به‌رغم روابط نزدیکشان با رژیم شاه، هم‌اکنون در خدمت ولایت‌فقیه خمینی هستند و به ترتیب در لندن و تهران اقامت دارند و فعالیت می‌کنند و، چنان که می‌دانیم، به نام تدارک انقلاب اسلامی عراق! به صورت زائده رژیم ضدبشری خمینی درآمده‌اند. موضع شخصی خمینی نیز در همین زمینه جالب است. خمینی در تاریخ رویداد فوق در عراق اقامت داشت، یعنی در صورت موفقیت کودتای مزبور تحت اختیار رژیم شاه قرار می‌گرفت. با این همه او، هر چند با شخص حکیم همکاری نزدیکی نداشت، نسبت به او ادای احترام می‌کرد و پس از مرگ حکیم نیز، به تجلیل چشمگیری از او برخاست و با بارماندگان معلوم‌الحال او نیز، چنان که می‌بینیم، روابط نزدیکی به هم رساند. بدین ترتیب، بنا بر آن چه گفته شد، اقلیتهای شیعه غیرایرانی ناگزیر همواره توجه زیادی به مراجع مذهبی، که معمولاً ایرانی بودند، داشتند. این مریدان غیرایرانی، هر چند برای این مراجع در حد شیعیان ایران منبع مستقیم پول و قدرت

نبودند، ولی بی‌تردید حتی در دوران ماقبل حاکمیت فقها، اهمیت فراوانی داشتند. این اهمیت، صرفنظر از وجود منابع مستقیم مالی در این کشورها، که بعضاً موقوفات بزرگی نیز در آن یافت می‌شد (مثل هندوستان)، بیشتر به این دلیل بود که خدمات دینی و رفاهی که توسط یک مرجع شیعه و در کشورهایی مثل هند و تبت و... می‌توانست صورت بگیرد، خود موجب آن می‌گردید که منابع مالی ایرانی، بیشتر از معمول به سمت آن مرجع گسیل شود. شیعیان فقیر و عقب‌مانده بلاد دور هر چند خود به علما «نان» فراوانی نمی‌دادند، ولی ایجاد «نام» و اعتباری می‌کردند که به نوبه خود بسیار «نان‌آور» بود. از سوی دیگر فعالیت و رقابت مراجع شیعه و رفت و آمد و تلاش نمایندگانشان در کشورهای شیعه‌نشین دیگر، بعضاً محرک تضادها و دعوای محلی در آن کشورها می‌شد و در موارد زیادی با موانعی که حکومت‌های محلی ایجاد می‌کردند، مواجه می‌گردید. در چنین مواردی یکبار دیگر اهمیت «پادشاه شیعه» برای روحانیان آشکار می‌گشت. چه نهایتاً این حکومت ایران بود که در صورت بیخ پیدا کردن قضایا، می‌بایست با دخالت خود راه را برای مراجع شیعه باز کند. در مواردی نماینده مرجع شیعه یک کشور خارجی، خود مستقیماً مورد توجه و طرف تماس دستگاه شاه ایران قرار می‌گرفت، مانند سید موسی صدر (معروف به امام موسی صدر)، نماینده زیرک و فعال بروجردی در لبنان. با توجه به اهمیت منطقه‌یی لبنان و نقش مؤثر یک رهبر مذهبی شیعه در آن جا، موسی صدر آن قدر در دستگاه شاه اعتبار یافت که بارها در هنگام سفر به تهران به حضور ملوکانه پذیرفته شد و حتی اجازه یافت در امور داخلی ایران نیز دخالت‌ها و واسطه‌هایی صورت دهد.

«انترناسیونال شیعه» و سیاست ایران

همکاری و نیاز متقابل دو دستگاه روحانیت و سلطنت ایران، صرفنظر از دلایل مهم داخلی، به طور مؤثری از اشتراک منافع آنها در عرصه خارج کشور نیز مایه می‌گرفته است. به همین دلیل است که بروجردی (مرجع تقلید متنفذ زمان)، در آستانه کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد، در تلگرام معروف خود در هنگامی که شاه از خشم مردم ایران فرار کرده بود، خطاب به وی می‌گوید: «پادشاه اسلام هستید، برگردید». به چشم بروجردی، البته «شاه» فقط پادشاه ایران نبود. بروجردی و دیگر مرتجعان می‌دانستند که در صورت استقرار حاکمیت مردمی در ایران، عرصه بر اعمال نفوذهای ارتجاعی آخوندها در داخل تنگ می‌شود. چنین حاکمیتی هرگز در عرصه جهانی، به قصد سوءاستفاده از عنوان حمایت از «شیعه»، پش سر تمایلات ارتجاعی و فتنه‌جویانه کسانی که به نام «شیعه» عمل می‌کردند، قرار نمی‌گرفت. از

قضا یکی از «گناهان» پیشوای جنبش ضداستعماری مردم ایران، مصدق فقیه، هم‌مین بود. در حالی که شاه دست‌نشانده برای آنان به عنوان «پادشاه شیعه» مطلوب و خواستنی بود. به پاس خدمات امثال بروجردی، متقابلاً حمایت «سلطنت شیعه ایران» از روحانیت شیعه نیز گاهی به صورت یک مسأله حل‌نشده در روابط بین‌المللی این دستگاه در می‌آمد. در ترجمه (شرح زندگانی) شیخ محمدحسن نجفی - صاحب کتاب مبسوط و معروف «جواهر الکلام» - به قلم شیخ محمدرضا مظفر (۲) می‌خوانیم که: در دوران تسلط عثمانیها بر عراق، یک سال دولت عثمانی برای سربازگیری به اهل نجف فشار زیادی وارد آورد و از جمله ژاندارمری محلی عثمانی شیخ علی جواهری (نوه صاحب جواهر) را به سربازی فرا خواند. از آن جا که شیخ از سربازی برای دولت عثمانی استنکاف می‌کرد، قائم‌مقام (فرماندار عثمانی) سه ژاندارم برای جلب شیخ فرستاد. اتفاقاً ژاندارمها شیخ علی را پس از جلب بر سر راه از مقابل خانه یکی از رؤسای معتبر عشایر نجف (حاج محمدسعید شسه) عبور دادند. صاحب خانه که در آن هنگام در خانه‌اش مجلس روضه‌خوانی بر پا بود، با دیدن منظره دستگیری شیخ مانع بردن او توسط ژاندارمها شد و پس از بوسیدن دستهای شیخ، او را به داخل منزل و مجلس روضه‌خوانی برد. هنگامی که مردم نجف از موضوع جلب شیخ به سربازی با خبر شدند، به شدت خشمگین شده و شهر نجف به حالت التهاب و شورش درآمد. این باعث شد که قائم‌مقام نجف، تصمیم بگیرد که شخصاً دخالت کرده و برای حل مسأله به حضور شیخ برسد. لیکن وی هنگامی که نزد شیخ آمد که شیخ از کنسول ایران برای ثبت نام خانواده شیخ به عنوان اتباع دولت ایران دعوت کرده و کنسول نیز خود را به نجف رسانده بود. بین کنسول ایران و قائم‌مقام عثمانی که همزمان در نزد شیخ بودند، مشاجره سختی در گرفت. قائم‌مقام می‌خواست از رسمیت یافتن تابعیت ایرانی شیخ ممانعت کند و کنسول ایران نیز کلاه از سر برداشت که تا این امر تحقق نپذیرد، او کلاه بر سر نخواهد گذاشت. این جدال آن چنان به بن‌بست انجامید که شیخ ناچار چاره را در سفر خویش به بغداد یافت، تا برای گرفتن تابعیت ایرانی مستقیماً با سفیر قاجاری در بغداد تماس بگیرد. در این میان ناصرالدین‌شاه قاجار نیز به سفیر خود در دربار عثمانی دستور داد که دولت عثمانی را، در صورت تن دردادن به درخواست شیخ، به قطع رابطه سیاسی تهدید کرده و پرچم ایران را نیز از سر در سفارت پایین بکشند. در اثر اصرار شاه قاجار، سلطان عثمانی نماینده ویژه‌یی برای حل مسأله شیخ به عراق فرستاد. این نماینده ویژه برای جلب نظر شیخ، که به عنوان میهمان در منزل او وارد شده بود، در حضور خود، کنسول ایران را فرا خواند. و بدین ترتیب صاحب جواهر و خاندانهای معتبر دیگری از مردم شیعه نجف به تبعیت دولت «ظل‌الله»‌های عصر استبداد، که البته

پادشاهان شیعه بودند، در آمدند.

هر چند این نفوذ «پادشاه شیعه» که در همکاری آن چنانی با «اعاظم علمای اسلام»! ریشه داشت، با سقوط شاه در بهمن ۵۷ عملاً از بین رفت، ولی دخالت حکام ایران و چشمداشت آنان به این اقلیتهای به بازی گرفته شده، نمی‌توانست پایان گیرد.

پس از انقلاب ضد سلطنتی

خمینی قبل از دستیابی به حکومت، به‌رغم اعتبار مذهبیش در ایران، نفوذ چندانی در میان شیعیان غیرایرانی نیافته بود. چه این شیعیان تا پایان حیات سید محسن حکیم، از او پیروی می‌کردند و در نتیجه با رژیم شاه ایران مناسبات گذشته خود را داشتند. با مرگ حکیم نیز این شیعیان، به دلایل مختلف، از جمله حمایت‌های تبلیغی شاه، به مرجع مقبول حوزه علمیه! نجف یعنی سید ابوالقاسم خویی، رقیب خمینی، روی آوردند. ولی با رسیدن خمینی به حاکمیت، آن هم بر بستر یک انقلاب شکوهمند و چشمگیر، جوامع شیعه مذهب (به ویژه جریانهای جویای هویت و اعتبار) به خمینی و رژیم او چشم دوختند و روابطی برقرار کردند. این توجه به خمینی هر چند به طور صددرصد اختصاص به شیعیان نداشت، ولی در میان اینها بسیار گسترده‌تر و پرشورتر بود. در این میان عناصری از اطرافیان خمینی، که به مانند محمد منتظری، درصدد ایجاد یک قدرت بین‌المللی برای رژیم بودند، چنان که می‌دانیم، در سازمان‌دادن و حتی آموزشهای تروریستی این قبیل شیعیان (و تا حدودی غیرشیعیان) سعی فراوانی کردند. ولی افشای نسبتاً سریع چهره خمینی در داخل ایران و گرفتاریهایی که این امر برای وی پیش آورد، باعث شد که خمینی هم نتواند مقبولیت بلامعارضی به دست آورد، به ویژه که خویی هنوز زنده بود و مسأله تغییر مرجع تقلید برای شیعیان آسان نبود. از سوی دیگر خمینی نیز، به‌رغم ارسال نمایندگانی به کشورهای دیگر، نیاز زیادی به صرف انرژی برای جذب کامل این شیعیان نداشت تا خود را درگیر تضادهای مبارزه مرجعیت و ایجاد مشکلات آخوندی نکند و در نتیجه شیعیان خارج ایران، آن چنان که با شاه و روحانیت ایران، در دوران تفکیک این دو بدون مسأله‌ی جدی هماهنگ می‌شدند، با شاه-شیخ نتوانستند به طور کامل کنار بیایند. بارزترین نمونه این واقعیت وضعیت شیعیان لبنان است. موسی صدر که بیش از ۱۵ سال در لبنان فعالیت داشت، و از حمایت رژیم شاهنشاهی و پشتیبانی عریان رژیم سوریه برخوردار بود، با استفاده از آزادیهای اجتماعی نسبتاً چشمگیر در این کشور، سعی کرد تا شیعیان لبنان را به صورت یک نیروی منسجم و مؤثر سیاسی- نظامی درآورد و آنان را به وزنه‌ی

تعیین‌کننده در معادلات لبنان و خاورمیانه تبدیل کند. او با این که در آغاز کار، با ابراز همدردی با فلسطینیان، اعتباری برای خویش دست و پا کرد و با استفاده از ایرانیان ضدشاه (مانند مصطفی چمران) به مسأله کمبود کادرهای ورزیده تا حدی پاسخ گفت، ولی هیچ‌گاه موفق نشد که خود را از تأثیر گرایشهای متضاد در سطوح بالای مراجع مذهبی نجف و قم بر کنار نگهدارد. او، با این که شخصاً با این مراجع مختلف و متضاد رابطه داشت و از آنان دلجویی می‌کرد، همیشه زیر فشار آخوندهای معتبر محلی قرار داشت و لااقل دو جریان ناهمساز دیگر، که ضمناً اثرپذیر از خویی و شریعتمداری بودند، با وی مخالفت می‌کردند. شیخ جواد مغنیه، که به شریعتمداری وابسته بود، و آخوندهای آل فضل‌الله (خاندان محمدحسین فضل‌الله که اکنون به عنوان رهبر معنوی «حزب‌الله» لبنان شناخته می‌شود) که به خویی وابسته بودند، از مخالفان سرشناس موسی صدر به شمار می‌رفتند.

با این که جریان او «حرکه المحرومین» - که بعدها با نام سازمان «امل» از شناخته‌شدگی بیشتری برخوردار گشت - در آغاز انقلاب نمایندگانی به ایران فرستاد و این نمایندگان در تلویزیون هم ظاهر شدند، فقط اقلیتی از «امل» با مزدوران خمینی رابطه تنگاتنگ پیدا کردند. کل جریان نیز دچار گسستگی گردید، یعنی متناسب با بیرون‌زدن سریع زشتیهای رژیم خمینی، عناصر بیشتری از جریان «امل» از رژیم علمای شیعه! حاکم بر ایران سرخورده می‌شدند. در نهایت یک اقلیت چندگانه مزدور جدا شده از «امل» و شیعیان، به گروههای تروریستی فرمانبر تبدیل شدند و بخش اعظم «امل»، با وجود اشکالات مشخص سران این جریان و هم‌نواییهای شناخته‌شده‌شان با اسرائیل و خطوط ضدانقلابی دیگر منطقه، به صورت مزدورانی تحت فرمان مستقیم خمینی عمل نکردند. به علاوه بخش مهمی از شیعیان لبنان همراه دیگر ناسیونالیستهای لبنانی (ناصریها) با خطوط دیگر سیاسی، از جمله هواداران فعال انقلاب فلسطین، فعالیت می‌کنند. خمینی در مورد جذب شیعیان عراق نیز شکست خورد. با این که عقب‌ماندگی فرهنگی این شیعیان برای خمینی زمینه مناسبی بود، لیکن به خاطر افشای ماهیت تجاوزکارانه وی، به ویژه در جریان ادامه جنگ، این زمینه مناسب قابل بهره‌برداری، آن هم توسط «آقازاده»های فاسد حکیم و شرکا نبود. تلاش خمینی در جذب شیعیان در جاهای دیگر نیز، معمولاً به همین دلایل، از موفقیت کامل به دور ماند. با این همه از آن جا که هنوز خیلی زود است تا شیعیان جهان به طور جدی از قشریگری و فرقه‌گرایی غم‌انگیزی که بدان مبتلا هستند فاصله بگیرند، برای خمینی - که هنوز به این «نظرات پراکنده پیروان اسلام و توان معنوی امت محمد(ص)» طمع دارد - طعمه‌های مناسبی هستند. این است که او پیام حج امسال خویش را عمداً متناسب حال و هوای این شیعیان ستمزده تنظیم کرده است و

هدف وی جذب آنها در این روزگار فقر و نیازمندی وی به نیروی انسانی است. این پیام اگر واقعاً هدفی دیگر — از جمله جذب توده‌های «جمعیت فرق مسلمین و مستضعفان» — را داشت، حتماً به گونه‌ی دیگر تنظیم می‌شد. در سالی که چهره آتش‌افروز دشمن صلح و آزادی و آبادی یعنی خمینی، از همیشه رسواتر شده است و رژیم علاوه بر شدت یافتن تنگناهای جنگ و سرکوب، به انزوای کامل سیاسی و دیپلماتیک نزدیک شده است، سخت نیازمند ایجاد وسیله‌ی است که به درد مرعوب کردن کشورهای همجوار و گرفتن امتیاز از آنها بخورد. عقب‌نشینی‌های سنتی و دائمی زمامداران عربستان در این مورد به خمینی نوید مساعد می‌داد. این بود که خمینی بلوا را تدارک دیده و آن را سازمان داد. بنا بود چنان چه اوضاع بر وفق مراد باشد، با نوعی سیاست «آی دزد، آی دزد» به بهره‌برداری از بلوا بپردازد. تا وقتی که واکنشهای جهان اسلام به خوبی روشن نشده بود، او بر این گمان بود که قضیه را برده و دیگر لحظه استفاده از غائله مکه فرا رسیده است. از این رو در تلگرام به نماینده جنایتکار خود، که مجری قتل صدها مسلمان در روزهای حج گردیده، از این که هیچ فرض دیگری از بلوا «به این زیبایی میسر نمی‌گردید» سخن می‌گوید. اما از وقتی که واکنشهای غائله‌آفرینی خمینی و تأثیر رسواکننده آن بر ذهن عموم مسلمین و ناظران جهانی آشکار گردید، لحن خمینی نیز تغییر پیدا کرد و طنین شکست و انعکاس هزیمت گردید.

روضة سیلی خوران...

خمینی به فاصله کمتر از دو هفته از غائله در تهران، در حضور جمعی از مزدوران خود به صراحت سخن از سیلی خوردن خویش و ضرورت سیلی خوردن تمامی انبیا و اولیا و دنباله‌روان آنان سخن گفت و با وقاحت حیرت‌انگیزی، از سیلی خوردن به عنوان ملاک حقانیت، یاد کرد.

بدین ترتیب خمینی که خود را در پیام حج و تلگرام پس از غائله مکه در برج غرور عظیمی می‌دید، با بارز شدن شکست، سیلی خوردن را پذیرفت و تازه سیلیهای بعدی را به مزدوران خویش وعده داد. به واقع هم شکست بسیار تلخی بود. تا آن جا که نگارنده به یاد دارد، این اولین بار بود که هم سران کشورها هم توده‌های مسلمان این چنین، خمینی را به شدت محکوم می‌کردند، تا آن جا که در تظاهرات ضدخمینی در نقاط مختلف پاکستان، پرچمهای رژیم و عکسهای شخص خمینی را به آتش کشیدند و این در شرایطی بود که دولت پاکستان نیز تعدادی از تظاهرکنندگان ضدخمینی را بازداشت می‌کرد.

به دنبال این شکست بود که حتی مزدوران سازمان یافته خمینی، چه بسا برای

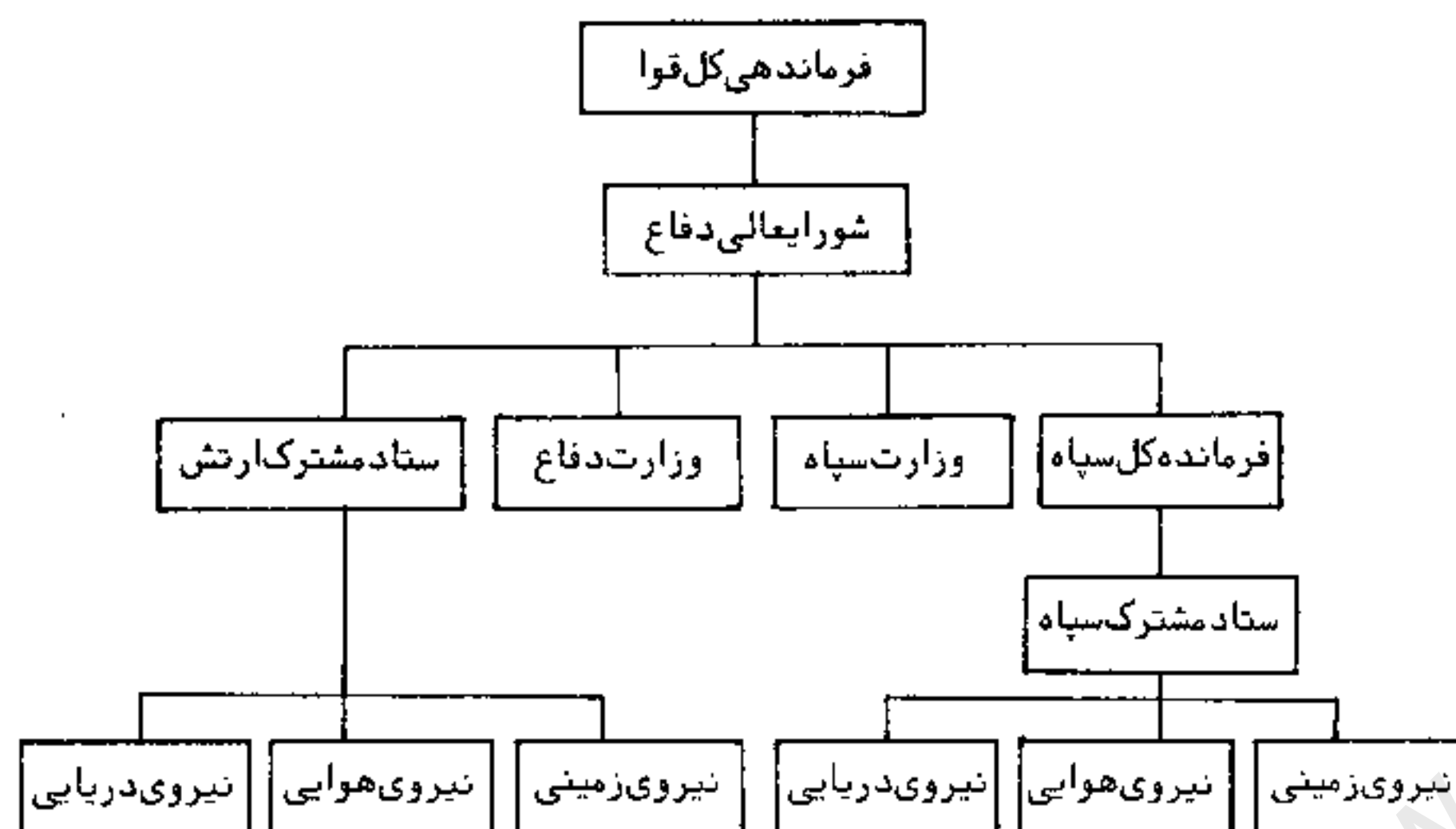
اولین بار، از ملعبه شدن جان خویش توسط خمینی در جریان غائله مکه شدیداً جریحه‌دار شدند، تا جایی که، طبق گزارش رویتر، در نماز اولین جمعه ماه محرم در دانشگاه تهران، فقط یک جمع ناچیز ۳ هزار نفری — در نمازی که معمولاً با مزدوران سازمان یافته رژیم پر می‌شود — حضور یافته بودند. و چنین است که تحمل خمینی به پایان می‌رسد. پیریشان‌گویی خمینی در نطقی که در آغاز این نوشته به آن اشاره کردیم، پیریشان‌حالی خمینی را به شدت آشکار می‌کند. مطالب بی‌ربط‌تر از همیشه و در عین حال غیرسیاسی‌تر، ادا شده‌اند. آری خمینی خود را باخته است. زیرا پایگاه خویش در داخل ایران، یعنی همان اقلیت مزدور حزب‌اللهی را هم از دست می‌دهد، بدون آن که توانسته باشد از حزب‌اللهیهای غیرایرانی در غائله مکه چیزی جذب کند. خمینی رمیدن گسترده دست‌آموزه‌های خویش را به دنبال ترکنازیهای وحشیانه مکه تجربه کرده است و این برای «امام» غرور و نخوت سخت تکان‌دهنده است. این است که در نطق مورد اشاره می‌گوید: «من واقعاً در مسائل خیلی تحمل داشتم. در مسائل جنگ، در همه اینها، تحمل کردم همه اینها را. ولی در این مسأله کشتار مکه تحمل ندارم. الا این که من امیدواریم این است که خدای تبارک و تعالی با قدرت خودش حل کند مسائل را و امیدواریم خداوند به همه ما توفیق بدهد که در این باره بی‌تفاوت نباشیم. در این ماه محرم بی‌تفاوت نباشند. مسلمین در دنیا بی‌تفاوت نباشند». ملاحظه می‌شود که لحن خمینی در این بیان، تا چه حد از موضع ضعف و سرخوردگی است. بی‌تردید این امکان که خمینی، برای ابراز قدرت، به اقدامات وحشیانه‌ی علیه هر کشوری که بتواند — از جمله عربستان سعودی — دست بزند، منتفی نیست. ولی آن چه نباید فراموش شود این است که دیگر خط و نشانهای خمینی، هم‌چون زوزه، درندگان تیرخورده، توخالی است.

منابع و توضیحات:

- ۱ - جملاتی که از این پس در گیومه می‌آید، از همین پیام است. در غیر آن، به مأخذ اشاره خواهد شد.
- ۲ - «جواهرالکلام»، چاپ بیروت، دیباچه جلد اول. (شیخ محمد رضا مظفر نیز از چهره‌های صاحب نام معاصر عراق در علوم مذهبی، ادبیات و... بوده است).

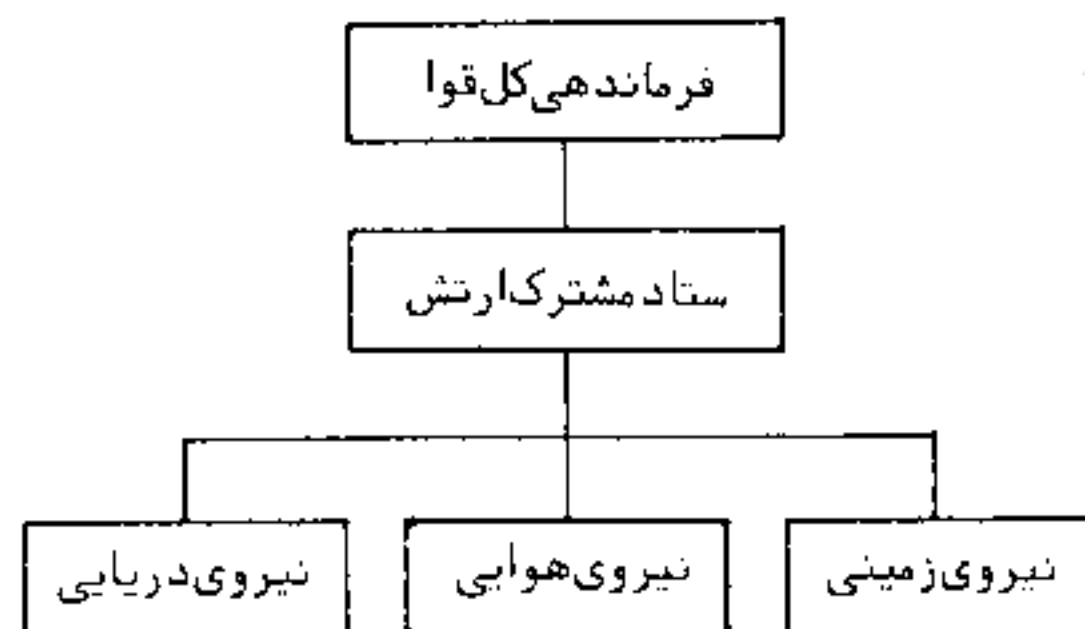
از اداره دوم، ارتش در آینده از نظر اطلاعاتی نیز ضعیف خواهد شد. در حالی که در رأس نیروهای سه‌گانه سپاه فرمانده کل سپاه قرار دارد، ارتش فاقد فرمانده می‌باشد. شکلهای ۱ و ۲ طرح سازمانی نیروهای مسلح را، طبق قانون جدید و قدیم، نشان می‌دهند.

طرح سازمانی نیروهای مسلح (جدید)



(شکل ۱)

طرح سازمانی نیروهای مسلح (قدیم)



(شکل ۲)

نگاهی به «طرح قانونی ارتش»

محمد علی آریافر

طرح قانون ارتش، وزارت دفاع و سازمانهای تابعه شامل دوازده فصل، در تاریخ ۱۷ اردیبهشت ۶۶ به تصویب مجلس خمینی رسید. این طرح در شرایطی تصویب شد که حملات رژیم موسوم به کربلای ۴، ۵، ۶ و ۸ در منطقه بصره و کربلای ۷، ۹ و ۱۰ در سومار، پنجوین و حاج عمران، یکی پس از دیگری با شکست روبرو شد و سال پیروزی رژیم به سال ناکامی تبدیل گردید. یکی از علل این شکستها، عدم همکاری ارتش با رژیم بود، که از آغاز جنگ تاکنون وجود داشت و در حملات مذکور به اوج خود رسید و به عدم شرکت ارتش در عملیات منطقه بصره منجر شد. از این رو رژیم، برای جلوگیری از گسترش دامنه ضایعاتی از این قبیل، بر آن شد تا با تصویب قوانین جدید حاکمیت خود را بر ارتش به طور کامل اعمال نماید. در این مقاله سعی شده است که تغییرات در قوانین ارتش و رگه‌ها و نشانه‌هایی که سلطه رژیم را بر ارتش امکان‌پذیر می‌سازد، از نظر نظامی مورد بررسی قرار گیرد.

وظایف ارتش

در فصل اول این قانون که درباره «مأموریت و وظایف ارتش» است موارد و تغییرات زیر به چشم می‌خورد: در رأس نیروهای مسلح رژیم، فرماندهی کل قوا یعنی شخص خمینی قرار دارد و شورای عالی دفاع، به عنوان عالیترین مرجع هماهنگ‌کننده بین او و سران ارتش و سپاه عمل می‌کند. ستاد مشترک ارتش که در گذشته در رأس نیروهای مسلح قرار داشت و رابط بین ارتش و فرمانده کل قوا بود، در قانون جدید تابعی از شورای عالی دفاع خواهد بود. با جدا شدن حفاظت اطلاعات (ضد اطلاعات سابق)

شرایط استخدام

فصل دوم قانون جدید ارتش که درباره «شرایط عمومی استخدام» است، باز دخالت رژیم برای کنترل کامل بر ارتش را نشان می‌دهد. براساس مواد این فصل رژیم کسانی را به استخدام ارتش در خواهد آورد که مورد تأیید هیأتی مرکب از مسئولان سازمانهای حفاظت اطلاعات، عقیدتی-سیاسی و پرسنلی در ستاد مشترک، وزارت دفاع و نیروهای سه‌گانه باشد. پرسنل استخدام شده علاوه بر این که به طور دائمی زیر کنترل سازمان حفاظت اطلاعات قرار دارند، تحت آموزش سازمان عقیدتی-سیاسی رژیم قرار خواهد گرفت و کنترل سیاسی نیز از سوی این سازمان در مورد او اعمال خواهد شد. البته آن چه در حال حاضر نامشخص است وضع و حال پرسنل وظیفه، که بیشترین نفوذ ارتش را تشکیل می‌دهند، به ویژه پرسنل وظیفه مسیحی، کلیسی و زرتشتی در رابطه با چنین آموزشهایی می‌باشد. رژیم این مشکل را تا به حال نتوانسته است حل کند.

رژیم، طبق قانون جدید ارتش، از استخدام و ورود زنان به ارتش، وزارت دفاع و سازمانهای تابعه آنها (جز در مورد کادرهای درمانی) جلوگیری خواهد کرد و باز، بر همان اساس، پرسنل غیرمسلمان شاغل را، که به طور عمده از افسران ارشد ارتش و وزارت دفاع هستند، به مرور تصفیه خواهد کرد. این مسأله شامل حال پرسنل مسلمان شاغلی هم که همسرشان خارجی و غیرمسلمان است، می‌شود. در ضمن رژیم با به کارگرفتن پرسنل وظیفه و پیمانی در مشاغل سازمانی ارتش و وزارت دفاع و نیز با واگذاری مدیریت کلیه رده‌های ارتش و وزارت دفاع به صاحبان مشاغل مشترک (نظامی و کارمند) قصد دارد که، اولاً، جای خالی پرسنل کادر ثابت حذف شده را با پرسنل وظیفه و پیمانی پر کند تا علاوه بر ضبط حقوق آنها دامنه نفوذ خود را در ارتش و وزارت دفاع گسترش دهد؛ ثانیاً، مشاغل حساس و کلیدی در ارتش و وزارت دفاع را در سطح مدیریت، از دست غیر خودیها خارج کند و به عناصر سرسپرده بسپارد و، ثالثاً، با جابه‌جا کردن پرسنل وظیفه و پیمانی به جای کادرهای ثابت، سازمانبندی و روابط ارتش را درهم بریزد.

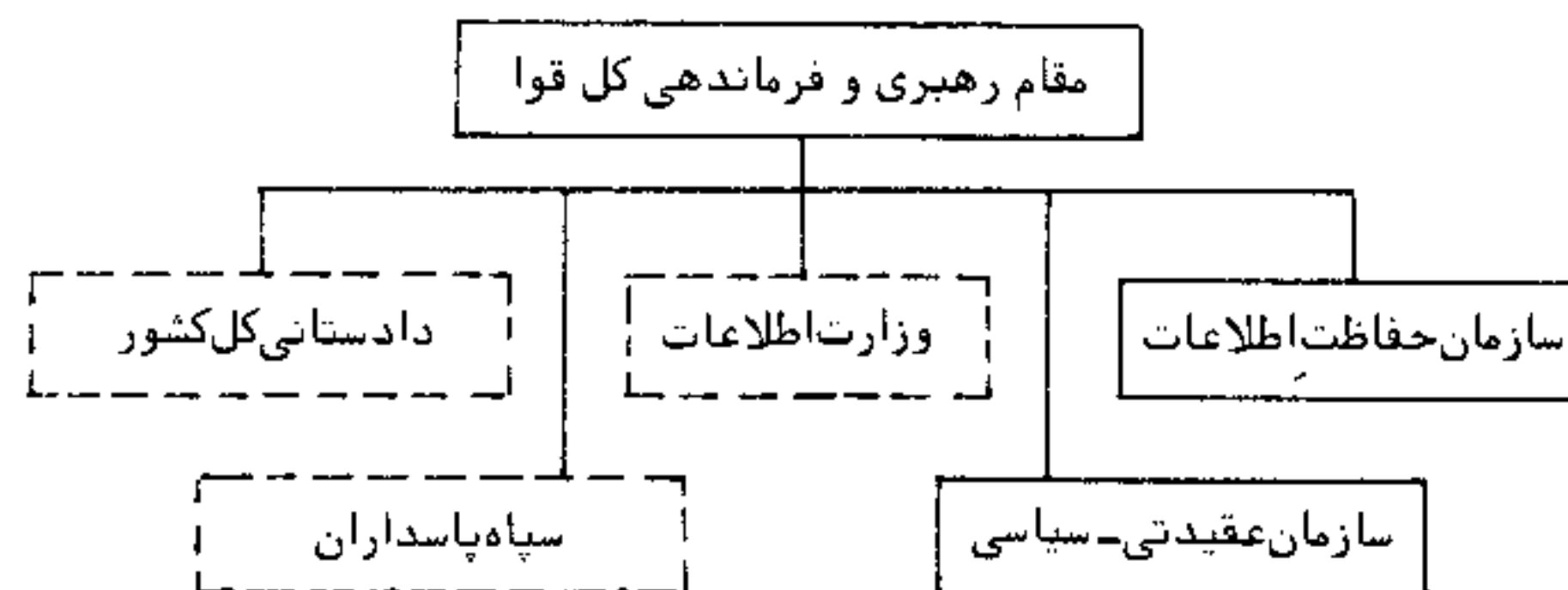
آموزش و ترفیعات

فصل سوم قانون جدید به «آموزش و ترفیعات» اختصاص دارد. در این فصل از آموزشهای نظامی، مراکز آموزشی، دوره‌های تخصصی مقدماتی و عالی رسته‌یی،

در قانون جدید اختیار پیشنهاد تعیین فرماندهان نیروهای سه‌گانه ارتش (زمینی، هوایی و دریایی) به فرماندهی کل، از رئیس ستاد مشترک سلب و به شورای عالی دفاع واگذار شده است.

دو سازمان اطلاعاتی - «سازمان عقیدتی-سیاسی» و «سازمان حفاظت اطلاعات» - برای کنترل ارتش، وزارت دفاع و سازمانهای تابعه به وجود آمده که هر دو مستقل بوده و زیر نظر فرماندهی کل عمل می‌کنند. هدف از ایجاد آنها مهار کردن ارتش و وزارت دفاع و سازمانهای وابسته به آن است. وظیفه مهم سازمان عقیدتی-سیاسی این است که با توجه دادن افکار و عقاید پرسنل ارتش به سوی ولایت فقیه خمینی، از دخالت ارتش در امور سیاسی کشور جلوگیری نماید. مأموریت سازمان حفاظت اطلاعات تصفیه پرسنل سیاسی ارتش است. در واقع وظیفه سازمان عقیدتی-سیاسی، ترکیبی از وظایف ضداطلاعات و روابط عمومی سابق ارتش با میدان عمل وسیعتر، و وظیفه سازمان حفاظت اطلاعات همان وظیفه ضداطلاعات سابق با استقلال و آزادی عمل بیشتر است. علاوه بر دو سازمان مزبور، سه سازمان دیگر (وزارت اطلاعات، دادستانی کل کشور و سپاه پاسداران) به طور غیرمستقیم در کنترل ارتش سهیمند. رژیم با ایجاد شبکه اطلاعاتی وسیعی که همگی زیر نظر شخص خمینی قرار دارند، در پی آن است که ارتش، وزارت دفاع و سازمانهای وابسته به آنها را از داشتن هرگونه عقیده سیاسی ناهمگون با سیاست رژیم باز دارد.

سازمانبندی اطلاعاتی ارتش



جدا شدن حفاظت اطلاعات (ضداطلاعات سابق) از اداره دوم ارتش و قرارگرفتن آن زیر امر فرماندهی کل قوا گویای این واقعیت است که خمینی از شورای عالی دفاع خود نیز مطمئن نیست، زیرا در گذشته اداره دوم ارتش (اطلاعات و ضداطلاعات) زیر نظر ستاد مشترک قرار داشت. اکنون که وظیفه ستاد مشترک به شورای عالی دفاع محول شده است، حفاظت اطلاعات نیز می‌باید زیر نظر شورای عالی دفاع قرار گیرد، نه شخص خمینی.

دانشکده‌های مختلف نظامی، سلسله مراتب در ارتش و چگونگی ترفیعات سخن به میان آمده است. از مواد این بخش چنین برمی آید که ارتش رژیم از این پس دارای ۷ نوع درجه دار و ۲۳ نوع افسر کادر (به غیر از وظیفه) خواهد بود. هدف از ایجاد این تنوع، جز ایجاد تفرقه و اختلاف در ارتش و وزارت دفاع چیز دیگری نیست. با توجه به وجود دو نوع افسر در ارتش در گذشته (افسران دانشکده افسری، و افسران آموزشگاه افسری) و اختلافات موجود بین آنها از نظر ترفیعات، فرماندهی، دوره‌های آموزشی، مشاغل سازمانی و مزایای حقوقی، از هم اکنون می‌توان اختلافات ناشی از این همه تنوع و ناهمگونی را حدس زد. پرسنل ارتش دارای رده‌های مختلف هستند و ارتقا از یک رده به رده بالاتر براساس مدرک تحصیلی و گذراندن دوره‌های آموزشی مربوط به رده بالاتر می‌باشد. در نتیجه ارتقای درجه‌داران به درجات افسری (بدون حائز بودن شرایط آن) مغایر با اصول آموزشی و ترفیعات بوده و باعث تفرقه و اختلاف خواهد شد.

برابر ماده ۵۱ فصل دوم قانون ارتش، افسران فارغ التحصیل دانشکده علوم نظامی به درجه سرگردی ارتقا نخواهند یافت مگر آن که دوره عالی رسته‌یی را طی کرده باشند؛ در صورتی که برابر بند ۵ از ماده ۱۸۱ قانون ارتش، درجه‌دارانی که با مدرک تحصیلی چهارم متوسطه استخدام شده‌اند، در صورت اخذ دیپلم و گذراندن آموزش مناسب (بنا به تشخیص نیرو یا سازمان مربوطه) به درجه سرگردی نائل خواهند شد، و این نیز مسأله بی‌اختلاف آفرین خواهد بود. برابر جدولهای ۳ و ۴ از فصل «تطبیق» قانون جدید ارتش، درجه‌داران در مدت ۸ سال از درجه ستوان یکمی به سرگردی ارتقا می‌یابند، در صورتی که برابر جدول شماره ۵ همین فصل افسران دانشکده علوم نظامی همین درجات را در مدت ده سال طی خواهند کرد. همافران نیز از ستوان یکمی تا سرهنگ دومی را در عرض ده سال و ده ماه طی می‌کنند، اما افسران دانشکده علوم نظامی همین فاصله را در ۱۵ سال طی خواهند کرد. طبیعی است این ناهمخوانیها باعث اختلاف بین افراد بخشهای مختلف ارتش خواهد بود. این‌گونه اختلافها وقتی به اوج خود می‌رسد که به طور نمونه درجه‌داری که تا دیروز مرئوس افسری بود، امروز با او هم‌درجه و فردا فرمانده او شود. برابر ماده ۵۴ فصل دوم قانون جدید، فرماندهان و مدیران رده بالای سپاه پاسداران، بدون داشتن مدرک تحصیلی و گذراندن دوره‌های آموزشی، می‌توانند در دانشگاه علوم استراتژیک شرکت کنند در صورتی که بیش از نیمی از سرهنگهای ارتش که دوره‌های مقدماتی، تخصصی و عالی رسته‌یی را طی کرده و اکثراً در مشاغل فرماندهی و مدیریتهای ارتش انجام وظیفه می‌نمایند مجاز به طی دوره مذکور نبوده (برابر ماده ۵۴) حتی مجاز به گذراندن دوره پایین‌تر از آن (دوره دانشکده فرماندهی و ستاد) نیستند (برابر ماده ۵۳). این مسأله نیز باعث ایجاد اختلاف در

بین رده‌های بالای ارتش خواهد بود.

با توجه به سلسله مراتب ارتش در گذشته و مقایسه آن با سلسله مراتب فعلی (ماده ۶۵)، کلیه همافران و ستوانی‌رهای که از متخصصان و تکنیسینهای ماهر ارتش هستند در سازمان‌بندی جدید حذف گردیده‌اند و در برابر، طبق مواد ۱۸۱ و ۱۸۲، کلیه همافران و ناوبانی‌رهای ارتش به درجات افسری ارتقا داده شده‌اند. حذف دو رده مزبور، آن هم در شرایط جنگی و ارتقای درجات آنها پیش از تجدیدنظر جدولهای سازمان ارتش (ماده ۱۸۴)، نشان‌دهنده آن است که رژیم از یک سو مایل نیست، به علت سابقه مبارزاتی آنها، وجودشان را در ارتش تحمل کند و از سوی دیگر دارای این توان هم نیست که آنها را به یکباره تصفیه و حذف نماید. برابر مواد ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۰، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۰، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۴۵، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱

«تطبيق»

فصل دهم قانون جدید ارتش درباره «تطبيق» است. براساس مواد این فصل کلیه پرسنل ارتش، اعم از گروهان، استوار، ناوبانیار، همافر، کارمند، کارمند پیمانی و افراد غیرنظامی، می‌توانند به درجات افسری نائل شوند. در این صورت پس از چندی ارتشی به وجود خواهد آمد با دسته‌بندیهای مختلف و بدون روابط و سلسله مراتب نظامی. رژیم به این وسیله می‌خواهد استخوانبندی رده افسری ارتش را بشکند و با نفوذ در آن، حاکمیت خود را اعمال نماید. با توجه به این که مشاغل ارتش به تناسب درجات تغییر می‌کند همافران و ستوانیارانی که به درجات افسری (تا ۶ درجه بالاتر) نائل می‌شوند، نمی‌توانند در مشاغل قبلی خود خدمت نمایند. در این صورت لازم می‌آید که درجات مشاغل سازمانی ارتش به همان نسبت (۶ برابر) تغییر کند و این امر محال است. به طور مثال ناوبانیار یکی که هم‌اکنون با شغل سازمانی سرگروهانی واحد، تحت امر فرمانده واحد (به طور معمول، ستوان) خدمت می‌کند، با اجرای قانون جدید به درجه سروانی می‌رسد و نسبت به فرمانده خود ارشد می‌شود. با اجرای این قانون همافران و ستوانیارهای ارتش به مرور تصفیه و حذف خواهند شد و در اثر ارتقای آنها و دیگر درجه‌داران به درجات افسری، کادر اجرایی ارتش ناگهان تخلیه و کادر افسری ارتش ناگهان متراکم خواهد شد. در صورت وقوع چنین امری، صرفنظر از ایجاد تشنج، کم‌کاری نیز رونق خواهد یافت.

«متفرقه»

در فصل یازدهم از امور «متفرقه» سخن به میان آمده است. در ماده ۲۰۲ که به «رؤسای سازمانهای عقیدتی - سیاسی و حفاظت اطلاعات» مربوط است، از درجه و رتبه مسئولان این سازمانها یاد نشده است. سازمان حفاظت اطلاعات صرفاً به دلیل مورد تأیید بودن از طرف مقام رهبری (تبصره ۱ از بند ک از ماده ۱۵) و سازمان عقیدتی - سیاسی، به سبب روحانی بودن اعضای آن، با گذراندن حداقل «دوره سطح» و عدم وابستگی سیاسی (طبق ماده ۱۴)، می‌توانند به مشاغل سپهبدی برسند و از اختیاراتی در حد اختیارات فرماندهان نیروها برخوردار شوند. این مسأله و مسائلی از این قبیل، از بی‌اعتباری قوانین ارتش و نامحدود بودن اختیارات فرماندهی کل قوا - خمینی - پرده برمی‌دارد: نظرات و تصمیمات فرماندهی کل بر قانون ارجحیت دارد و فراتر از آن عمل می‌کند، تصمیمات او باید بدون کم و کاست

اجرا شود، در حالی که او هیچ‌گونه تعهدی در مقابل هیچ کس ندارد. در واقع همه چیز ارتش به خمینی ختم می‌شود، بدون این که تعهدی گردن‌گیر او باشد. برابر ماده ۲۰۱، فرماندهی کل قوا می‌تواند غیرنظامیان را در مشاغل فرماندهی کلیه رده‌ها منصوب کند، در صورتی که برابر ماده ۴۲ به کارگیری پرسنل در مشاغل نامرتبط با تخصص آنها ممنوع است. این دو ماده کاملاً با هم متناقض‌اند.

زیر پا گذاشتن حقوق زنان

با توجه به تبصره ۲ از ماده ۲۰۵ قانون جدید، که در آن به شهربانی امکان داده است که «برای مشاغل دیگری که منحصرأ پرسنل زن باید بر عهده گیرند، زنان را به صورت کارمند استخدام نماید» و ماده ۳۱، که طبق آن «ارتش می‌تواند فقط برای مشاغل درمانی و بهداشتی زنان را استخدام نماید» و نیز ماده ۱۹۷، که طبق آن «زنان نظامی شاغل، به کارمند معادل خود تبدیل می‌شوند»، این نکته روشن می‌شود که کلیه پرسنل نظامی و انتظامی زن، که هم‌اکنون در شهربانی، ژاندارمری، ارتش، وزارت دفاع و سازمانهای وابسته به آنها در امور درمانی، بهداشتی، فنی، تخصصی، پشتیبانی، خدماتی و اجرایی کار می‌کنند، از کسوت نظامی خارج شده و تبدیل به کارمند خواهند شد. این امر، علاوه بر تضييع حقوق زنان، به ویژه زنان نظامی، عاملی برای ایجاد اختلاف خواهد بود.

نتیجه

به طور کلی نتایج حاصل از بررسی قانون جدید ارتش را می‌توان به شرح زیر خلاصه نمود:

- ۱ - تغییر سازمانبندی ارتش، از طریق ایجاد شورای عالی دفاع، سازمان عقیدتی - سیاسی، سازمان حفاظت اطلاعات و درجه تیپ‌یاری و حذف درجه ارتشیدی، درجات همافری و ستوانیاری و درجات زنان نظامی.
- ۲ - تصفیه ارتش، از طریق جلوگیری از ورود غیرمسلمانان و تصفیه پرسنل غیرمسلمان موجود، استفاده از پرسنل وظیفه پیمانی به جای پرسنل کادر ثابت، جلوگیری از ورود زنان (جز در امور درمانی و بهداشتی)، تصفیه و حذف همافران و ستوانیاران.
- ۳ - ایجاد تضاد و تفرقه در ارتش، از طریق ایجاد ۷ نوع درجه‌دار و ۲۳ نوع افسر، برهم‌زدن سلسله مراتب نظامی، ایجاد ترفیعات غیرمتناسب و تبعیض در

دوره‌های آموزش و در ترفیعات، وارد کردن غیرنظامیان و کارمندان در کار نظامی، محدود کردن ترفیعات، عدم تجانس درجات با مشاغل، واگذاری مشاغل حساس و کلیدی به عناصر وابسته به رژیم، واگذاری مشاغل فرماندهی به افسرانی که شایسته آن نیستند، واگذاری مشاغل فرماندهی نظامی به غیرنظامیان، تخلیه کادر اجرایی (همافری و درجه‌داری) و متراکم کردن کادر افسری، تضییع حقوق زنان نظامی.

۴ - ایجاد سازمانهای عقیدتی - سیاسی و حفاظت اطلاعات به منظور القای

عقاید جمهوری اسلامی به پرسنل ارتش و مهار کردن آن از نظر سیاسی و امنیتی. موارد فوق‌الذکر حاصل خواسته‌های رژیم از تصویب قانون ارتش می‌باشد. در واقع رژیم با تغییر سازمان‌بندی و ایجاد محدودیت و تفرقه در ارتش قصد دارد اختیار عمل آن را به طور کامل در دست بگیرد و با کمک دو سازمان عقیدتی - سیاسی و حفاظت اطلاعات آن را مهار نموده و حاکمیت خود را بر آن اعمال نماید. اگر رژیم در اجرای خواسته‌هایش موفق شود، ارتشی خواهد داشت با سازمان‌بندی گسسته و نامتناسب و آموزشی ضعیف، ارتش‌یانی با انگیزه‌های کاملاً متنافر، فاقد روابط و سلسله مراتب نظامی، محصور در ترس و وحشت، با انضباطی متزلزل، با دسته‌بندی‌های مختلف، بی‌اعتماد، با آینده‌ی مبهم و مملو از تضاد و تفرقه. آیا با چنین ارتشی درهم پاشیده و بی‌رمقی، رژیم خواهد توانست از تمامیت ارضی کشور دفاع نموده و به کمک مستضعفان جهان نیز برخیزد؟ مسلماً، نه. و آیا انتظار رژیم از همکاری چنین ارتشی با سپاه پاسداران در جبهه‌های جنگ و جریان‌های براندازی، انتظاری عبث و بیهوده نیست. مسلماً، چرا. زیرا از ابتدای انقلاب تاکنون قسمتی از مفاد قوانین جدید عملاً در ارتش اجرا می‌شده است (مانند شورای عالی دفاع، سازمان‌های عقیدتی - سیاسی و حفاظت اطلاعات، سپاه پاسداران و غیره). آن قسمت دیگر از قانون که منجر به محدود کردن و تصفیه ارتش و ایجاد تضاد و تفرقه در آن می‌گردد، وضع آینده ارتش را وخیم‌تر و عدم همکاری با رژیم را زیاده‌تر خواهد نمود. در واقع ضرر رژیم از تصویب قانون بیشتر از سود آن خواهد بود. و این ضرر با تأسیس ارتش آزادبخش ملی و پیوستن انبوه ارتشیان ملی و مردمی به آن بیشتر محسوس می‌گردد.

از آن جا که سرنوشت رژیم به جنگ گره خورده است و سرنوشت جنگ، به علت درگیر بودن دوسوم از نیروهای سپاه در شهرها و خارج از جبهه‌های جنگ و ناتوانی رژیم در بسیج نیرو برای جبهه‌ها، به ارتش پیوند دارد، تا زمانی که جنگ هست رژیم به ارتش سخت نیازمند خواهد بود، یعنی نه می‌تواند آن را منحل کند و نه می‌تواند در سپاه ادغامش نماید. در نتیجه با توسل به «قانون» قصد دارد حاکمیت خود را بر ارتش اعمال کند.

گفتگو با ورزشکاران

چندی پیش فرصتی پیش آمد تا با سه تن از بازیکنان سابق تیم ملی فوتبال ایران که اکنون به مقاومت پیوسته‌اند، میزگردی تشکیل بدهیم و درباره چرایی و چگونگی وضع فضا تحت بار ورزش کشورمان در رژیم ضدبشری خمینی و راههایی که برای بیرون آمدن از این وضع به نظر هر کدام می‌رسد، گفتگو کنیم. آن چه در زیر می‌خوانید، گزارش این گفتگوست که از روی نوار پیاده شده است. در آغاز هر یک از ورزشکاران شرکت‌کننده در این میزگرد خودش را به طور کامل معرفی کرده، ولی در ادامه گفتگو با حرف اول نامش مشخص شده است.

منوچهر هزارخانی

من، حسن نایب‌آقا، ۳۶ ساله؛ عضو تیم ملی ایران بین سالهای ۵۳ تا ۵۷ و عضو باشگاه‌های هما و گارد در طول سالهای ۴۸ تا ۵۷. ورزش را به طور جدی در سال ۱۳۴۷ شروع کردم و بعد در سال ۱۳۵۰، به عضویت تیم ملی جوانان ایران درآمد. ما در بازیهای آسیایی در ژاپن شرکت کردیم و به مقام سوم رسیدیم. بعد در سال ۱۳۵۳، برای اولین بار پیراهن تیم ملی را پوشیدم و تا سال ۵۷ هم عضو این تیم بودم. تقریباً بعد از بازیهای جام جهانی در سال ۱۹۷۸، دوران فعالیت ورزشی من هم تمام شد. بعد از فرار شاه، من به خارج آمدم برای ادامه تحصیل، و بعد، در ارتباط با مجاهدین قرار گرفتم. در سال ۱۳۶۰ اعلام پیوستگی به شورای ملی مقاومت کردم و تا حالا همپای مقاومت بوده‌ام.

من، بهرام مؤدت، عضو سابق تیم ملی و عضو باشگاه‌های پرسپولیس و اکباتان، از سال ۴۸ یا ۴۹ ورزش را به طور جدی شروع کردم. ابتدا عضو تیم ملی

می‌بایست مبارزه‌یی را شروع می‌کردم. ولی در آن مقطع، یعنی در سال ۶۰، اصلاً نه ارتباطی به آن شکل داشتم و نه به تنهایی می‌توانستم در داخل حرکتی بکنم. دوستان می‌دانند که محیط ورزش طوری است که تنها کسی می‌تواند فعالیت بکند و با اینها بماند که تن بدهد به خیلی از مسائل. این مسأله فردی بود و مسأله دیگر، مسأله خانوادگی بود و فشارهایی که تحمل می‌کردیم به شکل‌های گوناگون. بالاخره به این نتیجه رسیدم که خارج بشوم از مملکت. چون از قبل هم در ارتباط با دوستان ورزشکاری بودم که به مقاومت پیوسته بودند، و با اصغر هم قبلاً صحبت‌هایی کرده بودم - و بعد که از ایران خارج شد، ما خیرش را شنیدیم که در ارتباط با شورای ملی مقاومت قرار گرفته - من به مجرد خروج از ایران، تماس برقرار کردم و پس از مدت زمانی حمایت خودم را از مقاومت اعلام کردم. دلیل خروج من به طور کلی این بود که تحت فشار قرار گرفته بودم، به دلیل شغلم که مربیگری بود. رژیم به هیچ وجه نمی‌گذاشت که یک نفر بدون وابستگی به خودش، فعالیت آزاد داشته باشد. شاید در ادامه بحث بیشتر بتوانم توضیح بدهم.

۱ - با شروع حرکت‌های مردمی، ورزشکاران هم فعال شدند و به طور جمعی در تظاهرات شرکت می‌کردند. من هم با این حرکت‌ها همراه بودم، تا زمان پیروزی انقلاب. بعد از پیروزی انقلاب استنباطم این بود که حالا، با سرنگونی رژیم شاه، همه کارها درست می‌شود و ورزش هم که من به آن خیلی امید بسته بودم، به همین ترتیب درست خواهد شد. توضیح هم بدهم که من از مدتها پیش، خودم ورزش را کنار گذاشته بودم و آموزش جوانها را شروع کرده بودم و این کاری بود که بسیاری از کسانی که با تیم من سر و کار داشتند، آن را کار بسیار مشکلی می‌دانستند که از توان من خارج است. هدف من یک هدف باشگاهی نبود. آرزویم این بود که این کار گسترش پیدا بکند و به کمک سایر دوستان مرفقی که در ایران بودند، در نهایت ما در رشته اختصاصی خودمان، یعنی فوتبال، بتوانیم برنامه‌ریزی بکنیم. به این کار با همه کمبودها و کارشکنی‌هایی که بود، ادامه داده و خوشبختانه در همان مدت کوتاه موفق شده بودم یک تیم جوان و بیگانه از مسائل گذشته جامعه ورزش ایران تربیت بکنم. بعضی از آنها حالا به مقاومت پیوسته‌اند. بعد از پیروزی انقلاب مشاهده کردم که نه، ممکن است که سیستم حکومتی شاه رفته باشد ولی سیستم حکومتی جدید انگار نمی‌خواهد به مشکلات اجتماعی توجه کند. به همین دلیل هم بود که با وجود پیشنهاد‌های به ظاهر جالبی که از طرف مقامات می‌شد، همکاری با آنها را نپذیرفتم. با شناخته‌شدن چهره سازمان‌های سیاسی و مطالعه آنها، من گرایش پیدا کردم به سازمان مجاهدین. یعنی با مطالعه برنامه‌شان، مخصوصاً در موقع انتخابات اولین دوره ریاست‌جمهوری، متوجه شدم که اهداف و برنامه‌هایی را که آقای رجوی اعلام

جوانان بودم و با حسن به اتفاق در ژاپن بودیم، بعد به عضویت تیم ملی درآمدم، تا سال ۵۷، و بعد خودم فوتبال را کنار گذاشتم ولی به عنوان مربی شروع به کار کردم تا سال ۶۳. در سال ۶۳ خارج شدم و بعد به مقاومت پیوستم و اعلام حمایت کردم. من، اصغر ادیبی، عضو سابق تیم ملی فوتبال، عضو سابق باشگاه‌های شاهین، پیکان و پرسپولیس. درست در سال پیروزی انقلاب بازی فوتبال را کنار گذاشتم و از آن به بعد وقتم را صرف تربیت جوانها در باشگاه پرسپولیس کردم. در سال ۶۰ مجبور به خروج از ایران شدم. به مجرد خارج شدنم به مقاومت پیوستم و به درخواست خودم به عضویت شورای ملی مقاومت پذیرفته شدم. از آن تاریخ تاکنون در کنار مقاومت، به فعالیت‌های خود علیه رژیم ادامه داده‌ام.

ه - براساس آن چه خودتان گفتید، انگیزه‌های متفاوتی برای خروج از کشور داشتید، نه؟

ن - من اساساً برای ادامه تحصیل خارج شدم و ادامه تحصیل هم دادم. یعنی تا فوق‌لیسانس درس را خواندم. بعد در ارتباط با دانشجویان هوادار مجاهدین قرار گرفتم و با آنها به فعالیت پرداختم. بعد، دیگر ادامه تحصیل ندادم و تمام وقت مشغول فعالیت سیاسی شدم.

ه - یعنی فعالیت سیاسی را بعد از بیرون آمدن از کشور، در خارج شروع کردید؟ یا در ایران هم...

ن - نه، در دوران قیام هم به اصطلاح بودم، منتها در حد دانشجویی. ولی فعالیت در مبارزه مسلحانه، نه؛ در همان حد سیاسی - دانشجویی.

ه - اما مؤدت، به گفته خودش، تا سال ۶۳ در ایران بود و آن جا کارش را هم رها نکرد، بلکه ادامه داد. خوب، بعد چرا ول کرد؟ چرا آمد بیرون؟

م - در سال ۵۷، من هم، مثل بقیه ایرانیها، در ارتباط با سرنگونی شاه همان فعالیت را می‌کردم که هر ایرانی می‌کرد؛ البته جدا از هر سازمان یا حزب یا گروهی. من هیچ فعالیت مستقیم سیاسی نداشتم که در ارتباط با سازمان یا گروهی باشد. ولی فرداً، یا در ارتباط با چند نفر دوست و آشنا، در کل جریان سیاسی قرار داشتم و بی‌تفاوت هم نبودم. به خصوص که کار حرفه‌یی من، کار اداریم، همیشه متأثر از همین جریان‌ات بود. در طول این چند سال، دقیقاً از سال ۵۹ به بعد، خیلی ضربه خوردم، چه در ارتباط با شغلم و چه در ارتباط با ورزش. البته گفتم و تکرار می‌کنم که علتش آن نبود که خط سیاسی خاصی را دنبال می‌کردم؛ نه، به دلیل واقعیت‌هایی که در جامعه وجود داشت و من با آن برخورد می‌کردم. به لحاظ فردی نمی‌توانستم به این مسائل تن بدهم و خوب، همیشه با مشکلاتی روبرو می‌شدم. خروج من کلاً به این دلیل بود که، به نظر خودم، دیگر راهی نبود برای ماندن، مگر این که تن می‌دادم. یا

است که گفت «من چون نتوانستم در آن جا به کارم ادامه بدهم آمدم بیرون». مگر چه توقعاتی از شما داشتند و این توقعات مثلاً در مقایسه با دوره قبل، به چه نقطه‌یی رسیده بود که دیگر غیرقابل تحمل شده بود؟

م - در رابطه با ورزشکارها باید به یک نکته اشاره کرد. درست است که ما، به عنوان ورزشکار، جدا از مردم نبودیم، و باز ما، به عنوان یک ایرانی، درست است که می‌شود گفت سیاسی نبودیم، ولی با این همه دنبال همان اهدافی بودیم که کل ملت دنبالش است: دنبال استقلال، دنبال آزادی. خود ورزش اینها را در خودش دارد. یعنی یک ورزشکار، به عنوان ورزشکار، با این مقولات اصلاً برخورد می‌کند. این را از او توقع دارند، یا خودش از جامعه توقع دارد. ورزشکار فردی است که خیلی از صفات را باید با خودش داشته باشد. به عنوان مثال اگر در سیاست از آزادی صحبت می‌کنند، ورزشکار این را لمس می‌کند؛ در محیط کارش و در ارتباط با مردمی که او را پرورش می‌دهند و تشویق می‌کنند، این را از او توقع دارند. بنابراین می‌توانم بگویم مسائلی که سیاسیون مطرح می‌کنند، ورزشکار با آن آشنا هست، ولی به یک شکل دیگر، در یک قالب دیگر. مثلاً مسأله فقر یا تحمیل ستم توسط رژیم را ورزشکار مستقیماً لمس می‌کند، برای این که مستقیماً با مردمی برخورد دارد که از خود جامعه هستند. این بده - بستان، این داد و ستد همیشه هست. ورزشکار خیلی از مسائل را درک می‌کند، بدون این که احتیاج داشته باشد که مثل یک فرد سیاسی آنها را تحلیل کند. گفتم که اگر کسی بخواهد در رژیم خمینی در محیط ورزش کار بکند، باید به خیلی از تحمیلها تن بدهد. یک ورزشکار، یک مربی یا یک مسئول ورزش، اگر بخواهد در این رژیم کار بکند، بدون وابستگی امکان ندارد. از جمله این که شما هم، به عنوان ورزشکار، باید همان صفاتی را داشته باشید که یک پاسدار دارد، یک کمیته‌چی دارد. دقیقاً داشتن همین صفات را از یک مسئول ورزشی هم توقع دارند. یعنی رژیم کاری می‌کند که یا اینها طرد بشوند یا به توقعاتش تن بدهند. خوب، رژیم در سالهای اول و دوم مسأله ورزش را جدی نگرفته بود، ولی بعد دقیقاً کاری می‌کرد که باعث طرد ورزشکارها بشود، خصوصاً ورزشکارهایی که سابقه داشتند، تجربه داشتند و یا مورد اطمینان مردم بودند. مثلاً، به عنوان نمونه‌یی که خودم شاهد بودم، وقتی فصل مسابقات می‌شد، برای مربیگری کارت می‌بایست صادر می‌کردند. رژیم می‌گفت باید از مسجد محل یک تأییدیه بیاورید. بارها سر همین موضوع بحث شد. به عنوان یک مربی، کسی که بخواهد با آنها کار بکند، باید یک تأییدیه از مسجد بیاورد. برایشان توضیح می‌دادیم که ما سالهاست در همین سازمان فعالیت داریم و حالا هم هدفمان فعالیت کردن است، مسجد محل که ما را نمی‌شناسد؟ ولی به خرجشان نمی‌رفت. یا مثلاً، برای کنارگذاشتن ورزشکارهایی که از سالهای گذشته حضور داشتند و محروم

می‌کند، بیشتر می‌تواند امیدها و آرزوهایی را برآورده کند که من داشتم و به همین علت درصدد شناخت بیشتری از آنها برآمدم و با آنها ارتباط نزدیکی برقرار کردم. همان زمان هم با عده‌یی از دوستان، در جریان انتخابات، حمایت خودمان را از کاندیداتوری آقای رجوی اعلام کردیم. بعد که شرایط جامعه فرق کرد، من هم دیگر مسائل ورزشی را به طور کلی کنار گذاشتم و به این نتیجه رسیدم که تا برقراری یک حکومت مردمی، اصولاً ورزش نمی‌تواند مسأله‌یی باشد که به طور جداگانه قابل حل و فصل باشد. یعنی به این نتیجه رسیدم که تا قبل از این که این رژیم را سرنگون کنیم و یک رژیم مردمی را جایگزین آن کنیم، اصولاً دنبال اصلاح وضع ورزش رفتن کار بیخودی است و هیچ نتیجه‌یی ندارد؛ اگر هم نتیجه داشته باشد، نتیجه‌اش را در نهایت خمینی به جیب می‌ریزد. به همین دلیل بود که دیگر وقتم را برای مسائل ورزشی تلف نکردم و سعی کردم که با پیوستن به مقاومت در این راه فعالیت بکنم. پس از مدتی وضع من در ایران خطرناک شد و مورد تعقیب قرار گرفتم و مجبور شدم مدت سه چهار ماهی در ایران مخفی زندگی بکنم...

ه - یعنی ارتباط سیاسی برقرار کردید؟

ا - بله، و در حد توان خودم به رزمندگان مقاومت کمک می‌رساندم و به همین دلیل هم مورد تعقیب قرار گرفتم. با خوش اقبالی از دستگیری نجات پیدا کردم و بعد هم از راه کوهها رفتم پاکستان، بعد رفتم اسپانیا، و از آن جا با ارتباط گرفتن با شورای ملی مقاومت و سازمان مجاهدین، اعلام حمایت کردم و درخواست عضویت در شورا هم خوشبختانه قبول شد و از آن به بعد هم به فعالیتهايم ادامه می‌دهم.

ه - خوب، شما، هر چند قبلاً همدیگر را می‌شناختید، هر کدام سرگذشت جداگانه‌یی دارید و به علت خاصی از ایران خارج شدید و به مقاومت پیوستید. از انقلاب به بعد، شاید بهتر باشد بگویم از سی خرداد به بعد، تعداد ورزشکارانی که از کشور خارج می‌شوند و دیگر بر نمی‌گردند و بعضیهاشان به مقاومت می‌پیوندند، زیاد است. همه اینها، هم چنان که نمونه‌های شما هم نشان می‌دهد، از اول انگیزه‌های سیاسی ندارند، بعد پیدا می‌کنند. به نظر شما چرا این طور می‌شود؟ چرا یک ورزشکار از ایران در می‌آید و بعد دیگر نمی‌خواهد برگردد؟ شما جزو «پیرمرد»های ورزش ایران محسوب می‌شوید، ولی ورزشکارهایی که الان از ایران در می‌آیند، نشان حدود بیست، بیست و دو سه سال است. اینها در زمان انقلاب نوجوان بودند، اگر که نگوییم بچه بودند. اینها تجربه شما را ندارند، دوره انقلاب را با دوره دیگری نمی‌توانند مقایسه بکنند. چرا در می‌آیند؟ ایرادشان به چی است؟ دنبال چی هستند؟ تصور من این است که خود محیط ورزش آنها را دفع می‌کند. شاید مؤدت بیشتر بتواند در این مورد توضیح بدهد، چون خودش هم یکی از کسانی

کردنشان از شرکت در تیم ملی، طرح ۲۷ ساله‌ها را عنوان کردند. گفتند کسانی که بالای ۲۷ سال هستند، دیگر نمی‌توانند در تیم ملی عضویت داشته باشند. اینها چه کسانی بودند؟ دقیقاً همان کسانی بودند که هم رژیم سابق را دیده بودند و در آن دستگاه فعالیتهای ورزشی داشتند و هم بعد، اکثرشان، در طول قیام حضور داشتند، در تظاهرات شرکت داشتند، حتی به صورت دستجمعی شرکت داشتند...

هـ - این طرح عملی هم شد؟

م - تا حدودی عملی شد و البته باعث ضعیف‌شدن تیمها هم شد. خوب هر کسی با انگیزه‌ی فعالیت می‌کند، ورزشکار دلش می‌خواهد که روزی پیراهن تیم ملی مملکتش را بپوشد و این برایش افتخاری است. آنها درست همین جا مانع ایجاد می‌کردند. به طور خلاصه از این دست طرحها و برنامه‌ها زیاد داشتند. بعضی از آنها را بیرون ندادند ولی به اجرا درآوردند، از جمله گماشتن کسانی در رأس کارها که هیچ آشنایی با ورزش نداشتند. به عنوان مثال کسی را می‌آوردند و رئیس فدراسیون یا رئیس هیأت می‌کردند که هیچ آشنایی یا ارتباط نزدیکی با ورزشکاران یا با آن رشته نداشت. اینها دقیقاً آدمهای سرسپرده و مزدور بودند، دنبال هدفهای رژیم را می‌گرفتند و عمل می‌کردند و هر طور که می‌توانستند با مربیها درگیر می‌شدند. نه این که مستقیماً، به لحاظ سیاسی، می‌خواستند با آنها درگیر شوند، بلکه به لحاظ نفی خود ورزش - که البته نمی‌توانست جدا از مسائل اجتماعی باشد - با اینها درگیر می‌شدند و هزار و یک سد و مانع ایجاد می‌کردند تا اینها طرد شوند، یعنی خودشان از کارشان دست بکشند. با ورزشکارها هم همین طور رفتار می‌کنند. نظیر همان «گزینش»ی که برای ورود به دانشگاهها وجود دارد، برای داوطلبان تیم ملی هم هست و این گزینش بر اساس همان اهدافی است که خود رژیم دنبالش می‌رود. خوشبختانه تا به حال موفق نبوده‌اند. وقتی یک تیمی اعزام می‌شود به خارج، عده‌یی از آن کنده می‌شوند و هنوز کسانی هستند که پس از جدا شدن از تیمها، به مقاومت می‌پیوندند. اما به هر حال این «گزینش»، به کمک اطلاعاتی که از دستگاههای جاسوسی‌شان می‌گیرند، هم چنان صورت می‌گیرد. یک نمونه ذکر کنم که خودم شاهدش بودم و بعد از آن خودم را کنار کشیدم. من به عنوان یکی از کمک مربیهای تیم ملی فوتبال در سال ۶۱ انتخاب شدم و کار می‌کردم. یک روز در جلسه‌ی - که جلسه رسمی هم نبود - با حضور آشناسان، رئیس فدراسیون، و ناصر ابراهیمی، کمک مربی، درباره تیمی صحبت بود که قرار بود برود به پاکستان یا هندوستان، این را دقیق یادم نیست. آشناسان خیلی راحت دو یا سه نفر را اسم برد که اینها نباید بروند، به این دلیل که حزب‌اللهی نیستند، به این دلیل که مسأله دارند. وقتی از جلسه آمدم بیرون، چون اولین باری بود که برخورد می‌کردم با این مسأله، از ابراهیمی

پرسیدم که این یعنی چی؟ گفت که این تازگی ندارد، این نوع مسائل، در چند وقتی که من دارم کار می‌کنم، همیشه بوده است. بعد از آن من خداحافظی کردم و آمدم کنار. در جلساتی که برگزار می‌شد و من هم به لحاظ نقشی که داشتم می‌بایست حتماً در آنها شرکت می‌کردم، تنها چیزی که مطرح نمی‌شد اصولاً خود ورزش و برنامه‌ریزی ورزشی بود. همه مسأله این بود که ما باید فلان کار را بکنیم، در ارتباط با جنگ باید فلان برنامه را پیاده بکنیم یا به فرض، زیاد توقع نداشته باشید، چون ما در شرایط جنگ هستیم و از این حرفها. من یک خاطره جالب دارم از این نوع جلسات. در یک جلسه از مرتضی شرکا، رئیس هیأت فوتبال، انتقاد شد که چرا برنامه‌ریزی به این شکل است؟ چرا مسابقات به این شکل انجام شد؟ برگشت گفت که ما در شرایط جنگ هستیم و این همه داریم شهید می‌دهیم و... یکی از مربیها بلند شد و گفت: مگه فقط شما شهید می‌دهید؟ به فرض هم که بدهید، شما در این جا مسئول این کار هستید یا نه؟ این کار باید صورت بگیرد یا نه؟ باید فوتبال راه انداخته بشود یا نه؟ بازی باید بشود یا نه؟ اگر نه که خوب دیگر نه مسئولی می‌خواهد و نه برنامه‌یی، و همه ما هم باید برویم خانه. چنین برخوردهایی همیشه بود. با این همه توقع رژیم از ما همان توقعاتی بود که حالا هم از هر جریانی و از هر فردی دارد، یعنی سرسپردگی در درجه اول. به عنوان مثال از من می‌خواستند که با عکس خمینی وارد زمین بشوم. می‌خواستند شعار را به فلان شکل بدهیم. گاهی هم مسأله نماز جماعت پیش می‌آمد و نماز خواندن اجباری در همان جلسات. اما ورزشکار به خاطر خصلتهایی که دارد، همیشه از زور فرار می‌کند، یا درست‌تر بگویم با زورگویی مقابله می‌کند. هر کدام از ما تجربه‌ی در این زمینه داریم. چه مربی خواسته است زور بگوید، چه مسئول خواسته زور بگوید و چه حتی خودمان خواسته‌ایم به همدیگر مسأله‌یی را به زور تحمیل بکنیم، همیشه برخورد به وجود آمده است. یک ورزشکار هیچ وقت تن نمی‌دهد که یک مزدور یا یک سرسپرده باشد. این چیزی است که خود من در تجربه‌ام به عنوان مربی - از سال ۵۹ به بعد - دقیقاً در بچه‌ها دیدم. حتی تحمیل سلیقه برایشان قابل قبول نبود، چه رسد به تحمیل عقیده توسط رژیم. من زمانی در تیم بوتان کار می‌کردم. این تیم تقریباً مجموعه‌یی بود از بچه‌هایی که هیچ وابستگی به دستگاه نداشتند. دستگاه یک نفر را که به لحاظ اقتصادی روابطی با او داشت و بچه‌ها او را خیلی خوب می‌شناختند، معرفی کرده بود. بعد از چندی بچه‌ها آمدند و به من، که عنوان مربی آن تیم را داشتم، گفتند اگر بخواهی این فرد را بیاوری در تمرینها، ما دیگر شرکت نمی‌کنیم. به یک صورتی او را رد کن. یک چنین کردار و منشی هست بین بچه‌ها، و این که می‌بینیم مقاومت واقعاً آنها را به طرف خودش می‌کشاند، دلیل عمده‌اش همین است که خود ورزش این ویژگیها را در خودش دارد. ورزشکار این

طور تربیت می‌شود و این طور یاد می‌گیرد، و همین چیزها را، هر کسی که مسئولیتی دارد، منتقل می‌کند به بچه‌های دیگر. برای همین هم می‌توانم بگویم که هیچ کدام از بچه‌هایی که مثلاً با اصغر کار می‌کردند، نرفتند طرف دستگاه، دست‌کم از بچه‌هایی که من می‌شناختم.

ن - وضع اساساً در جامعه ورزشی این طور بوده است. یعنی ورزش یک نهادی بود که اساساً از اول یک رنگ و بوی سیاسی داشت. حتی قبلاً، در دوران شاه، شاخصترین ورزشکارها معمولاً کسانی بودند که مردمی‌تر بودند و رنگ و بوی سیاسی داشتند، مثل تختی. اساساً تختی به خاطر چهره‌ی سیاسیش محبوبیت داشت. در حالی که فرض کن حبیبی خیلی مدال گرفته بود و به لحاظ ورزش شاخص‌تر از تختی بود؛ ولی از نظر محبوبیت، هم بین ورزشکاران و هم بین مردم، به پای تختی نمی‌رسید. یعنی ورزش به عنوان یک نهاد اجتماعی، به سبب ماهیتش، که معمولاً یک نوع تظاهر جمعی است - یعنی عده‌یی جمع می‌شوند در یک جا و تظاهری می‌کنند، ابراز احساسات مشترکی می‌کنند - به این دلیل واقعاً زمینه‌ی سیاسی و زمینه‌ی اعتراض دارد. اعتراض به ستم و ظلم همیشه در آن موجود است. من یادم هست که در دوران شاه، اکثر ورزشکارها این احساس مخالفت با شاه را داشتند، اگر چه تن می‌زدند، اگر چه به اصطلاح به طور فعالی در مبارزه مسلحانه علیه شاه شرکت نمی‌کردند، ولی کلاً ورزشکاری محبوب‌تر بود که به این مقاومت نزدیک‌تر احساس می‌شد. مثلاً ما در تیمی بودیم، تیم هما، که اکثرشان دانشجوی بودند. یکی از بازیکنها، برادر شهید مجاهد صفری لنگرودی بود که در سال ۵۵ اعدام شده بود. ولی به خاطر حضور این برادر و وجهه «سیاسی» تری که به تیم می‌داد، تیم ما محبوبیت بیشتری داشت، یا کمتر مورد تنفر کسی بود. در حالی که همان موقع، تیم تاج که تیم بسیار نیرومندی بود، چون رنگ و روی رژیم و شاهی داشت (به علت وجود تیمسار خسروانی در رأسش)، مورد عدم استقبال، یا مورد تنفر بسیاری از مردم بود. بنابراین، این زمینه‌ی سیاسی همیشه وجود داشت. در دوران قیام هم، آن طور که یادم هست، بچه‌ها به صورت جمعی در آن شرکت کردند. بعضی به اصطلاح مشخص‌تر و فعالانه‌تر، ولی اساساً سیاسی. این زمینه‌ی سیاسی ورزشکارها، این گرایش را به آنها می‌دهد که غیر از مسائل صنفیشان، به خاطر محدودیتهای سیاسی و مردمی که ایجاد می‌شود، عکس‌العمل نشان دهند. یعنی صرفاً به خاطر یک محدودیت صنفی نیست که ورزشکار در می‌رود، اگر چه ممکن است نقطه شروع فرار خیلی از ورزشکارها باشد. چون ورزش و رژیم خمینی در حقیقت دو چیز متضاد هستند. شاید در قسمت دیگری از این بحث به این مسأله بپردازیم که واقعاً روش و سیاست و سیستمی که رژیم خمینی با خودش آورد، اساساً برای از بین بردن ورزش بود و تعطیل کامل آن. خوب، این به لحاظ صنفی نقطه

شروع اعتراض خیلی از ورزشکارها می‌شود، ولی همیشه رنگ و روی سیاسیش را هم دارد. یعنی اگر به ورزشکارها یک مقداری هم می‌رسیدند، باز به این معنی نبود که ورزشکارها مخالفت نمی‌کردند یا به مقاومت نمی‌پیوستند، به دلیل این که می‌بینیم خیلی از کسانی که می‌آیند به خارج از کشور، می‌آیند به سمت سیاسی‌شدن و پیوستن به مقاومت. چون قاعدتاً در خارج کشور، اکثر ورزشکارانی که می‌آیند، زندگی عادی و حتی اقتصادی‌شان را می‌توانند تأمین کنند. ولی خوب از بین اینها هم عده زیادی وارد فعالیت سیاسی می‌شوند و درصد کسانی که به مقاومت می‌پیوندند، کم نیست. من می‌خواستم به این نکته اشاره کنم که این رنگ و بوی سیاسی همیشه با ورزش بوده، چه در دوران شاه و چه در دوران خمینی.

ه - ببینید، صحبت‌هایی که شما کردید ما را می‌رساند به این نکته که اصلاً این دافعه‌یی که رژیم دارد برای ورزش، از کجا ناشی می‌شود؟ می‌خواهم دو مطلب را، اگر جداشدنی از هم باشند، جدا کنم. یکی یک بحث قدیمی است که از همان اوایل انقلاب عنوان شد و مخصوص ورزش هم نبود. صاحب‌نظران رژیم دو گروه بودند: مکتبی‌ها و تخصصی‌ها. من نمی‌دانم مکتبی‌ها چقدر مکتبی بودند و تخصصی‌ها چقدر تخصصی، ولی به هر حال از تضاد بین اینها سیاستی درآمد که آن سیاست در همه جا اجرا شد. به اعتبار آن سیاست بود که دانشگاهها را بستند تا در آن تصفیه بکنند و سانسور در روزنامه، کتاب و مطبوعات را اعمال کردند. قطعاً دامنه آن به ورزش هم رسید. آیا «مکتبی‌کردن» ورزش، آن چنان که من از صحبت‌های بهرام برداشت کردم، داشت اجرا می‌شد؟ از ورزشکار می‌خواستند که اول مکتبی باشد، بعد ورزشکار؟ این یک بحث است. بدین ترتیب آدم می‌تواند سیاسی نباشد، پیش زمینه فکری سیاسی - آزادیخواهی هم نداشته باشد ولی از همین زاویه با رژیم مخالف باشد. بحث دیگری هم هست که بر این سوار می‌شود (یا شاید هم مربوط نباشد) و آن حرف‌هایی بود که شما جسته و گریخته این جا زدید و گفتید که اصلاً در زمینه ورزش یک سنت آزادیخواهی و زیر بار زور نرفتن وجود دارد. این سنت هم وقتی نقض بشود از طرف یک رژیم، خوب طبعاً دافعه ایجاد می‌کند. حالا حرف من این است که آیا این دو موضوع را می‌شود از هم سوا کرد؟ و بعد نظرتان راجع به خود ورزش و اصولی که لااقل جامعه ورزشی ما به آن عادت کرده است و باید رعایت بشود چیست؟ نقض این اصول چقدر دافعه ایجاد می‌کند و زورگویی‌های دیگر رژیم چقدر؟

ا - در مورد ورزش استنباط من این است که مسأله این نبوده است که مثلاً ورزش مکتبی باشد یا نباشد. مسأله این بوده است که آیا ورزش اصلاً باشد یا نباشد. یعنی به خلاف سایر زمینه‌ها، آن چه من استنباط کرده‌ام - و فاکت هم زیاد دارم - بحث عمده در خود رژیم، از آن موقعی که متوجه ورزش شد، این بود که اصلاً ورزش

ورزش رژیم جمهوری اسلامی چگونه باید باشد؟ به موازات آن کم کم این سدها را گذاشتند. ورزش بانوان را به کل تعطیل کردند. به ظاهر در تک رشته‌هایی، آن هم پشت درهای بسته، آن هم با پوشش اسلامی، فعالیت‌هایی هست و گاهی یک نفرشان را می‌آورند که صحبت بکند. ولی اصلاً کسی نمی‌داند چه خبر است. من فقط می‌دانم که نیست، و اگر باشد تک و توک، آن هم برای خالی نبودن عریضه. در مورد مردان مسأله مکتبی بودن ورزش و ورزشکار را مطرح کردند و به این دلیل تمام کسانی را که فکر می‌کردند سرسپرده هستند و می‌توانند این امر را پیش ببرند، آوردند و در رأس کارها گذاشتند. این کسان هیچ آشنایی با ورزش نداشتند. البته در ابتدا، تا اوایل سال ۵۹، شاه حسینی و کسان دیگری روی کار بودند که، مثل بقیه، فکر می‌کردند می‌خواهند خدمت کنند. اما، بعد دیگر کل ورزش افتاد دست به اصطلاح مکتبیون.

ن - این رژیم به اصطلاح مکتبی - که من ترجیح می‌دهم بگویم ارتجاعی - هر جا امکانی به دست می‌آورد استفاده یا سوءاستفاده تبلیغی خودش را می‌کند و مکتب را کنار می‌گذاشت. مثلاً فوتبال، از لحاظ تفکرات ارتجاعی یک ورزش مجاز نیست، هم به لحاظ پوشش، هم به دلیل ضربه خوردن یا ضربه زدن که به ادعای مکتبیها «دیه» دارد. وقتی شما ضربه به یک کسی می‌زنید، اگر محل ضربه سرخ بشود دیه آن فلان قدر است، اگر خون بیاید دیه آن بیشتر می‌شود و غیره. ظاهراً بوکس را به همین دلیل حذف کردند. اما بعضی رشته‌های دیگر، حساب کردند که می‌تواند عامل تبلیغی خوبی باشد. بنابراین اولین کارشان این بود که عکس خمینی را بدهند دست تیمها و ورزشکارها، که بروند وسط میدان و تبلیغ بکنند، که افتضاحاتش را در سراسر دنیا حتماً شنیده‌اید. پس، با این که اساساً با فوتبال، به خاطر آن ملاحظات مکتبی یا ارتجاعی مخالفند، ولی در جایی که استفاده‌های سیاسی، استفاده‌های تبلیغی داشته باشد، این ملاحظات زیر پا گذاشته می‌شود. در زمینه‌های دیگر، مثلاً ورزش بانوان به طور کلی، چه به لحاظ پوشش و چه به لحاظ تفکری که حاکم است، هیچ نوع راه‌حلی متصور نیست. این بود که رژیم کار ورزش بانوان را یکسره کرد. حالا گاهی در سالنها مسابقاتی برگزار می‌کند و خبرش را به روزنامه‌ها می‌دهد که فلان مسابقات برگزار شد و فلان کسان برنده شدند. ولی از این مسابقات کسی خبری ندارد. اما ورزش به طور عام هم از این درگیری برکنار نبود. نقطه شروع اعتراضات هم همین درگیری بود. فرض کن تمام کسانی که در ورزش ایران متخصص بودند، چه ورزشکاران، چه مربیهای ورزش و تعلیم‌دهندگان ورزش، به هر حال تخصصی را گذرانده بودند. این تخصص اساساً با آن تفکر ارتجاعی در تضاد بود. حالا وقتی آشناسان را می‌آورند می‌گذارند در رأس کار، که تفکر ارتجاعی دارد، قاعدتاً یا باید آن متخصصانی که می‌خواهند با او کار کنند، به قول بهرام، تن بدهند به این تفکر ارتجاعی، یا این که در حقیقت او

باشد یا نباشد. یک نظریه هست که اصلاً ورزش را حرام می‌داند. یعنی اگر به ورزش اشاره می‌کند، به همان شمشیربازی و اسبسواری نظر دارد که در صدر اسلام بوده است، و لاغیر. همین اواخر هم یکی از این امام‌جمعه‌ها گفته بود که اصلاً فوتبال یک ورزش امپریالیستی است. چنین بینشی هنوز هم در درون رژیم هست. دید آخوندی اصلاً مخالف ورزش است. البته من نمی‌گویم همه این طورند. آنها که فرصت‌طلب‌تر هستند، به این نتیجه رسیده‌اند که ورزش چیزی نیست که بشود از جامعه کنارش گذاشت و باید به آن پرداخت. بعد از این است که بحث مکتبی و غیرمکتبی مطرح می‌شود. یعنی اول باید ببینیم که اصلاً رژیم تا چه حد به ورزش بها می‌دهد و چقدر به آن اعتقاد دارد. به نظر من، مخصوصاً در افراد ایدئولوگ این رژیم، در امام‌جمعه‌ها و دایناسورها، این مخالفت اصولی با ورزش وجود دارد. این اواخر خود رفسنجانی گفت که یکی از کمبودهایی که ما داشتیم در مدارس به اصطلاح علمیه، این بود که در آن جا ورزش اصلاً یک چیز پذیرفته شده نبود. ما اگر هم می‌خواستیم والیبال بازی کنیم، می‌بایست یواشکی یک عده تور والیبال را می‌بردند و توپ را می‌بردند، بعد ما هم یواشکی می‌رفتیم بیرون شهر بازی می‌کردیم. این، کاملاً نشان می‌دهد که اصلاً این قشر با ورزش مخالف است. من فقط این توضیح را می‌خواستم بدهم، تا بعد.

م - همان طور که اشاره شد، مسأله ابتدا همین بود که اصلاً ورزش باشد یا نباشد. ولی آن طور که من یاد دارم در ابتدا، بعد از این که دولت موقت مشخص شد، رژیم دنبال این بود که کنترل نبض سیاسی مملکت را به دست بگیرد. به ورزش هنوز اهمیت نمی‌دادند و دولت موقت، یعنی دولت بازرگان، فقط مسئولانی گذاشت برای دستگاهها...

ا - حتی برای ورزش نگذاشت. اگر یادتان باشد مدتها ورزش مملکت مسئول نداشت، بر خلاف وزارتخانه‌ها که مسئول مشخص داشتند، اصلاً مقوله ورزش یادشان رفته بود.

م - مکتبیها اصلاً هنوز به این زمینه توجه نداشتند. کسانی که بودند، از طرف بازرگان منصوب شده بودند. آنها هم فقط می‌خواستند امور جاری را اداره بکنند. ولی خود ورزش، بعد، خودش را مطرح کرد. مثلاً هر رشته‌یی دنبال این بود که مسابقه‌یی ترتیب بدهد و این طوری بود که صدای ورزش بلند شد. مکتبیها که دنبال این بودند که در رأس هر کاری قرار بگیرند و واقعاً مسلط بشوند بر اوضاع، در ارتباط با ورزش هم متوجه شدند که باید کاری بکنند. این بود که مسأله بودن یا نبودنش مطرح شد. البته خیلی زود جوابشان را گرفتند و با تمام تلاش موفق نشدند که ورزش را به تعطیل بکشانند. این بود که آمدند این مسأله را مطرح کردند که

باید برود کنار و کسانی که متخصص این کار هستند در رأس کار باشند. رژیم روی این مسئله خیلی سختی کشید، به این امید که بتواند به نوعی هم متخصصان را داشته باشد و هم تفکر ارتجاعی خودش را پیاده بکند. اما این آرزو انجام نشد. این بود که روزبه‌روز از آن بالا می‌کشید پایین. فرض کن برای فوتبال یک طرح سراسری می‌داد. ولی خود این طرح ایجاب می‌کرد که تخصصهایی برای اجرای آن به کار گرفته شود. قاعدتاً چه کسانی را می‌بایست می‌آورد؟ می‌بایست متخصصان را می‌آورد، آخوند که نمی‌تواند مسابقات سراسری برگزار کند. بعد وقتی وارد ماجرا می‌شد، می‌دید لاجرم می‌بایست به ضد خودش تبدیل شود. ناچار آن را تعطیل می‌کرد. اما من در این تضاد ورزشکاران با رژیم و زنه آزادیخواهی جامعه ورزش را سنگینتر می‌بینم. یعنی اگرچه نقطه شروع تفکر ارتجاعی، انواع تضییقات و این قبیل مسائل است، ولی ما نهایتاً از هر ورزشکاری که خارج می‌شود، حتی اگر به طور فعالی هم در کار سیاست نباشد، به روشنی استنباط می‌کنیم که این اعتراض واقعاً بیشتر رنگ و بوی آزادیخواهی دارد تا رنگ و بوی فنی و تخصصی. همین حبیب خبیری را در نظر بگیریم. البته به لحاظ تخصصی هم ورزشکار خوب و برجسته‌یی بود، ولی چیزی که برجسته‌ترش کرده است، مجاهدبودن و مبارزبودن اوست. الان هر ورزشکار ایرانی وقتی یاد حبیب می‌افتد یا ماجرای شهادتش را می‌شنود، بیشتر از این که جانش را بر سر مبارزه گذاشت، تحت تأثیر قرار می‌گیرد. در جامعه ورزشی ایران به طور کلی (منظورم جامعه تماشاگران و دست‌اندرکاران و ورزشکاران است) چنین قهرمانی خیلی محبوبتر است تا قهرمانی دیگر، ولو متخصص‌تر.

۱ - همان طور که قبلاً گفتم، در ابتدا رژیم حواسش اصلاً به ورزش نبود. اگر اشتباه نکنم در همان اوایل، عده‌یی از افراد که پیش‌کسوت بودند و هنوز در این توهم بودند که می‌شود کاری کرد، قدم پیش گذاشتند و اداره بعضی از فدراسیون‌ها را به عهده گرفتند. خوب، دولت موقت هم مثل دولت بعدی نبود. به همین دلیل هم ورزش خود به خود شکل گرفت و راه افتاد و مسابقات کشتی، وزنه‌برداری، فوتبال و بسکتبال برگزار شد. من خیلی از آدم‌ها را می‌شناختم که یک طرح درست کرده بودند که مثلاً همه در تهران بسکتبال بازی بکنند، و اینها دنبال سالن و جا و امکانات بودند. یک فعالیت عجیب و غریب در تهران به طور خودجوش بین مردم راه افتاده بود. تیم‌هایی هم به خارج رفتند که عمده آن تیم فوتبال ایران بود که برای بازیهای کویت رفت. خوب، ورزشکارها هم زمینه‌های آزادیخواهی و آن خصلت‌های مردانگی درشان بود، با انقلاب هم پیوند خورده بودند. مجاهدین هم در جامعه پیدایشان شده بود، یعنی داشتند فعالیت علنی می‌کردند. مردم خیلی سیاسی شده بودند، به مسائل سیاسی علاقه پیدا کرده بودند و جامعه ورزشی هم از این جدا نبود. خیلی از

بچه‌هایی که آن موقع در تیم ملی بودند و من می‌شناختمشان، جذب سازمانهای سیاسی شده بودند. چند تا از بچه‌های تیم ملی هوادار سازمان مجاهدین شده بودند و فعالیت علنی می‌کردند. در آن زمان تیمی که برای مسابقه به خارج کشور رفت، برای اولین بار چهره جداگانه‌یی از ورزش ایران در مسابقات جام ملت‌های آسیا ارائه داد. مشخصاً شهید خبیری و چند نفر از دوستانش، سیمای ورزشکار انقلابی را در آن مسابقات به بهترین نحو نشان دادند. با فرارسیدن سی خرداد و رودرویی مستقیم با رژیم، مسائل هم کم‌کم عوض شد و رژیم به صرافت بیشتر افتاد و از جمله کل دستگاه ورزشی را عوض کرد. مثلاً شاه حسینی را کنار زد و به جایش کسی را گذاشت به اسم داوودی. این داوودی فردی بود که در بسیج چماق‌دارها نقش خیلی فعالی داشت، کسی بود که اصلاً چهره شاخص حزب‌اللهیها بود در حمله به بساطها، و خودش هم به آن اعتراف داشت. این آدم فکر می‌کرد به همین راحتی هم می‌تواند فضای ورزشی را عوض کند. آن موقع، همان طور که بهرام گفت، دیگر مسأله تخصص و این چیزها نبود. مسأله تسلیم شدن یا نشدن به ارتجاع محض، به جنایتکاری محض بود. من به یاد دارم که یک درگیری با او پیدا کرده بودیم. او برای تصدی ریاست باشگاه شرايطی قائل بود از قبیل این که آیا داوطلب مربوطه مجاهد دستگیرکن و مبارز دستگیرکن هست یا نیست؟ بچه‌ها کسی را برای ریاست یک باشگاه معرفی کرده بودند. او برایش مهم نبود که این شخص مدیریت دارد، تخصص دارد یا نه. می‌پرسید آیا او مجاهد دستگیرکن هست یا نیست؟ خوب از آن به بعد است که ما متوجه می‌شویم که خود ورزشکارها هم سمت و سویشان به اصطلاح عوض می‌شود. مخالفت و اعتراض همیشه وجود داشت. ولی من می‌خواهم بگویم این مخالفت در جایی شکل می‌گیرد که به مقاومت پیوند می‌خورد، یعنی نوع مخالفت چیز دیگری می‌شود. بسیاری از ورزشکارها در این راه جان‌شان را گذاشتند، بسیاری هم در سیاهچال‌های خمینی رفتند و هنوز هم هستند. وجود یک سازمان مترقی، یک سازمان مردمی، باعث شد که اینها پیوند بخورند با مقاومت. یعنی دیگر ورزشکار نباید فقط دنبال مسائل صنفی ساده‌اش برود بلکه به تعهدی بالاتر از این حد برسد. به این جا برسد که با این رژیم اصلاً نمی‌شود کنار آمد، ولو این که، به فرض محال، رژیم به این نتیجه برسد که کاری به کار ورزشکار نداشته باشد یا مسائل صنفی او را حل بکند. ببینید، ورزشکارها مسافرت می‌کنند به شهرهای مختلف، آدم‌های مختلف با آنها تماس می‌گیرند. این امکانی است که شاید برای یک آدم سیاسی به این راحتی نباشد. مثلاً یک فوتبالیست که در تهران است، وقتی می‌رود جای دیگر برای مسابقه، خوب آخر مسابقه، یا زمانی که در هتل است، مردم، طرفدارها می‌آیند و سؤال مطرح می‌کنند، حرف می‌زنند. این سؤالها دیگر بعد از انقلاب، مخصوصاً بعد از سی خرداد،

به گرداننده، به معلم، به سازمانده و... دارند. این کارها را ورزشکار می‌تواند انجام بدهد. یعنی دیگر یک ورزشکار مجبور نخواهد شد برای تأمین هزینه خودش به هزار کار در این جامعه روی بیاورد. آن وقت ورزشکار هم در سطح خودش قرار می‌گیرد، یعنی در قبال کاری که می‌کند، دستمزد می‌گیرد. آن وقت به جای این که، مثل حالا، شما برای مدارس بروید از وامانده‌ترین معلمها، به عنوان معلم ورزش استفاده بکنید، خوب می‌روید از ورزشکاران کمک می‌گیرید که هم تجربه عملی دارند و هم آموزش آن را دیده‌اند. خوب، این خیلی فرق می‌کند با ورزشکار حرفه‌یی به معنای متداول امروزی، که فقط ورزش می‌کند و به ازای آن دستمزد زیادی هم می‌گیرد، هر چقدر که زورش برسد. در مورد قهرمان تیم ملی هم همین طور. وقتی ورزشکاری به سطح تیم ملی می‌رسد، باید زیر پوشش دولت قرار بگیرد، با دستمزدی که زیاد با سایر اقشار جامعه تفاوت نداشته باشد. حالا از طریق مسابقات چقدر گیر می‌آورد، آن یک بحث جداگانه است که خیلی هم مفصل است. تاکنون به بسیاری از قهرمانهای تیم ملی که برخورد می‌کردید، به شما می‌گفتند: برای این که شکم را سیر کنم، مجبورم ساعتها تاکسی برانم یا یک کار یدی بکنم. خوب اینها که تعدادشان هم نمی‌تواند خیلی زیاد باشد. مگر یک کشور چند تا قهرمان تیم ملی دارد؟ فراهم آوردن وسایل زندگی آنها، کار دولت است. اینها می‌توانند تحت پوشش دولت قرار بگیرند، دوره‌های آموزشی را ببینند و بعداً هم جذب سیستم ورزشی جامعه بشوند.

هـ - اگر درست فهمیده باشم، شما ورزش را برای عموم مردم می‌خواهید ولی از یک سطحی به بعد، می‌خواهید که ورزشکارها زندگیشان تأمین باشد و ورزش به اصطلاح حرفه‌شان بشود. آن سطح کدام است؟

ا - سطح رسیدن به تیمهای در سطح تیم ملی. ببینید، در حقیقت از دوره‌های دبستان و دبیرستان است که ورزش بازده خودش را می‌دهد. یک عده هستند که در دوره‌های دبستان و دبیرستان ورزش می‌کنند و بعد یا ورزش را رها می‌کنند یا آن را، برای حفظ سلامتی، ادامه می‌دهند. اینها در حقیقت هر کدام دنبال کار دیگری می‌روند، یکی مهندس می‌شود، یکی کارگر می‌شود و غیره. ولی معدودی هم هستند که به چنان قابلیت می‌رسند که در حد تیمهای ملی است. مثلاً تعداد کشتی‌گیرهایی که در سطح تیم ملی هستند، شاید به صد یا دویست تا در تمام کشور نرسد. ولی برای اینها، دیگر ادامه ورزش قهرمانی همزمان با پرداختن به کارهای دیگر میسر نیست. این رده باید حتماً بیاید زیر پوشش دولت. چنین ورزشکاری شاید در روز احتیاج داشته باشد چهار ساعت یا دو ساعت کار قهرمانی بکند، ولی بقیه مدت هم وقتش صرف ورزش خواهد شد. ورزش که فقط عملی نیست، تئوری هم دارد، آموزش دیدن هم دارد. این ورزشکار، اگر چهار سال عمر قهرمانیش باشد،

دیگر سؤالات معمولی نبود. بسیاری از مواقع، حتی از ما بازخواست گذشته‌مان را می‌کردند. یعنی جامعه آگاه شده بود. به همین دلیل این آگاهی را منتقل می‌کرد به ورزشکار، و ورزشکار هم به عنوان چهره‌یی که در جامعه شاخص است، نمی‌تواند متأثر از این مسائل نباشد. اصلاً از همین جاهاست که ورزشکار تغذیه می‌کند و می‌آید بالا. در حقیقت در این رابطه با مردم است که ورزشکار ذره‌ذره رشد می‌کند. بنابراین نمی‌تواند متأثر از جامعه نباشد.

هـ - وقت می‌گذرد و مسائل زیاد است. بگذارید یک سؤال دیگر مطرح کنم. شما به وضع ورزش در زمان شاه ایراد می‌گیرید، به حق؛ به دوران خمینی هم که دیگر ایرادتان در حد مقابله است. فکر می‌کنید که اگر از جامعه ورزشی ایران بپرسند که یک جامعه مورد نظر، که در آن ورزشکار اولاً بتواند محلی از اعراب داشته باشد و ثانیاً رشد بتواند بکند - اصلاً امر ورزش بتواند رشد بکند - حداقل خواصی که باید داشته باشد، چیست، چه جواب می‌دهد؟ یعنی از زاویه دید یک ورزشکار، نمی‌گویم یک جامعه ایده‌آل، بهترین جامعه ممکن در ایران چه می‌تواند باشد؟

ا - برای من، به عنوان یک ورزشکار، جواب خیلی روشن است. چیزهایی که من دنبال می‌کنم: ۱ - حکومتی که بر سر کار می‌آید، اصلاً بر این اعتقاد باشد که امر گسترش ورزش را و همگانی‌کردن آن را یکی از برنامه‌های خودش قرار بدهد؛ ۲ - برای تمامی اقشار مردم که قادر به ورزش کردن هستند، امکان ورزش فراهم بشود. یعنی دولت در این راه هم خودش سرمایه‌گذاری بکند و هم وسایلی فراهم بیاورد که با شرکت دادن مردم، آنها را تشویق کند که در این امر شریک بشوند. مثلاً اگر انتخابات شهرداریها را دولت به طور واقعی برگزار کند و اداره امور داخلی شهرها به عهده خود مردم باشد، این به راحتی از داخلش درمی‌آید. یعنی مردم هر منطقه‌یی، هر شهرستانی یا هر کوی و برزنی، در اداره قسمت خودشان شرکت داشته باشند و دولت برایشان از جاهای دیگر آقا بالا سر نیاورد. بعد هم در این راه، واقعاً رژیم یا دولت باید به این نظر برسد که چاره بسیاری از مشکلات کنونی جامعه ما مثل اعتیاد، فحشا، یا سایر بیماریهای اجتماعی، بسط ورزش است. البته مشخص است که در مورد چه ورزشی صحبت می‌کنم. البته من دارم برای دوره بعد از پیروزی انقلاب صحبت می‌کنم، نه قبل از آن. الان من به عنوان یک ورزشکار می‌گویم که هر کوششی که ورزشکار می‌تواند بکند، باید در راه کمک به سرنگونی رژیم باشد. ولی برای فردا می‌گویم هر کسی باید با توجه به تخصص خودش، برود در سازندگی جامعه شرکت بکند. آن وقت شما خواهید دید که برای ورزشکار هم در این جامعه بسیار کار وجود دارد. چه جور کاری؟ ببینید، شما فردا با مدارس ابتدایی و متوسطه کشور، دانشگاهها، با میدانها، باشگاهها و اماکن ورزشی روبرو می‌شوید که احتیاج به مربی،

م - برای توضیح دیگری جا نگذاشته است. حرف من هم همین است.
 ه - ادیبی آن قدر دولت - دولت کرد که من می‌خواستم از او بپرسم همه این کارها را از دولت انتظار داری؟ حالا شما به این سؤال جواب بدهید.
 م - به نظر من ورزش با سلامت فرد و با سلامت جامعه رابطه دارد. به این لحاظ است که یک رژیم یا یک حاکمیت مردمی و دموکراتیک، باید روی این مسأله سرمایه‌گذاری بکند. برای این که وقتی جامعه‌ی سلامت خودش را داشته باشد، آن سلامت به صورتهای دیگری هم بازتاب پیدا می‌کند، مثلاً به صورت دوری از فساد، دوری از چیزهایی که می‌تواند بشر را فنا کند و از بین ببرد. پس اگر یک چنین سرمایه‌گذاری که باید بشود، یک حاکمیت مردمی دنبال این سرمایه‌گذاری برود، هیچ وقت صدمه‌ی به کل جامعه وارد نمی‌شود. به اعتقاد من چون این رابطه وجود دارد بین ورزش و جامعه، بنابراین وقتی از فرد صحبت می‌کنیم، این فرد مرد هست، زن هست، پیرمرد هست، بچه و خردسال هم هست. یعنی فرقی قائل نیستیم به لحاظ جنسی یا به لحاظ سنی. فقط می‌ماند شکلی که باید وجود داشته باشد و برنامه‌ریزی آن. به نظر من بعد از پیروزی مقاومت این مسأله باید از دو جهت مورد بررسی قرار بگیرد و روی آن کار بشود: یکی نقش خود مردم است و یکی نقش دولت. سرمایه‌گذاری از هر دو طرف باید شروع بشود. در شرایط آزاد و دموکراتیک مردم باید بتوانند انجمن و اتحادیه به وجود بیاورند و خودشان در اداره امور شرکت و نقش داشته باشند. دولت هم به لحاظ این که اجراکننده است، باید با اختصاص دادن بودجه لازم و مشخص کردن سازمانهایی که باید این کارها را دنبال کنند، نقش خودش را به عهده بگیرد. یعنی این که امر ورزش باید طوری سازماندهی شود که همیشه رفیق مردم باشد، به صورتی که هر کسی، در هر گروه سنی و در هر شغلی که قرار داشته باشد، بتواند با ورزش آشنا بشود و ورزش بکند. این در مورد فرداست و استفاده کردن از ورزش و شرکت کردن در آن، در کل جامعه. اما یک طرف دیگر قضیه این است که در ورزش هم روابط بین‌المللی وجود دارد و برنامه‌هایی که همه ملت‌ها در آن شرکت می‌کنند؛ از جمله همین مسابقات المپیک، مسابقات قهرمانی جهان، یا در منطقه خودمان بازیهای آسیایی. این را دولت می‌تواند برنامه‌ریزی بکند، به طوری که با توجه به امکانات مقطعی خودش، چه زنان و چه مردان بتوانند در این رقابتها شرکت کنند. این نظر کلی من است. اما اگر بخواهم وارد جزئیات بشوم، فکر می‌کنم میسر نباشد؛ به نظر من نقش مردم در این میان مهمتر است. یعنی ورزش یکی از زمینه‌هایی است که مردم خیلی به راحتی می‌توانند در آن شرکت بکنند. البته شرط لازم این است که حاکمیت مردمی وجود داشته باشد.

ن - وقتی سؤال می‌شود از دولت چه انتظاری داریم، خوب چون سؤال کلی

چهار سال هم در کنار آن دوره دیده است. اگر اهل درس خواندن هم باشد، شرایط ورود به دانشگاه هم باید برایش فراهم شود. یعنی اگر به فرض معیار ورود به دانشگاه داشتن دیپلم است، او اجازه ورود به دانشکده ورزش را داشته باشد و دیگر از هفت‌خوان کنکورهای مختلف نگذرد. بعد هم که عمر مفید قهرمانیش تمام می‌شود، به خدمت دستگاه ورزش در می‌آید و از آن به بعد فعالیتش را ادامه می‌دهد. خوب، جامعه ما از این لحاظ خیلی کمبود دارد. مربی ورزش خوب در ایران خیلی کم است. باید دولت امکاناتی فراهم بکند که مؤسسات آموزشی، دانشگاهها و مؤسسات دیگر، این نوع افراد را جذب کنند.

ه - شما با شرکت تیمهای ملی ایران در مسابقات جهانی - شاید بهتر باشد بگویم: رقابت تیمهای ایران با تیمهای دیگر - موافقت یا موافق نیستید؟
 ا - به نظر من اصلاً کسی که با این قبیل مسابقات موافق نباشد، نمی‌تواند بگوید من با ورزش، به آن معنایی که در شرایط کنونی نامیده می‌شود، موافقم. اگر من می‌گویم با ورزش موافقم، حتماً باید با شرکت قهرمانان میهنم در مسابقات بین‌المللی هم موافق باشم. ولی این خیلی فرق دارد که بگویم قهرمانان میهنم هم الزاماً باید همان طرز فکر مرا داشته باشند. من ضروری می‌دانم که جوانهای مملکت ما، به عنوان قهرمانان میهن، در میدانهای بین‌المللی شرکت بکنند و چهره انقلابمان را، چهره مردمان را، چهره فرهنگمان را به مردم دنیا نشان بدهند و در مقابل دیگران هم بتوانند بیایند و با مملکت ما آشنا شوند. یکی از بهترین مراوداتی که جامعه ما می‌تواند با سایر جوامع داشته باشد، مراودات ورزشی است.

ه - درباره ورزش زنان چه می‌گویید؟

ا - من با ورزش زنان، همان طور که در برنامه شورا هم آمده است، کاملاً موافقم و نظرم این است که زنان هم مانند مردان باید ورزش بکنند. البته کسی نمی‌تواند به زور ورزش کردن را به همه تحمیل کند. ولی دولت، به عنوان اداره‌کننده جامعه، نمی‌تواند در این مورد بین مرد و زن تفاوتی قائل بشود و بگوید که فلان فعالیت مال زن‌هاست و آن یکی مال مرد‌ها. در طی صحبت‌هایی که با مسئول شورا که در حقیقت تشکیل‌دهنده دولت موقت هم هست، داشتم، این را به روشنی استنباط کردم که ایشان هم چنین نظری دارد...

ه - مسئول شورا هر نظری که می‌خواهد داشته باشد، نظر خودت چیست؟

ا - نظرم همان بود که گفتم. یعنی اگر به فرض، مردان ما این شایستگی را پیدا کردند و رفتند در مسابقات بین‌المللی شرکت کردند این امکان برای زنان ما هم باید فراهم باشد.

ه - مدت هم همین نظر را دارد؟

تربیت بدنی با دولت و نهادهای متمرکز باشد، بهتر است.

ه - یعنی با ورزشی که به طور کامل در اختیار نهادهای مردمی باشد مخالفی؟

ن - بله. در سطح اداره کننده، فکر می‌کنم باید متمرکز کار کرد. بقیه اش هم برمی‌گردد به مشکلات اساسی‌تری که خواهیم داشت. حالا اگر سؤال کنید که ورزش بانوان در این میان کجا قرار می‌گیرد، جوابش این است که زنان آزاد و با مردان برابرند و تعیین تکلیف ورزش زنان در اختیار دولت نباید باشد بلکه آزاد است. اما اجرایش، فکر می‌کنم در نهادهای مردمی، با بافتی که تعیین خواهد شد، انجام خواهد گرفت. یعنی مثلاً باید در شورای فلان شهر ببینید چه امکاناتی برای ورزش مردان و زنان می‌توانیم فراهم بکنیم. یعنی تصمیم، یک تصمیمی اجتماعی است نه تصمیم به اصطلاح ایدئولوژیک دولتی و از بالا آمده. ولی خوب، من الان واقعاً نمی‌توانم بگویم که نتیجه چه خواهد شد. فقط می‌گویم تصمیم، تصمیم اجتماعی است. م - بستگی به حضور خودشان هم دارد. یعنی باید دید چقدر برای خودشان حقی قائلند و برای گرفتن آن حرکت می‌کنند.

ن - به نظرم هر کس حقش را اگر بخواهد، می‌گیرد. ولی ما این جا صحبت از چیزی می‌کنیم که ما می‌خواهیم. ما یک آرمان داریم، و یک برنامه‌ریزی و اجرای کار. آرمان جای خودش. در حیطه برنامه‌ریزی، من می‌گویم دولت این برنامه‌ریزی را انجام ندهد. یعنی به عهده دولت نباشد که ورزش بانوان بگذارد یا نگذارد. ه - یعنی حق شرکت بانوان در ورزش چیزی است که به دولت مربوط نیست. حق آنهاست.

ن - تصمیم‌گیرها و نحوه اجرایش در اختیار نهادهایی است که به وجود می‌آید، مثلاً در شورای شهر.

ا - یک نکته در این جا هست که به نظر من باید روشن بشود. یک موقع هست که دولت اعلام می‌کند که از نظر ما هیچ مانعی برای شرکت بانوان در مسابقات بین‌المللی ورزشی وجود ندارد. اما ممکن است سیاست عملیش به طور مقطعی، اجرا کردن این اصل پذیرفته شده نباشد. مثلاً فرض کنیم فردا دولت موقتی روی کار بیاید. خوب، خواهد گفت ما ظرف شش ماه آینده این قدر بدبختی در جامعه داریم که فعلاً به این حرفها نمی‌رسیم، بنابراین عجلاناً از شرکت بانوان یا آقایان در مسابقات بین‌المللی خبری نیست، چون بودجه نداریم، سازماندهی نداریم و غیره. در این صورت دیگر شورای شهر می‌خواهد چکار کند؟ تیم ملی کشور که مثلاً از بندر دیلم نمی‌رود در مسابقات بین‌المللی شرکت کند! دولت است که اجازه می‌دهد به نام تیم ملی ایران، یک عده ورزشکار زن و مرد به مسابقات بین‌المللی بروند. من می‌گویم

است، خواست ما هم از یک دولت خواسته‌های عام است. اولین چیزی که از دولت می‌خواهیم، آزادی است، استقلال است، صلح است، حداقل پیشرفتهای اجتماعی است. حالا اگر اینها را مفروض بگیریم، بعد می‌رسیم به این جا که خوب، در ورزش چه می‌خواهیم؟ آیا یک ورزش با سازماندهی متمرکز می‌خواهیم یا نه؟ من، به عنوان یک ورزشکار، چیزی که فکر می‌کنم مناسب است درخواست کنیم، ترکیبی از سیستم متمرکز دولتی و مردمی است. اما همین الان نمی‌دانم به چه نسبت. یک سیستم دولتی کامل، برنامه‌ریزی شده و هدایت شده تا ته جامعه، نه. یک سیستم شورایی و مردمی با حداقل کنترل دولت، بله. ولی به چه نسبت؟ واقعاً جوابی ندارم الان. ولی چیزی که اساساً از دولت می‌خواهیم، تسهیلات ورزشی عمومی در کلیه نهادهای اجتماعی، از مدارس گرفته تا کارخانه‌ها، در شهرستانها و در دهات است. این که چقدر دولت می‌تواند این امکانات را فراهم کند، باز من نمی‌دانم. ولی می‌دانم که اولین خواست ایجاد زمینه رشد ورزش مردمی است و اولین قدم در این راه ایجاد امکانات و تسهیلات است. در حدی که ما در برنامه شورا داریم، سیستمهای شورایی می‌توانند رشد این امکانات را واقعاً فراهم بکنند. در حقیقت اساسی‌ترین دردی که ما الان در ورزش می‌کشیم، کمبود امکانات است. یعنی اکثر شهرستانها، اکثر نقاط ایران اصلاً امکانات ورزشی ندارند. بنابراین اولین درخواست ما این است که حداقل چنین تسهیلات و امکاناتی فراهم بشود در کلیه سطوح. بلافاصله بعد از این که امکانات فراهم شد، قدم بعدی ایجاد سیستمی است که بتواند از این امکاناتی که آماده می‌شود، استفاده کند و برنامه‌ریزی بکند...

ه - مثلاً باشگاههای ورزشی را مردم باید به وجود بیاورند یا دولت؟ ن - فکر می‌کنم در یک نهاد مردمی، مثلاً شورای شهر یا انجمن شهر، باید نهاد خاص ورزشی وجود داشته باشد. در ترکیب دولت - مردم، این را می‌گذارم در سهمیه مردمی. این می‌شود باشگاه مردمی. من فکر می‌کنم که همان شوراهای مردمی یا شوراهای شهری امکان استفاده از امکاناتی را که دولت باید بدهد، دارند. من فکر می‌کنم که پتانسیل انقلابی جامعه ما این را می‌کشد که ورزش را در آن سطوح مردمی کند. از این سطح بالاتر، یعنی در تربیت بدنی که مجموعه بالاتری است، آن جا فکر می‌کنم ما باید به طور متمرکزتر و برنامه‌ریزی شده‌تری کار بکنیم. دلیلش هم واقعاً وضعیت ناهنجاری است که رژیمهای شاه و خمینی برای ما ایجاد کرده‌اند. فکر می‌کنم به لحاظ اجتماعی هم همین طور است. یعنی ما، ابتدا به ساکن، امکان سر پا ایستادن بلافاصله پس از انقلاب را نداریم. یک دورانی باید بگذرد، جامعه ورزشی باید عناصرش را آگاه کند، کار یک مقداری شکل بگیرد و با همان حداقلها، حداقلی از رشد را بکند. فکر می‌کنم تا آن زمان، ورزش برنامه‌ریزی شده و هدایت شده اگر در سطح

سیاست کلی را دولت می‌دهد. دولت می‌گوید که امکان شرکت آقایان یا بانوان در مسابقات بین‌المللی هست یا نه؟ در داخل هم همین طور. مگر این که سیستم ورزشی که به وجود می‌آید، یک سیستم مردمی باشد، به کلی سوای دولت و دولت هم روی آن اعمال نفوذ نتواند بکند. خوب، این یک بحث کاملاً جداگانه است. ولی شخصاً فکر می‌کنم در کادر حکومتی که ما در نظر داریم، این جواب باید از طرف دولت داده شود. دولت است که اجازه شرکت در مسابقات بین‌المللی، چه در مورد آقایان و چه در مورد بانوان، را اعلام می‌کند.

هـ - از حرفهای شما من نتیجه می‌گیرم که همدتان، البته به نسبتها و اندازه‌های مختلف - که ممکن است برای خودتان هم به طور دقیق روشن نباشد - با دخالت دولت در امر ورزش موافقید، ضمن این که دولتی‌کردن کامل و تمام‌عیار ورزش را هم صلاح نمی‌دانید و به خصوص در پایه، یعنی در سطح توده‌یی و در نقاط مختلف کشور، فکر می‌کنید که نهادهای شورایی و مردمی می‌توانند سازماندهی ورزش را به عهده بگیرند. حالا اگر موافقید این گفتگو را همین جا تمام کنیم، و بقیه مطالب را بگذاریم برای یک بار دیگر. امیدوارم چنین فرصتی را بتوانیم فراهم کنیم.

کارکردها و مشکلات اقتصادی دولت دکتر مصدق (۱)

یزدان حاج‌حمزه

از سال ۱۳۲۷ که درآمدهای حاصل از فروش نفت، به عنوان بخشی از درآمدهای عمومی دولت، در بودجه‌بندی ایران منظور شد و به خصوص از سال ۱۳۵۲، که اقتصاد تک‌پایه و متکی به نفت کنونی ایران پی‌ریزی گردید، این درآمد به صورت بنیانی وارد ساختار اقتصاد ایران شد و عمده پرداختهای ارزی دولت بابت واردات کالا از این محل تأمین می‌گردید. به عنوان مثال در دهه منتهی به سال ۱۳۶۴، ارقام هزینه در بازرگانی خارجی ایران به حدود ۲۰ میلیارد دلار در سال می‌رسید و حدود ۹۷ درصد از پرداختهای ارزی دولت با دلارهای نفتی انجام می‌گرفت (۱). در طی این سالها، براساس تقسیم کار بین‌المللی سرمایه‌داری، پرداختهای کلان ارز بازرگانی سر حلقه وابستگی اقتصاد ایران به نفت شد و حیات سایر بخشهای اقتصادی ایران به نحوی به فروش نفت گره خورد. این امر دولتهای ضدمردمی حاکم را مجبور کرد که برای حفظ خود و گذران امور عادی جامعه، نظیر تهیه و عرضه مواد غذایی و کالاهای ساخته شده مصرفی، به برداشت بی‌رویه از سرمایه ملی نفت متوسل شدند. سرمایه محدود و پایان‌پذیری که بهره‌برداری از آن از دیدگاه ملی و مردمی، فقط به شرطی روا و سزاوار است که در خدمت عمران مملکت و افزایش تولید قرار گیرد یعنی تبدیل به احسن شود، سالهاست به عنوان یکی از اقلام مهم «درآمد» بودجه دولتهای شاه و خمینی در پوشش مابه‌ازای پرداختهای ارزی دولت، به کار سوخت و ساز ادامه این حاکمیت‌های ضدملی می‌رسیده و می‌رسد. خمینی نیز، که مانند سلف خود شاه، رژیمش را با مدد دلارهای نفتی سر پا نگهداشته است، در طی ۸ سال حاکمیت خود حدود ۱۵۰ میلیارد دلار (۲) بهای فروش «طلای سیاه» ایران را دستمایه ارضای خودکامگیها و بارش «بلا سیاه» جنگ

و اختناق و فقر و بیکاری و فساد بر سر مردم ایران کرده و این قصه هنوز ادامه دارد. در طول تاریخ هشتاد و چند ساله پاگیری و ایجاد صنعت نفت در ایران، با وجود به دست آمدن فرصتهایی چند، تنها در دوران رهبری دولت ملی دکتر مصدق، دست بیگانگان و دولتهای ضدملی حاکم از تاراج این سرمایه ملی کوتاه شد. اگرچه این دولت مستعجل بود و نگذاشتندش که بیش از ۲ سال و چند ماه بپاید، ولی در همین مدت کوتاه خوش درخشید؛ سرمایه ملی ایران را از چنگال غارت نیم قرن انگلیسیها خارج ساخت. در سالهای ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ که سیاستها و برنامههای اقتصادی دولت دکتر مصدق به نتایج مرحله‌یی خود رسید، برای نخستین - و تا این تاریخ، آخرین - بار، موازنه بازرگانی خارجی کشور، بدون نفت، مثبت شد و صادرات غیرنفتی ایران به واردات آن فزونی یافت؛ بودجه مملکتی و دخل و خرج دولت به آستانه تعادل رسید و بدین ترتیب، در یکی از سخت‌ترین شرایط داخلی و بین‌المللی و در محاصره کامل اقتصادی از جانب سیاستهای استعماری، همراهی اقشار مردم با دولت ملی و رهبری شایسته در ایران، تجربه اقتصادی نسبتاً موفق را در ایران به یادگار گذاشت که می‌توان از آن برای بنای اقتصاد ملی و ناوابسته ایران آینده درسها آموخت. تجربه دولت دکتر مصدق، در ضمن، تجربه آغازین ملی‌کردنها و رهایی و استقلال کشورهای زیر سلطه استعمار نو در شرق میانه بود. مصدق رئیس دولتی بود که «تسلیم بیگانگان نشد»، «دست آنها را از منابع طبیعی ایران کوتاه کرد» و جز آن که «ملت ایران بر مقدرات خود مسلط شود» (۳) هدفی را دنبال نکرد. دولت مصدق دولتی مبارز بود و ارزیابی هر یک از کارهایش، از جمله کارکرد اقتصادی آن، باید در این رابطه انجام پذیرد. در این نوشته برای آن که بررسی سیاستها و برنامه اقتصادی دولت دکتر مصدق به طور انتزاعی مطرح نشود، جهت‌گیری اصلی آن یعنی ملی‌کردن صنعت نفت نیز، که در عین حال یک نهضت اقتصادی است، مورد توجه واقع شده است. همچنین، بر حسب ضرورت، با یادآوری برخی از درگیریهای سیاسی - حقوقی و دیپلماتیک دولت دکتر مصدق و نیز اشاره کلی به چگونگی شکل‌گیری و رشد صنعت نفت در ایران، سعی شده است به مشکلات اجرایی برنامه دولت ملی دکتر مصدق، یعنی بهره‌برداری مستقل و ملی از صنعت نفت به لحاظ تولید، تصفیه، حمل و فروش نفت ایران در بازارهای جهانی نیز پرداخته شود.

شکل‌گیری و رشد صنعت نفت ایران

۱ - شرایط عقد قراردادهای نفتی

اعطای امتیاز نفت به داری، متعاقب قتل امیرکبیر و به دنبال دادن چند

امتیاز دیگر به انگلیس، در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه انجام گرفت و جزیی از سلسله سیاستهایی بود که در فضای تسلط استعمار انگلیس بر ایران به وقوع پیوست، به موجب این امتیاز، از سال ۱۲۸۱ تا سال ۱۳۱۲ شرکت خارجی موسوم به «شرکت نفت انگلیس و ایران» در چارچوب یک قرارداد ۶۰ ساله در چهارپنجم از سرزمین ایران حق انحصاری اکتشاف، استخراج، ایجاد خطوط لوله، ایجاد تأسیسات صادراتی با برخورداری از معافیت‌های گمرکی و مالیاتی داشت. در سال ۱۳۱۲ با امضای قرارداد جدیدی مساحت حوزه فعالیت «شرکت» به ۱۶۰ هزار کیلومتر مربع کاهش داده شد و، علاوه بر حفظ امتیازات قرارداد داری، حق فسخ قرارداد از ایران سلب گردید. تقی‌زاده، طرف ایرانی انعقاد قرارداد ۱۳۱۲، بعدها اقرار کرد که در این کار «آلت‌فعل»ی بیش نبوده و آن چه انجام گرفت به دستور مستقیم شاه بود. بدین ترتیب قراردادهای نفتی هیچ کدام در شرایط عادی بین شرکت خارجی و دولتهای ایران منعقد نشد و طرف ایرانی عقد قرارداد نه حافظ منافع ایران بود و نه از حقوق لازم برای دفاع از منافع مردم ایران برخوردار. حافظ «امنیت» و ضامن اجرایی این قرارداد تا قبل از حکومت رضاخان، پلیس و دستگاه قضایی ویژه «شرکت» بود. علاوه بر آن، در قلمرو فعالیت شرکت نفت انگلیس و ایران برخی از عشایر ایران نظیر بختیاریها یا «دولت» دست‌نشانده شیخ خزعل به خدمت گرفته شده بودند. ولی پس از کودتای ۱۲۹۹ و ایجاد نظم سیاسی و نظامی مطلوب استعمارگران، قدرت حکومت رضاخان برای حفظ و تداوم منافع و بهره‌کشی «شرکت» کفایت می‌کرد.

فعالیت شرکت‌های خارجی در صنعت نفت ایران، تنها به بهره‌برداری از منابع نفت خلاصه نمی‌شد. این شرکتها، برای تضمین ادامه رابطه غیرعادلانه خود، از توسعه اقتصاد ملی و مستقل ایران و تأثیر مثبت صنعت نفت به سایر بخشهای اقتصاد ایران جلوگیری می‌کردند. به عنوان مثال «شرکت»، نیازهای صنعت نفت ایران، از ماشین‌آلات، مواد و تکنولوژی گرفته تا عمده کالاهای مصرفی کارکنانش، را از خارج تهیه می‌کرد.

۲ - سیاست‌گذاری فعالیتهای «شرکت»

فعالیتهای اکتشافی و استخراج و صادرات «شرکت» به نحوی تنظیم می‌شد که ضمن به دست آوردن حداکثر سود و تداوم آن به لحاظ کمیت و کیفیت کار، به نیاز بازار خارج، به ویژه نیازهای انگلیس، پاسخ داده شود. با وجود آن که در ۳۰ سال اولیه قرارداد چهارپنجم مساحت ایران را در اختیار داشتند، سرمایه‌گذاری و

فعالیت‌های اکتشافی و حفاری خود را در محدوده کوچکی از خاک ایران یعنی مسجد سلیمان و هفتگل، که بهره‌دهی بسیار بالایی داشت و به بنادر صادراتی نزدیکتر بود، متمرکز کردند. هرگاه فشار چاه‌ها و منابع مورد بهره‌برداری از حد معین کمتر می‌شد و افت می‌کرد، آن را رها می‌کردند و از چاه‌های دیگر بهره‌برداری می‌نمودند. آن چه در کار حفاری برایشان مطرح نبود، موزونی و هم‌آهنگی آن با مصالح اقتصادی ایران بود. همچنین شرکت از استخدام ایرانیان، به عنوان نیروی کار ماهر، و نیز از انتقال تکنولوژی به آنان به ویژه در زمینه اکتشاف و حفاری، به شدت خودداری می‌کرد.

از نظر استخراج و تولید برنامه کار «شرکت» دقیقاً در جهت تأمین نیاز بازار خارجی و خلاف منافع ملی ایران تنظیم شده بود. در مدت ۲۵ سال اولیه کار «شرکت»، نیازهای داخلی ایران از نظر نفت به کلی نادیده گرفته شده بود. در طی این دوره نفت مصرفی ایران از خارج (از نفت باکو) تأمین می‌شد. هزینه حمل و نقل، قیمت تمام شده نفت مصرفی ایران را به حدی رسانده بود که مصرف داخلی هر چه محدودتر و رشد آن هر چه کندتر شده بود. در قرارداد ۱۳۱۲ با آن که تأمین نفت مصرفی ایران از منابع داخل گنجانیده شد، قیمت عرضه آن را طوری تعیین کردند که برابر قیمت نفت رومانی باشد (۴). با توجه به خصوصیات منابع نفتی ایران و حجم پالایش در پالایشگاه آبادان، با چنین قیمت‌گذاری، جز محدود کردن مصرف داخلی و جلوگیری از تأثیر نفت در توسعه اقتصاد ایران هدف دیگری دنبال نمی‌شد. به لحاظ نوع محصول صادراتی، «شرکت» صدور فرآورده‌های نفتی را از صدور نفت خام سودآورتر یافته بود. «شرکت» با استفاده از امتیازات استثنایی، که رژیم‌های سیاسی حاکم از نظر حقوقی و مالی و اداری برایش فراهم کرده بودند و با بهره‌گیری از نیروی کار ارزان، تقریباً بدون هزینه اجتماعی و بدون دردسر ایران، در مقایسه با نیروی کار کشورهای صنعتی، سیاست صدور فرآورده‌های نفتی را در پیش گرفته بود. در دومین سال فعالیت «شرکت»، پالایشگاه آبادان با ظرفیت اولیه ۱۲۵ هزار تن در سال، یعنی حدود سه برابر حجم صادرات نفت خام در نخستین سال، به کار افتاد. با شروع جنگ اول جهانی و افزایش نیاز انگلیس به فرآورده‌های نفتی، لوله جدیدی از مسجد سلیمان به پالایشگاه آبادان کشیده شد و در پایان جنگ اول (سال ۱۲۹۷) ظرفیت آن به یک میلیون تن رسید. و در پایان جنگ دوم جهانی ظرفیت این پالایشگاه به ۱۷ میلیون تن، و در آخرین سال فعالیت شرکت در ایران (سال ۱۳۲۹) به ۲۴ میلیون تن در سال افزایش یافته بود.

«شرکت» با استفاده از کشتیهای انگلیسی کار حمل و نقل نفت ایران را به انحصار خود در آورده بود، به طوری که امکان دیگری برای حمل نفت ایران به

بازارهای خارج موجود نبود. در ضمن تسلط «شرکت» بر صنعت نفت ایران باعث شده بود که نوعی گسیختگی در رابطه مستقیم صاحب اصلی این صنعت با خریداران محصولات آن به وجود آید. ایران صرفاً با «شرکت» طرف بود و از بازار مصرف و خرید به دور نگاهداشته می‌شد و چنان که در دوره ملی کردن صنعت نفت تجربه شد، این ناآشنایی با خریداران و مصرف‌کنندگان و به طور کلی بازار بین‌المللی توزیع و عرضه نفت، مشکلات زیادی برای ایران به وجود آورد. مهمتر از آن این که بر اثر سیاست خاص صادراتی «شرکت»، نفت نمی‌توانست به عنوان یک کالای صادراتی ایران، وارد ارتباط بازرگانی ایران با کشورهای خریدار شود و نقش مؤثر خود را در برقراری تعادل بین واردات و صادرات با این کشورها ایفا کند. صادرات کالا به ایران از طرف کشورهای مختلف ربطی به واردات نفتشان از ایران نداشت. این کشورها از نظر معامله نفت با «شرکت» طرف بودند و از نظر فروش کالای خود با دولت و واردکنندگان بخش خصوصی ایران. این وضع تا سال ۱۳۲۷ ادامه داشت. در این سال، متعاقب اعتراض ایران، مذاکرات هیأت نمایندگی «شرکت» به ریاست گس و هیأت ایرانی به ریاست گلشانیان، وزیر دارایی وقت، آغاز شد و منجر به تنظیم یک قرارداد الحاقی و طرح آن در مجلس پانزدهم و شانزدهم شد.

روی کار آمدن دولت مصدق

پیروزی دکتر مصدق و دیگر اعضای کمیسیون نفت در مجلس شانزدهم در رد لایحه مورد نظر استعمار انگلیس، معروف به «لایحه قرارداد الحاقی گس - گلشانیان»، که توسط دولت ساعد به مجلس پانزدهم پیشنهاد شده بود و در مجلس شانزدهم دولت علی منصور و پس از او دولت رزم‌آرا به تصویب رساندن آن را پیگیری کرده بودند، و به تصویب رساندن قانون ملی‌شدن صنعت نفت در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹، به رغم تلاشهایی که پس از رزم‌آرا، دولت علاء برای جلوگیری از تحقق آن به عمل آورد، با همه عظمت و اهمیت خود، ضربه اولیه و مقدماتی بود که به برکت حمایت و پشتیبانی مردم، بر پیکر استعمار کهنه‌کار انگلیس در ایران وارد آمد. به ثمر رساندن جنبش ضد استعماری مردم ایران ضامن اجرایی را می‌طلبید که مصدق در گام بعدی، با تصویب طرح ۹ ماده‌ای «اجرای قانون ملی‌شدن صنعت نفت» در کمیسیون نفت، مقدمات شکل‌گیری آن را فراهم آورد. کمیسیون نفت مجلس شانزدهم که، تحت ریاست دکتر مصدق، تا این تاریخ توانمندی و نفوذ کلام خود را در این مجلس نشان داده بود، با تصویب طرح اجرایی فوق‌الذکر سیاست استعماری ریشه‌داری را که به قول دکتر مصدق سالهای سال در ایران به «عزل و نصب دولتها و

انتخاب مأمورین... و غارت ثروت ملی ایران» (۵) مشغول بود، در معرض خلع ید و عزل قرار داد. نهضت آهنگ استقلال مملکت و حاکمیت ملی کرده بود و به پیش می‌رفت. حسین علاء، شخصیت دست‌نشاندهٔ دربار و انگلیس، وقتی از انجام مأموریتش - که انصراف دکتر مصدق از پیگیری کار بود - عاجز ماند، در تاریخ ۶ اردیبهشت سال ۳۰ مجبور به استعفا شد. جنبش گامی دیگر به پیش رفت و شرایط سیاسی از بیرون و درون مجلس آن چنان آماده شد که در فردای استعفای علاء، یعنی روز هفتم اردیبهشت ماه ۱۳۳۰، مجلس شورا، به‌رغم تلاشی که مخالفان برای نخست‌وزیری سیدضیا، عامل انگلیس، به عمل می‌آوردند (۶)، به نخست‌وزیری دکتر مصدق اظهار تمایل کرد. مصدق در اجرای رسالت میهنی که به عهده گرفته بود، پذیرش نخست‌وزیری را به تصویب لایحهٔ ۹ ماده‌یی کمیسیون نفت مشروط کرد. همان روز این لایحه در مجلس شورا و دو روز بعد در مجلس سنا به تصویب رسید و مصدق با در دست‌داشتن قانون «اجرای قانون ملی‌شدن صنعت نفت» موسوم به قانون خلع‌ید با اعلام برنامهٔ دوماده‌یی (۷) زیر نخست‌وزیر شد:

۱ - اجرای قانون ملی‌شدن صنعت نفت در سراسر کشور، بر طبق «قانون اجرای اصل ملی‌شدن» مصوب نهم اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ و تخصیص عواید حاصل از آن به تقویت بنیهٔ اقتصادی کشور و ایجاد موجبات رفاه و آسایش عمومی.

۲ - اصلاح قانون انتخابات مجلس شورایی ملی و شهرداریها.

بدین‌ترتیب مصدق، پرچمدار جنبش ضداستعماری مردم ایران، سنگر مبارزهٔ پارلمانی را درنوردید و در سنگر رئیس قوهٔ اجرایی مملکت، تلاش سرنوشت‌ساز و پیچیدهٔ خود را برای تحقق آرمان «ملی‌کردن صنعت نفت»، که آن را در رأس برنامهٔ کار دولتش قرار داده بود، آغاز کرد. چنان که دیدیم، «اجرای قانون ملی‌کردن صنعت نفت» علت نخست‌وزیری و در واقع فلسفهٔ وجودی دولت او بود که شخص دکتر مصدق، به اعتبار یک آرمان‌دیرینهٔ ملی، از سالها پیش به خاطر تحقق آن مبارزه کرده بود و به اهمیت و الویت آن در بنای استقلال ایران واقف بود. اکنون فرصتی استثنایی به دست آمده بود که این گام بزرگ تاریخی برداشته شود. حریف کهنه‌کار، برای جلوگیری از پیشبرد این مهم سه جبهه در مقابل دولت مصدق باز کرد. در سطح بین‌المللی، مراجع حقوقی و واسطه‌های گوناگون را علیه او به کار گرفت؛ در داخل ایران دربار و سایر ایادیش را وادار به سنگاندازی و اشکال‌تراشی کرد و به لطایف‌الحیل، برخی از یاران همراه مصدق را از او جدا کرد و به مقابله با او وادار ساخت؛ در جبههٔ سوم، به حربهٔ کارای اقتصادی متوسل شد و دولت مصدق را در محاصرهٔ کامل اقتصادی قرار داد.

مصدق دربارهٔ میزان نفوذ استعمار انگلیس در ایران و در تشریح فضای سیاسی

آلوده‌یی که دولت او را احاطه کرده بود، می‌گفت: «...وقتی انگلستان منافی را بخواهد از مملکتی ببرد برای این کار فکر می‌کند که چه باید بکند. این دولت همه جا باید از خود عمالی بگمارد که این منافع را تأمین کنند... عمال انگلیس در مجلس، عمال انگلیس در دولت، عمال انگلیس در جامعه و ملت، عمال انگلیس در دربار و بالاخره همه جا وجود دارند...» (۸). توان سیاسی، دیپلماتیک و اقتصادی استعمارگری که روزگاری «آفتاب در سرزمینهای تحت سلطه‌اش غروب نمی‌کرد» در سطح بین‌المللی برای مقابله با مصدق به کار افتاد و مصدق در چنین شرایطی، برای اجرا و عملی‌کردن آرمان ملی‌کردن صنعتی نفت، قوهٔ اجرایی مملکت را به دست گرفت و در جبهه‌های سیاسی، اقتصادی و حقوقی با استعمار کهنه‌کار انگلیس درگیر شد.

اوضاع اقتصادی ایران در شروع کار دولت مصدق

در گزارش اقتصادی بانک ملی - که در آن سالها نقش بانک مرکزی ایران را داشت - دربارهٔ اوضاع اقتصادی سال ۱۳۲۹ آمده است: «کساد سال ۱۳۲۸ در ماههای اول سال ۱۳۲۹ هم‌چنان ادامه داشت ولی از اوایل تابستان بر اثر عواملی که مهمترین آنها ذیل ذکر می‌شود، بازار معاملات رونق پیدا کرد و داد و ستدهای مهم وارداتی و صادراتی صورت گرفت. مهمترین عامل رونق بازار، بروز جنگ در کره بوده که موجب ترقی مواد خام و ساخته‌شده در مراکز تولید گردید و در نتیجه بازار کالاهای صادراتی و وارداتی در ایران نیز گرم شد و مخصوصاً میزان صادرات به حدود دو برابر میزان سال گذشته افزایش یافت» (۹). در سال ۲۹، در اجرای سیاست تشویق صادرات مواد خام و واردات مواد ساخته شده از غرب، در مقررات واردات و صادرات تسهیلاتی به شرح زیر پیش‌بینی شده بود: (۱۰)

۱ - رفع محدودیتهای قبلی و الغای سهمیه‌بندی کالاهای وارداتی و آزادشدن واردات کالا با ارز به نرخ هر لیتر ۱۱۲ ریال.

۲ - قراردادن تمامی ارز حاصل از صادرات کالا در اختیار صادرکنندگان، تا در ظرف یک سال معادل آن کالای مجاز وارد کنند و یا در ظرف ۴ ماه آن را به واردکنندهٔ دیگری انتقال دهند.

ایران در سال ۱۳۲۹، با واردکردن ۶,۲۴۶,۳۸۸ هزار ریال کالا و صادرات حدود ۳,۴۹۴,۷۳۹ هزار ریال مواد خام به لحاظ موازنهٔ بازرگانی خارجی بدون نفت، در حدود ۲,۷۵۱,۶۴۹ هزار ریال کسری موازنه داشت (۱۱). دریافتی ایران از «شرکت نفت انگلیس و ایران» بابت صادرات نفت طی سال ۱۹۵۰ معادل ۴۵ میلیون دلار گزارش شده است (۱۲). دکتر مصدق میزان دریافتی سالانهٔ دولت ایران از

«شرکت سابق» را ۲۰ میلیون لیره اعلام کرد (۱۳). ۷۵ درصد از بازرگانی خارجی ایران از طریق بخش خصوصی انجام می‌گرفته و حدود ۲۵ درصد از بودجه کل کشور از محل فروش لیره‌های نفتی به بازرگانان تأمین می‌شده است (۱۴). بودجه عمومی کشور در سال ۱۳۲۹ نسبت به سال قبل حدود ۴۰ درصد اضافه شد و به رقم حدود یک میلیارد تومان رسید (۱۵). دوره شانزدهم مجلس فرصت رسیدگی به این بودجه را نیافت و مصوبات کمیسیون بودجه مورد قبول مجلس واقع شد. به گزارش یکی از کارشناسان اقتصادی در اطلاعات مورخ ۶ شهریور ۱۳۳۰، عمده‌ترین منبع درآمد دولت در این سال مالیات غیرمستقیم یا مالیات بر مصرف بوده و ۶۰ درصد درآمدهای دولت از این محل تأمین می‌شده است. با این وجود از سال ۱۳۱۹ تا تاریخ گزارش، مملکت همه ساله با کسر بودجه روبرو بوده و دولت علاوه بر هزینه عایدات نفت، بابت کسر بودجه تا سال ۲۹ حدود ۶۰ میلیون تومان به بانک ملی بدهی داشته است (۱۶). در مورد وضع تولید صنعتی و میزان تورم، گزارش اقتصادی سال ۱۳۲۹ بانک ملی به نکات زیر اشاره می‌کند: «وضع کارخانه‌های خصوصی در سال ۱۳۲۹ مانند سال ۱۳۲۸، در نتیجه رقابت کالاهای مشابه خارجی بحرانی بوده و بعضی کارخانه‌ها ناچار به تعطیل موقت شدند... شاخص بهای عمده‌فروشی بازار تهران که در فروردین ۱۳۲۹ در حدود ۵۲۷ بود (۱۰۰=۱۳۱۵)، به تدریج ترقی کرد، در اسفند به رقم ۶۴۶ رسید. شاخص هزینه زندگی یک خانواده طبقه سوم در ایران، که در فروردین ۱۳۲۹ رقم ۸۱۴ را نشان می‌داد (۱۰۰=۱۳۱۵)، در پایان سال به ۸۳۱ بالغ گردید» (۱۷). در سال ۱۳۲۹، حدود ۸۰ درصد از جمعیت ۱۸ میلیون نفری ایران در روستاها به کار کشاورزی مشغول بوده‌اند و «فقط ۱۰ درصد از ۱۶۴ میلیون هکتار اراضی کشاورزی ایران زیر کشت بوده» است (۱۸). با این وجود دانه‌های روغنی، کتیرا و صمغ، پشم‌خام، پنبه خام، خشکبار، پوست خام و چوب از اقلام مهم صادراتی کشاورزی بوده.

در سال ۱۳۲۹ یعنی آخرین سال فعالیت و بهره‌برداری شرکت نفت جنوب از منابع ایران، شرکت میزان استخراج را به رقم بی‌سابقه ۳۲ میلیون تن رساند (۱۹) و با حدود ۲۰ درصد اضافه تولید نسبت به سال قبل، به سهم خود بر افزایش تقاضای بازار متأثر از جنگ کره پاسخ گفت. در روز پایان این سال بود که، با تصویب قانون ملی‌شدن صنعت نفت، به نیم قرن عملکرد چپاولگرانه «شرکت نفت» مَهر پایان زده شد. عملکرد مالی «شرکت نفت انگلیس و ایران» از آغاز تا پایان کار در ایران به شرح زیر گزارش شده است (۲۰):

- ۱ - میزان و حجم استخراج نفت در طول مدت امتیاز: ۳۲۶,۶۶۰,۰۰۰ تن.
- ۲ - سود پرداخت شده به صاحبان سهامی شرکت: ۱۱۵ میلیون لیره.

- ۳ - مالیات پرداخت شده به دولت انگلیس: ۱۷۵ میلیون لیره.
- ۴ - برداشت از سود بابت توسعه کار شرکت: ۵۰۰ میلیون لیره.
- ۵ - کل حق‌الامتیاز پرداخت شده به ایران: ۱۰۵ میلیون لیره.

با این حساب شرکت برای هر یک تن نفتی که از ایران استخراج کرده و فروخته (پس از کسر کلیه هزینه‌ها)، تقریباً دو لیره عایدی خالص داشته و تنها قریب ۶ شلینگ به ایران پرداخت کرده است. به طوری که واقعیات اقتصادی بالا نشان می‌دهد؛ حاکمیت سرسپرده به استعمار انگلیس در ایران علاوه بر بازگذاشتن دست بیگانگان برای تاراج ثروت ملی ایران، با سیاست‌گذاریهایی که نمونه‌های آن در بررسی وضع اقتصادی سال ۱۳۲۹ دیده شد - از جمله با افزایش واردات کالاهای ساخته شده و صادرات مواد خام که با کاهش تولید و تعطیل کارخانجات همراه بوده - جبران کسری موازنه بازرگانی خارجی فزاینده کشور را به ارز حاصل از استخراج و فروش نفت گره زده بود و رهنمودهای سیاستهای استعماری را در وابسته‌کردن اقتصاد ایران به درآمد نفت به پیش می‌برد. دکتر مصدق وضع اقتصادی وخیم ایران را قبل از نخست‌وزیریش این چنین توصیف می‌کند: «موقعی که این جانب مأمور خدمت شدم، وضع اقتصادی و مالی کشور گرفتار مراحل بحرانی و آشفتگی بسیار بود. خزانه مملکت تهی و تمام موجودیهای دولت به مصرف رسیده بود... چکهای دولتی در بانکها بلامحل اعلام می‌شد... حتی این نگرانی حاصل شده بود که دولت نتواند حقوق ماهانه کارمندان را هم بپردازد. این وضعیت در زمانی بود که ماهانه چند میلیون لیره از عواید نفت دریافت می‌شد... با این حال دولت وقت [رزم‌آرا]، سه ماه پیش از قبول مسئولیت این جانب، پیشنهاد سه میلیارد و نیم اسکناس اضافی را به مجلس تقدیم کرده بود...» (۲۱).

تحریم نفتی و اقتصادی دولت مصدق

چنان که دیدیم، مصدق سرلوحه برنامه کار دولتش را «اجرای اصل ملی‌کردن صنعت نفت» و «اختصاص عواید حاصله از آن به تقویت بنیه اقتصادی کشور و ایجاد آسایش و رفاه عمومی» قرار داده بود. «تقویت بنیه اقتصادی کشور» در گرو ایجاد تأسیسات زیربنایی و سرمایه‌گذاریهای اولیه بود که فی‌المثل در «برنامه عمرانی هفت‌ساله» - که سازمان برنامه چند سال قبل تدوین کرده بود و دولتهای قبلی اجرای آن را معوق گذاشته بودند - پیش‌بینی شده بود. دولت ملی می‌خواست این گونه عقب‌ماندگیها را جبران کند. علاوه بر آن با ملی‌شدن نفت و قطع بهره مالکانه آن، بنا به گزارش وزیر دارایی دولت دکتر مصدق به مجلس، درآمد مستقیم و

غیرمستقیم دولت از نفت ۳۷ درصد پایین آمده بود (۲۲). بنابراین صادرات و فروش نفت ملی شده ایران در محور تلاشها و فعالیتهای اقتصادی - سیاسی مرحله اول نخست‌وزیری دکتر مصدق واقع شد و دولت برای رفع مشکلات قابل پیش‌بینی قدم به میدان گذاشت. در آغاز کار حق تقدم پیش‌بینی شده در قانون خلع ید را برای مشتریهای «شرکت سابق»، به آنان اطلاع داد و اعلام آمادگی کرد که نفت آنها را به قیمت عادلانه بین‌المللی تأمین کند. ضمناً تا آماده‌شدن کادر فنی ایرانی برای بهره‌برداری از تأسیسات نفت، اعلام کرد که کارکنان شرکت سابق می‌توانند به استخدام شرکت ملی نفت ایران درآیند و به کار خود ادامه دهند. از سوی دیگر، به سبب نبودن یک شرکت کشتیرانی ملی، دستور داده شده بود از تنها امکان در دسترس برای حمل نفت ایران به بازار جهانی یعنی کشتیهای نفتکش «شرکت سابق»، به شرط دادن رسید به شرکت ملی نفت ایران، استفاده شود و به آنها نفت تحویل داده شود. وزیر خارجه انگلیس که هنوز نمی‌خواست زیر بار حق حاکمیت ایران بر نفت خودش برود، در اعتراض به این اقدام دولت مصدق، روز چهارم تیرماه در مجلس عوام آن کشور اعلام کرد: «چون هیأت مدیره شرکت ملی ایران از کشتیهای حامل نفت رسید مطالبه می‌کند، لذا دولت انگلیس به تمام کشتیهای نفتکش دستور داده است که از آبادان خارج شوند و حتی اگر لازم باشد نفتی را هم که بارگیری کرده‌اند تخلیه کنند» (۲۳). آمریکا و شرکت‌های نفتی آمریکایی با وجود میل شدیدی که به دستیابی بر نفت ایران داشتند، در چارچوب توافق با انگلیس خرید نفت و مساعدت فنی به ایران را تحریم کردند. روز ۲۸ اردیبهشت ۳۰، دولت آمریکا طی بیانیه‌ای اعلام داشت که «شرکت‌های آمریکایی به دولت آمریکا اظهار داشته‌اند که نظر به اقدام یک‌جانبه دولت ایران بر ضد شرکت انگلیسی مایل نیستند که بهره‌برداری از معادن نفت ایران را به عهده بگیرند...» (۲۴). علاوه بر این آمریکا کشورهای اقمار خود - از جمله ژاپن، که بعد از شکست در جنگ دوم جهانی سیاست خارجیش با آمریکا منطبق شده بود - را از خرید نفت ایران منع کرده بود. ضمن مصاحبه یکی از مقام‌های ژاپن در تهران با روزنامه اطلاعات، در تاریخ ۲۶ فروردین ۳۱، فاش گردید که «برای خرید نفت از ایران، آمریکا باید به ژاپن اجازه دهد که تا به حال اجازه نداده است» (۲۵). در شهریور ۱۳۳۰، شرکت نفت انگلیس، ضمن انتشار اخطاریه‌ای در رسانه‌های بین‌المللی، خرید نفت از ایران را تحریم کرد و اعلام نمود که هر کس وارد معامله نفت با ایران شود در محاکم مورد تعقیب قانونی قرار خواهد گرفت (۲۶). بدین ترتیب می‌رفت که بازار کشورهای غربی به روی نفت ایران به کلی مسدود شود. روز بیستم آذر ۱۳۳۰ دولت دکتر مصدق طی نامه‌ای به تمام سفارتخانه‌ها اعلام داشت که اگر مشتریان سابق نفت ظرف ده روز برای معامله و

خرید نفت مراجعه نکنند، دولت در فروش نفت به هر مشتری که مراجعه کند، آزادی عمل خواهد داشت و حق تقدمی که در قانون ملی شدن صنعت نفت منظور شده مراعات نخواهد شد. در پاسخ به این اخطار، دولت انگلیس اعلام کرد که: «حق قانونی برای دولت ایران درباره فروش نفت به رسمیت نمی‌شناسد» (۲۷) و دولت آمریکا، ظاهراً با نگرانی از نزدیکی دکتر مصدق به بلوک شرق، طی پیامی توسط سفیر خود در تهران خواستار آن شد که دولت ایران از فروش نفت به شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی خودداری کند. انگلیس به طور عملی نیز برای محاصره دولت مصدق و جلوگیری از جاری شدن نفت ملی شده ایران به بازار جهانی وارد صحنه شده بود. انگلیس رزمناو خود موسوم به «موریشس» را به نزدیکی آب‌های آبادان فرستاده بود و حتی یک بار کشتی حامل نفت ایران به ایتالیا (کشتی رزماری) را در عدن توقیف نمود (۲۸).

دعوت ضمنی مصدق از شوروی و دیگر کشورهای بلوک شرق، که طی اعلام آمادگی او برای نادیده‌گرفتن حق تقدم مشتریان شرکت سابق انجام گرفت و حتی دعوت مستقیم از چکسلواکی و لهستان و مجارستان که قبلاً به ایران پیشنهاد خرید نفت داده بودند و همچنین اعلام آمادگی دولت برای فروش نفت ایران به آنها نیز با بی‌اعتنایی مواجه شد. بدین ترتیب بلوک شرق با توجیهاتی، نظیر اظهارات سفیر رومانی مبنی بر این که «دولت شوروی و کشورهای خاوری اروپا به اندازه کافی نفت دارند و احتیاجی به نفت ندارند تا از ایران نفت بخرند» (۲۹) یا اظهارات سفیر مجارستان که «...ما کشتی نفتکش در اختیار نداریم و بدون آن حمل نفت ممکن نیست» (۳۰)، به تحریم خرید نفت ملی شده ایران پرداخت؛ در شرق نیز خبری از همراهی با جنبش ضداستعماری مردم ایران نبود. بدین ترتیب تأسیسات عظیم استخراج و تصفیه نفت ایران به تعطیل کشیده شد و هزینه هنگفت نگهداری آن و پرداخت حقوق کارکنان صنعت نفت باری شد بر دوش دولت دکتر مصدق، که دقیقاً به ۲۴۹،۴۵۳،۵۷۲ تومان (۳۱) سر زد. این بار را استعمار انگلیس، علاوه بر قطع درآمدهای نفتی، بر اقتصاد ناتوان آن روز ایران تحمیل می‌کرد. علاوه بر این ذخائر محدود ارزی ایران که به لیره استرلینگ در بانک‌های انگلیس نگهداری می‌شد، مسدود گردید و واردات مورد نیاز ایران از کشورهای حوزه استرلینگ متوقف شد (۳۲). انگلیس آشکارا می‌گفت باید «وضع اقتصادی ایران دکتر مصدق را مجبور به کناره‌گیری کند و آن گاه دولت جدید واقع‌بینی روی کار آمده و برای حل قضیه نفت با ما وارد مذاکره و معامله شود» (۳۳).

دنباله دارد

منابع و توضیحات :

- ۲۳ - منبع ۵، صفحه ۵۸۴.
- ۲۴ - منبع ۵، صفحه ۵۸۲، به نقل از متن بیانیه آمریکا، اطلاعات ۲۸ اردیبهشت ۳۰.
- ۲۵ - منبع ۱۶ صفحه ۵۰، به نقل از اطلاعات ۲۶ فروردین ۱۳۳۱.
- ۲۶ - منبع ۵، صفحه ۵۹۴.
- ۲۷ - منبع ۵، صفحه ۶۰۰.
- ۲۸ - منبع ۵، صفحه ۶۰۹.
- ۲۹ - منبع ۵ صفحه ۶۴۳، به نقل از «باختر امروز» ۲۹ مرداد ۳۱.
- ۳۰ - منبع ۵ صفحه ۶۴۳.
- ۳۱ - منبع ۲۱ صفحه ۲۳۶.
- ۳۲ - حوزه استرلینگ به کشورهایی از جهان گفته می‌شود که ذخائر عمده ارزی خود را به لیره انگلیس در بانکهای لندن نگاه می‌دارند و دارای سیاست پولی و بازرگانی مشترک با انگلیس هستند. ایران تا قبل از مصدق به لحاظ نگاهداری ذخائر ارزی خود به لیره جزء این کشورها بود.
- ۳۳ - منبع ۵، به نقل از کیهان ۲۱ فروردین ۳۱.

- ۱ و ۲ - از گزارش رسمی بانک مرکزی تا سال ۶۱ و منابع دیگر دولتی در سالهای ۶۲-۶۴.
- ۳ - از دفاعیات مصدق در بیدادگاه نظامی سلطنت آباد.
- ۴ - اطلاعات «سیاسی - اقتصادی» شماره ۷، ۲۶ فروردین ۱۳۶۶.
- ۵ - «گذشته چراغ راه آینده است»، صفحه ۵۵۷، به نقل از اطلاعات ۱۰ شهریور ۳۰.
- ۶ - «ایران در دوران مصدق»، صفحه ۵۵.
- ۷ - «گذشته چراغ راه آینده است»، صفحه ۵۵۷.
- ۸ - «گذشته چراغ راه آینده است»، صفحه ۵۹۱، به نقل از اطلاعات ۱۷ شهریور ۳۰.
- ۹، ۱۰ و ۱۱ - «دکتر محمد مصدق و اقتصاد»، به نقل از گزارش سال ۱۳۲۹ بانک ملی.
- ۱۲ - «دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران» نوشته فرد هالیدی.
- ۱۳ - «ده گزارش از دکتر محمد مصدق به دولت و مجلس»، به نقل از نطق دکتر مصدق در مجلس ۲۳ فروردین ۱۳۳۱.
- ۱۴ - «ایران در دوران مصدق» صفحه ۱۲۹، به نقل از گزارش محمد نریمان، وزیر دارایی مصدق، به مجلس (اطلاعات ۱۱ دسامبر ۱۹۵۲).
- ۱۵ - Statistical year book و government Finance، از انتشارات صندوق بین‌المللی پول.
- ۱۶ - «دکتر محمد مصدق و اقتصاد»، به نقل از گزارش دکتر مفخم.
- ۱۷ - «دکتر محمد مصدق و اقتصاد»، به نقل از گزارش سال ۱۳۲۹ بانک ملی.
- ۱۸ - منبع ۱۶.
- ۱۹ - اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ۲۶ فروردین ۱۳۶۶.
- ۲۰ - «پنجاه سال نفت ایران»، صفحه ۴۱۴.
- ۲۱ - «خاطرات و تألمات مصدق».
- ۲۲ - منبع ۱۴.

هیچ مشکلی، حتی مرگ، بیم و هراس به دل راه نمی‌داد. حادثه سیام تیر بوته امتحانی شد که ملت ایران را در خود گداخت و زر خالص او را از عیار فساد و تباهی جدا کرد و محک تجربه‌یی بود که افراد بی‌اراده و سست عنصر و همچنین خیانتکاران به مصالح ملی و دست‌نشانندگان سیاست اجنبی از آن آلوده و رسوا بیرون آمدند. پس اگر در این حادثه عده‌یی از عزیزترین فرزندان ما به درجه شهادت رسیدند، برای وصول به هدف مقدسی بود که این قیام ملی در پیش داشت و فناء ظاهری آنان ضامن بقای استقلال کشور و دوام حیات ملت شد و چون به طیب خاطر، برای جهاد در راه حق و حقیقت و تقوا و فضیلت، تن به مرگ دادند در این سودا سرمایه حیات و زندگانی جاوید حاصل کرده‌اند و در مقابل این فداکاری، البته تا ایران باقی است، نام این آزادمردم در سرلوحه و دیباچه تاریخ افتخارات کشور به عظمت و بزرگی ثبت و ضبط خواهد شد و اثری که با خون پاک خود در تحکیم مبانی ملت و استقلال مملکت بر جای گذارده‌اند یاد آنان را پیوسته در دلهای ما و نسلهای آینده باقی و برقرار خواهد گذاشت.

هموطنان عزیز،

نهضت مقدس سیام تیر نشان داد که ملت ایران در مبارزه با اجانب به پایداری و استقامت مصمم است و ثابت کرد که این ملت، آن جا که پای شرافت و استقلال مملکت در میان باشد، مرگ را بر زندگانی آلوده به ننگ و رسوایی ترجیح می‌دهد و به هیچ قیمت از ادامه نهضتی که آن را به بهای خون فرزندان خود خریده است، باز نخواهد ایستاد. لابد به خاطر دارید که سال گذشته، در چنین روزهایی، دولت از ادامه خدمتگزاری مایوس شد زیرا از هر جانب خود را با موانع و مشکلاتی مواجه می‌دید که دست سیاست اجنبی فراهم کرده بود. در آن ایام نیز، مانند این روزها، دست تحریکات و دسائس اجانب، از هر جانب، در کار بود و دولت، که می‌بایست تمام کوشش و نیروی خود را در آن دقایق حساس در راه پیشرفت آمال ملت صرف کند، بیشتر اوقات خود را برای مقابله و مواجهه با این گونه تحریکات مصروف می‌داشت و در نتیجه از هدف اصلی خود، که پیشرفت نهضت ملی بود، باز می‌ماند و این تنها آرزوی بیگانگان بود که دولت را خسته و ناتوان کنند و از میدان مبارزه به در ببرند. عاقبت این گرفتاریها و کارشکنیها دولت را چنان در تنگنا و فشار گذاشت که راهی جز کناره‌گیری در پیش نداشت و ناچار شد بار مسئولیتی را که ملت بر دوش او گذاشته است، در نیمه راه مبارزه بر زمین گذارد. اما بلافاصله معلوم گشت که ملت ایران با کناره‌گیری این دولت از کار موافق نیست و به هر قیمت که ممکن باشد نخواهد گذاشت این جهاد مقدس بی‌نتیجه و ناتمام بماند. قیام بی‌نظیر سیام تیر و فداکاری بی‌مانندی که عموم افراد ملت در این روز از خود نشان دادند،

پیام دکتر مصدق در ۳۰ تیر سال ۳۲

(این پیام، از نواری که صدای خود مصدق روی آن ضبط است، پیاده شده است.)

هموطنان عزیزم، به مناسبت تصادف با روز سیام تیر به یادبود شهیدانی که جان خود را در راه استقلال و عظمت کشور فدا کرده‌اند، مراسمی بر پا خواهید کرد که هم مراتب تکریم و احترام قلبی خود را به روح پاک این سربازان مجاهد راه حریت و آزادی تقدیم کنید و هم بدین وسیله ایمان و علاقه باطنی خویش را به ادامه مبارزه‌یی که این رادمردان فداکار در راه آن شربت شهادت نوشیده‌اند، ابراز و اظهار نمایید. روز سیام تیر در تاریخ مبارزات ممتد ملت ایران فراموش نشدنی است، زیرا در این روز تمام افراد ملت، از هر طبقه و مقام، در مقابل تحریکات اجانب یکدل و یک‌زبان قیام و اقدام کردند و تا به مقصود نرسیدند از پای ننشستند. در این روز تاریخی عده‌یی از گرمی‌ترین فرزندان ما به افتخار شهادت نائل شدند و با خون پاک خود نهال آمال ملت را آبیاری کردند (مصدق به گریه می‌افتد) تا به همت آیندگان، روزی بارور و سایه‌گستر شود و ملت ایران از نعمت امن و آسایش و استقلال واقعی و آزادی حقیقی برخوردار گردد. اگر در آن روز آن مردم بیدار و هشیار نبودند و این حادثه را با ایمان و علاقه بی‌شائبه خود نسبت به ادامه نهضت ملی تلقی نمی‌کردند و زمام سرنوشت خویش را به دست حوادث نامعلوم می‌سپردند، تنها نه آینده خود را دچار خطرات عظیم کرده بودند بلکه به افتخارات گذشته خویش نیز خط محو و بطلان می‌کشیدند. اما خوشبختانه، به عکس آن چه اجانب تصور می‌کردند، ملت ایران با روشن‌بینی و بصیرت کامل به آینده خود می‌نگریست و خویش را برای مقابله با هر حادثه‌یی که او را از ادامه مبارزه باز دارد، آماده و مهیا می‌داشت و از

ما در واقعه سیام تیر (مصدق به گریه می افتد) جان خود را در حفظ سعادت و عظمت ملت ایران فدا کردند و با این فداکاری سرمایه افتخار جاوید برای خود و خاندان خویش اندوختند. جای تعجب موقعی خواهد بود که خدای ناخواسته ملت نتواند از این فداکاریهای بی دریغ فرزندان خود نتیجه‌ی که لازم است به دست آورد و از این خونهای مقدس که ریخته شده، بهره‌ی که شایسته است نتواند تحصیل کند؛ آن هم یقین دارم که با حس تشخیص و موقع‌شناسی ملت ایران هرگز پیش نیاید و آرزوی ما در حفظ استقلال و تجدید دوران مجد و عظمت دیرین کشور باستانی هر چه زودتر تحقق پیدا کند.

نمودار واضحی از عزم ملت ایران به دوام و بقای نهضت ملی بود که به صورت ابراز عقیده عمومی دائر به بقا و ادامه خدمتگزاری این دولت در آمد. این رستاخیز ملی ثابت کرد که مردم ایران با واقع‌بینی و توجه کامل به مصالح خویش راه خود را انتخاب کرده و دیگر به هیچ قیمتی از آن باز نخواهند گشت. بیگانگان، که در کمین بودند، پس از این واقعه دانستند که این بار، بر خلاف انتظار، با ملتی بیدار و علاقمند به استقلال خویش سر و کار پیدا کرده‌اند و دیگر ممکن نیست با حيله و نیرنگ این ملت را از ادامه طریقی که به دشواری پیموده است، باز دارند و او را به همان سر منزل اول برگردانند و مردمی را که برای تأمین مقاصد حق ملی خود، با کمال شهامت و شجاعت حتی تن به مرگ داده‌اند بفریبند. امروز هم اگر چه نفع‌طلبی عده‌ی معدود روزنه امید در پیش چشم آنان گشوده است و در تاریکی یأس و حرمان راهی در پیش پای مطامع خود می‌بینند، ولی چون هنوز اکثریت قریب به اتفاق ملت در عزم خود راسخ و در تصمیم خویش پایدارند، هرگز به مقصود نخواهند رسید و از این غبار کدورت کمترین گردی بر دامان ملت ایران نخواهد نشست.

هموطنان عزیز،

قیام سیام تیر و جانفشانی و استقامت بی‌دریغ ملت و قطع امید اجانب از این که بتوانند در مبانی اتحاد و اتفاق ما رخنه‌ی ایجاد کنند، در پیشرفت ملت ایران به سوی مقصد و هدف نهایی خود بیش از آن چه بتوان گفت پر ارزش بود و مفید و مؤثر افتاد. اکنون بر ما فرض و واجب است این سرمایه معنوی را که در بهای خون پاک عزیزان خود به دست آورده‌ایم و بزرگترین ضامن پیروزی ملت در این مبارزه و جهاد مقدس خواهد بود، مفت و رایگان از دست ندهیم؛ اتحاد و اتفاق خود را با کمال دوراندیشی و خالی از هرگونه شائبه غرض‌ورزی و کینه‌توزی حفظ کنیم و نگذاریم حریف مکار این حربه قاطع را از دست ما بگیرد و با ایجاد نفاق و پراکندگی ما را چنان به خود سرگرم و مشغول کند که آمال ملی خویش را به کلی فراموش کنیم و از پیشرفت به سوی مقصد نهایی باز مانیم. ما نباید زندگانی را به هر صورت و کیفیت که به ما عرضه می‌شود، دوست بداریم و بدان قانع و خرسند باشیم. اگر زندگانی توأم با آزادی و استقلال نباشد به قدر پیشیزی ارزش نخواهد داشت. برای رسیدن به این هدف عالی تاریخ زندگانی ملل بزرگ عالم شاهد مبارزات و مجاهدات و گذشته‌ها و فداکاریهاست. سرنوشت ملت ایران نیز در طول تاریخ خود همواره با این گونه محرومیتها و مصائب توأم و همراه بوده است و در همه این موارد ملت ما موانع و مشکلات را با بردباری و شکیبایی تحمل و تلقی کرده و سرانجام از آن پیروز و سربلند بیرون آمده است. جای تأسف نیست که جمعی از برادران و فرزندان گرامی

پروانه اگر پروانه باشد، خودش را با نور خورشید و ماه و ستاره‌ها تنظیم می‌کند و می‌داند که هر چقدر هم برود باز فاصله‌ی هست که او را نمی‌سوزاند، بلکه بالاتر و بالاتر می‌برد. برای همین هم هست که من معتقدم - و حتی حاضر می‌یک کنفرانس علمی در حضور زیست‌شناسان ثابت کنم - که این پروانه‌هایی که خودشان را به شمع و چراغ و فانوسها می‌زنند و می‌سوزند، در جنسشان ۵۱ درصد یا بیشتر مورچه‌پر دار وجود دارد. و اگر هم این طور نبوده‌اند، حالا دیگر این طور شده‌اند. منظورم از ۵۱ درصد یا بیشتر، وجه غالب است. دانه‌هایی که تبدیل به گیاه شده‌اند و گیاه‌هایی که تبدیل به دانه شده‌اند و برگ‌هایی که تبدیل به کود شده‌اند، در هر دوره‌ی وجه غالبشان چیز متفاوتی بوده است.

می‌گویند تکامل برکشت‌پذیر نیست و «انواع» هم تثبیت شده‌اند و دیگر محال است که فی‌المثل پروانه به مورچه‌پر دار تبدیل شود. این شاید حرف درستی باشد، ولی به من ربطی ندارد. البته موضوع، موضوع بغرنجی است و کشف راز آن هم کار علم نیست. کار فلسفه هم نیست. باید طی یک پروسه معین قضیه روشن بشود. زمان و مکانش زیاد مهم نیست. فقط اگر کنار ماشین جوجه‌کشی نباشد بهتر است. چون من، راستش، هیچ از این قرتی‌بازیها خوشم نمی‌آید. نه این که مخالف تکنولوژی و صنعت باشم، اما مرغ و خروس واقعی توی ماشین جوجه‌کشی به عمل نمی‌آیند. خروس اخته و مرغ گوشتی چرا. تا بخواهی: تیل میل، سفید یکدست، قهوه‌ی یکدست، زرد یکدست، مؤدب، نجیب، آقا یا خانم. سرش را که می‌خواهند ببرند، خودش گردش را جلو می‌آورد و می‌گوید: «خیلی متشکرم، فقط مواظب باشید چاقوتان تیز باشد». مرغ و خروس واقعی، توی ماشین جوجه‌کشی به عمل نمی‌آیند. خروس، از آن خروسهایی که اگر توی هفت تا سید تاریک هم قایم‌شان کرده باشند، دم صبح، درست همان موقع که گم‌ترین رگه‌های سپیده از دورترین نقطه‌های آسمان به جلو می‌آید و درست از همان موقع که وزن ذره‌های هوا عوض می‌شود و نمی‌دانم دیگر چه اتفاقی می‌افتد، شروع می‌کنند به خواندن و با همدیگر قوقولی‌قوقو رد و بدل کردن و همه آبادیها را به همدیگر وصل کردن و برای هر چه شغال توی هر جای دنیاست خط و نشان کشیدن؛ و بعدش هم می‌روند و سرتاسر راه و اطراف و اکناف را توی تاریک‌روشن هوا جستجو می‌کنند و دست‌نخورده‌ترین و با ارزش‌ترین غذاها و دانه‌ها را پیدا می‌کنند و توی منقار می‌گیرند و صدایشان را توی کلو می‌پیچانند و همه را خبر می‌کنند و، وقتی که همه آمدند، تمام چیزی را که پیدا کرده‌اند به آنها می‌دهند و خودشان فقط به این دل خوش می‌کنند که بایستند و غذا خوردن آنها را تماشا کنند. مرغ هم از آن مرغهایی که روی تخم می‌نشینند و در سرما و گرما و آفتاب و سابه، تا بیست و

در بزرگداشت آغاز هفتمین سال تشکیل شورای ملی مقاومت ایران

با همسفر نه چندان فرضی

محمد علی اصفهانی

نگران نباشید. بالاخره به او خواهیم رسید. اگر هم ما به او نرسیم او به ما خواهد رسید. آن وقت می‌توانید خودتان پشت سر او راه بیفتید و بروید و ببینید کجا می‌رود و چه کار می‌کند. اما من هیچ تضمین نمی‌کنم که او برنگردد و به شما فوت نکند و شما سوسک نشوید. می‌گویند فوت می‌کند و آدم را سوسک می‌کند.

اگر سوسک شدید عیب ندارد. بیا بید پیش خودم، یک حمام خرابه هست که به شما نشان می‌دهم تا بتوانید برای خودتان، در آن، جایی فراهم کنید. ولی به شما توصیه می‌کنم که اگر او خواست به شما فوت کند و شما هیچ جور نتوانستید فرار کنید، حالا چه ممکن باشد و چه ممکن نباشد، از او بخواهید که طوری به شما فوت کند که پروانه بشوید، نه سوسک. در این صورت، دیگر به حمام خرابه‌ها و آشپزخانه‌های کثیف دیگران و غذاهای نیم‌خورده و تفاله‌هایشان احتیاجی ندارید. می‌توانید بین گلها پر بکشید و صفا کنید. بدیش فقط این است که آدم اگر پروانه باشد، عمرش کوتاه است. ولی خوب، به نظر من روی هم رفته، دو ساعت زندگی این طوری بهتر است از دو سال زندگی آن طوری.

اما برای این که از خبرخواهی چیزی فروگذار نکرده باشم، باید اضافه کنم که اگر پروانه شدید یک وقت نروید توی اتاقهای این و آن هی دور شمع و چراغ و فانوسهایی که آنها بالای سرشان و جلو رویشان گذاشته‌اند و روشنایی زندگیشان را از آن می‌گیرند، پر بکشید و خودتان را به آن بزنید و بی‌خود و بی‌جهت بسوزید. اولاً آن چه درباره عشق پروانه و شمع توی کتابها خوانده‌اید، بیشترش شعر است و شاعرها از خودشان در آورده‌اند تا شما را از توی هوای آزاد به هوای کثیف اتاق خودشان بکشند. ثانیاً اصلاً این شمع و چراغ و فانوسهایی که می‌بینید، نور واقعی ندارند و نورشان هم مثل خودشان مصنوعی است. نور واقعی مال خورشید و ماه و ستاره‌هاست.

یک روز تمام نشود و جوجه‌ها بیرون نیایند از جایشان تکان نمی‌خورند.

شما را که نمی‌گویم، چون شما بچه خوبی هستید و از این کارهای بد نمی‌کنید. اما اگر کسی - حالا هر کسی - بخواهد نزدیکشان بشود و نگاه چپ به تخم‌مرغها بکند، پرهاشان باز می‌شود و جیغ می‌کشند و تمام نیرویشان را به منقارشان می‌آورند و آن چنان حالی از شما، یعنی از همان شخص - حالا هر شخصی - جا می‌آورند که بفهمید - یعنی بفهمد - سر تخم‌مرغی که قرار است جوجه بشود ما با کسی شوخی نداریم، حتی اگر مرحوم میرزاعلی‌اکبرخان دهخدا باشد، به طوری که تا سر پیری هم یادش نرود و بگوید:

«هنوزم ز خردی به خاطر در است که در لانه ماکیان برده دست»

الخ.

خالو قربان معتقد است که سر این جور مرغها را باید بدون آب دادن برید و تحویل رضا پالانی داد تا برای قزاقها آبگوشت کله درست کند. اما احسان نظر خالو را قبول ندارد و، با توجه به تجربه‌های قبلی، راه‌حلهای ملایم‌تری را پیشنهاد می‌کند. او معتقد است که توسل به قهر انقلابی زودرس، نمایندگان خرده‌بورژوازی و بورژوازی لیبرال را، در صورتی که شکست بخورند، به اسطوره‌های مظلومیت تاریخی استثمارگران تبدیل خواهد کرد و دیگر رهایی از شر آنها ممکن نخواهد بود.

من بچه که بودم توی خانه‌مان مرغ و خروس نگاه می‌داشتیم. این جای بریدگی هم که در صورت من می‌بینید، مال همان موقعهاست. چهارپنج سالم بود و از اهل خانه جز مادرم، که نمی‌دانم داشت جارو می‌کشید یا غذا می‌پخت یا رخت می‌شست، کس دیگری در خانه نبود. من هم خودم از آن بچه خجالتیهایی بودم که نمی‌روند توی کوچه با بچه‌های محل بازی کنند. چون اولاً چه کسی رویش را دارد که بگوید «من هم بازی؟» و ثانیاً اگر حین بازی لات‌پاتها به آدم فحش خواهر و مادر بدهند آدم اگر مثل آنها نباشد، نمی‌داند چه کار باید بکند. سه قاپ ریختن و لیس پس لیس و تیله‌بازی و این جور چیزها را هم بلد نبودم. این که می‌بینید بعداً آن همه راجع به این جور چیزها نوشتم، نه برای این است که این جور چیزها را بلد بوده‌ام. بلکه بر عکس، به خاطر تمایلات سرکوب شده‌یی است که نسبت به این جور چیزها داشته‌ام و با نوشتن می‌خواستم خودم را ارضا کنم.

خیلی وقتها هست که آدم برای ارضای امیال سرکوفته‌اش راه‌حلهایی پیدا می‌کند در ظاهر، درست بر عکس آن چه در باطن هستند. درست بر عکس آن، مواردی مثل این مورد که گفتم، البته مهم نیست. چون آدم خودش هم ملتفت است که چه می‌کند

و عیبی هم ندارد و ضرری هم به کسی نمی‌رساند. مهم و خطرناک، وقتی است که آدم خودش هم یقین داشته باشد که انگیزه‌اش همانی است که بیان می‌کند، نه آنی که سرکوب شده است و به این صورت بیان می‌شود. این حالت را در روانشناسی می‌گویند «تصعید». آن روز هم من مطابق معمول از تنهایی به حیاط پناه برده بودم و با مرغ و خروسها بازی می‌کردم که یک خروس بی‌غیرت، که وانمود می‌کرد خیلی غیرتی است و بی‌غیرت بودنش را بر مبنای مکانیسم تصعید به غیرتی بودن بیش از حد بدل کرده بود و خودش هم نمی‌دانست، به طرف من پرید و این کار را دست من داد. پدرم می‌گفت: «عیب ندارد. به خروسها نباید توهین کرد. چون خروسها اذان می‌گویند». راست می‌گفت، ولی باور کنید که این خروس اذان هم که می‌گفت، یا برای پزدادن به خروسهای همسایه و چشم و هم‌چشمی بود، یا برای علامت‌دادن به خروسهای بی‌غیرتی مثل خودش، که بجنبیم چون وقت دارد از دست می‌رود.

ولی خوب، تشخیص حسن‌نیت از سوءنیت پیچیده و دشوار است. مخصوصاً به خاطر همین مکانیسم تصعید که گفتم. چون یک نفر دیگر هم باید باشد که حسن‌نیت یا سوءنیت خود آن کسی را که می‌خواهد حسن‌نیت یا سوءنیت طرف دیگر را تشخیص بدهد، با حسن‌نیت و بدون سوءنیت، تشخیص بدهد. و تشخیص این که این شخص ثالث، خودش با حسن‌نیت یا سوءنیت، حسن‌نیت یا سوءنیت شخص ثانی را که می‌خواهد حسن‌نیت یا سوءنیت شخص اول را تشخیص بدهد، تشخیص می‌دهد، احتیاج به یک شخص رابع دارد که یک شخص خامس، حسن‌نیت یا سوءنیت او را تشخیص بدهد. اما مشکل این جا است که آن شخص خامس هم احتیاج به یک شخص سادس دارد... من هنوز شمارشم تمام نشده است. اگر آسپرین بخواهید می‌توانم برای شما تهیه کنم، و حتی اگر به کسی نگویید از آسپرین بهترش هم قابل تهیه است: مرفین، اما چه فایده؟

بعضیها در این جا از مفهوم طبقاتی دولت حرف می‌زنند و این که نهایتاً هر دولت ابزار اعمال اراده و، به عبارت دیگر، دیکتاتوری طبقه خاصی است و ماهیتاً جز این نمی‌تواند باشد و، بنابراین، برای گرگها، آزادی بی‌آزادی.

کاری به درست بودن یا نادرست بودن این حرف، یا این که توی این دنیای بلبشو هر طبقه‌یی برای خودش صد تا نماینده دارد که نود و نه‌اشان نودونه‌ای دیگر را قبول ندارند، ندارم. مسأله این است که حتی تشخیص درخشش چشم گرگها در شب هم خودش به روشنایی احتیاج دارد. برای این که اگر روشنایی نباشد که بخورد به چشم کرک و برگردد، اصلاً درخششی و در نتیجه تشخیص، در کار نیست. تازه، در روشنایی هم خیلی از گرگها هستند که چشم‌هایشان را هم می‌گذارند.

نه برای این که شما آنها را تشخیص ندهید، برای این که خودشان خودشان را تشخیص ندهند.

همین اندازه که تخم، تخم مرغ باشد، کافی است. تخم باید تخم مرغ باشد نه تخم سگ، یا اگر ممکن است برخوردار باشد، تخم خرس، چه خرس قطب شمال، و چه خرس قطب جنوب.

خواهش می‌کنم هول نشوید و معلومات جغرافیاییتان را به رخ من نکشید و نگویند که خرس قطبی فقط مال قطب شمال است و در قطب جنوب خرس پیدا نمی‌شود. آن جغرافیایی را که شما در مدرسه خوانده‌اید، من هم خوانده‌ام، اما جغرافیای سیاسی با آن خیلی فرق دارد. از این گذشته اگر قطب جنوب خرس نداشته باشد، سگ کاسه‌لیس که دارد. اگر به پدر کیا دسترسی ندارید می‌توانید از پسر فرخ پرسید. به قول شیخ اجل سعدی:

پسر کو ندارد نشان از پدر
تو بیگانه خوانش خوانش پسر
منظورم این است که می‌شود به راحتی و بدون هیچ زحمت، حداقل تخم مرغ را از تخم سگ یا تخم خرس، که سرش به جایی بند است، تشخیص داد و این بس است. آن وقت، ضمن بیست و یک روز، یا حداکثر بعد از بیست و یک روز، دیگر همه چیز معلوم می‌شود.

لطفاً دستتان را از توی جیب کنتان بیرون بیاورید و بی‌خود و بی‌جهت دنبال آن قالب «لیبرالیسم» نگردید که من تره هم برای قالب شما خرد نمی‌کنم. از قیافه‌تان و از آن دست توی جیب‌کردنتان فهمیدم که می‌خواهید چه انگی به من بزنید. مشکل، اصلاً در کلمه «لیبر» نیست. «لیبر» یعنی آزادی. مشکل در تعریف آزادی است.

البته شما می‌توانید شب توی خانه‌تان بنشینید و چند تا قاب عکس شش در چهار، و دوازده در هشت، و بیست و چهار در شانزده و غیره، با چوب و میخ و تخته درست کنید و صبح که خورشید در آمد تصویر جهان را با آن قابها اندازه بگیرید و هر چقدر از جهان زیاد آمد آن را با قیچی ببرید و بیندازید دور. این یک راهش است، البته. راحت و بی‌دردسر. اما آزادی، بیشتر از آن که تعریف‌کردنی باشد، تعریف‌شدنی است. اصحاب تعریف، در تعریف تعریف، از جمله گفته‌اند که باید جامع و مانع باشد. اما وقتی که ذهن من و شما که می‌خواهد آزادی را تعریف کند، خودش موضوع تعریف دیگری در موضوع تعریف دیگری به نام انسان است که اجتماعاً و نوعاً، یعنی به عنوان یک نوع، جامع و مانع آن هنوز تحقق پیدا

نکرده است، چه باید کرد؟

خوب به من نگاه کنید. شاید شما مرا به جا نیاورید، اما من شما را خوب به جا می‌آورم.

یک شب مثل همین شب بود. من داشتم در هکمتانه برای خودم توی کوچه‌باغها قدم می‌زدم و آواز می‌خواندم که شما به من برخوردید. خیلی نگران بودید. فکر می‌کنم قرار داشتید و دیرتان شده بود. از من پرسیدید: «ساعت چند است؟» من به شما گفتم: «متأسفم، هنوز اختراع نشده است، باید چند قرن صبر کنیم». آن وقت شما از من پرسیدید: «فکر می‌کنید تقریباً چند قرن؟» من گفتم: «دقیقاً نمی‌دانم، ولی وقتی که انسان بیشتر از حالا تعریف شده باشد». و شما مرا هل دادید توی جوی و گفتید: «برو دیوانه».

یادتان می‌آید؟ الان هم اگر بخواهید می‌توانید همان حرف را تکرار کنید. البته دیگر اگر از من پرسید ساعت چند است، من به شما نخواهم گفت که باید چند قرن صبر کنیم. چون الان چندقرنی است که ساعت اختراع شده است. اما اگر از من پرسید: «آزادی بالاخره کی تعریف خواهد شد؟» من باز به شما خواهم گفت: «متأسفم، دقیقاً نمی‌دانم. ولی تقریباً وقتی که انسان بالاخره تعریف شده باشد». ما می‌رویم تا به تدریج تعریف بشویم. در یک سفر پر از فراز و نشیب و پر از رنج. از مفاکها و مفارهای مخطوط و بیلچه‌های سنگ و مفرغ تا دل ذره‌هایی که آنها را تشکیل داده‌اند، و از آن‌جا تا انسان کامل. انسان در هر دوره‌یی از زندگی خودش، یک قدم از خط «باید»‌هایی که او را می‌بستند، جلوتر آمده است و پشت خط «باید»‌هایی دیگر گیر کرده است. و این «باید»‌ها بعضاً خودشان حاصل جلو آمدن از خط «باید»‌های قبلی بوده‌اند، و بعضاً پای «باید»‌های بعدی هستند. و در هر حال درک آنها، پذیرفتن یا پذیرفتن آنها، و انتخاب کردن یا انتخاب نکردن آنها، خودش مستلزم قدم قبلی بوده است. انسان، در هر دوره‌یی از زندگی خودش، یک قدم بیشتر از پیش تعریف شده است. و آزادی هم!

بشیشیم و نفس تازه کنیم. همان طور که می‌بینید، این جاده بی‌انتهاست و انتظارها هم طولانی شده است. اما هیچ نگران نشاید. بالاخره به او خواهیم رسید. اگر هم ما به او نرسیم او به ما خواهد رسید. آن وقت می‌توانید خودتان یشت سرش راه بیفتید و بروید و ببینید کجا می‌رود و چه کار می‌کند. اما من هیچ تضمین نمی‌کنم که او برنگردد و به شما فوت نکند و شما سوسک نشوید. سوسک، کرک، مورچه‌پر دار...

با پروانه!

این دیگر بستگی به حرکت ماهوی خودتان دارد. او فقط شرط خارجی است!

آزادی

قسم به عزت و قدر و مقام آزادی
که روحبخش جهان است نام آزادی
به پیش اهل جهان محترم بود آن کس
که داشت از دل و جان احترام آزادی
چگونه پای گذاری به صرف دعوت شیخ
به مسلکی که ندارد مرام آزادی
هزار بار بود به ز صبح استبداد
برای دسته پابسته، شام آزادی
به روزگار قیامت به پا شود آن روز
کنند رنجبران چون قیام آزادی
اگر خدای به من فرصتی دهد یک روز
گشم ز مرتجعین انتقام آزادی
ز بند بندگی خواجه گی شوی آزاد
چو فرخی نشوی گر غلام آزادی

بیانیه شورای ملی مقاومت به مناسبت ششمین سالگرد تاسیس شورا

— ادیبی اصغر
— استادان متعهد دانشگاهها و مدارس عالی کشور
— باقرزاده کاظم
— جبهه دموکراتیک ملی ایران — متین دفتری هدایت
— جمعیت دفاع از دموکراسی و استقلال ایران (داد) — گنجهای جلال
— زیرکباش حمید
— سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، پیرو برنامه (هویت) — سامع مهدی
— سازمان مجاهدین خلق ایران — سیدالمحدثین محمد
— قصیم کریم
— کانون توحیدی اصناف — مازندرانی ابراهیم
— مهابادی هادی
— هزارخانی منوچهر
و یک امضای دیگر

هم‌میهنان عزیز،
نیروهای رزمنده مقاومت،

هواداران و پشتیبانان شورای ملی مقاومت،

ششمین سالروز تأسیس شورای ملی مقاومت، که با سی و پنجمین سالگرد قیام ملی ۳۰ تیر ۱۳۳۱ همزمان است، فرصت مناسبی است تا ترازنامه یک سال گذشته مقاومت و رژیم ضدبشری خمینی را از نظر بگذاریم، چرا که در واقع رویدادهای یک سال گذشته، هم برای جنبش مقاومت و هم برای دشمن ضدبشری اهمیتی تعیین‌کننده داشت.

از هم‌گسیختگی کامل شیرازه کشور، فروپاشی اقتصاد، نابودی تولید و وخامت روزافزون وضع معیشتی مردم ستمدیده میهن ما نیاز به شرح و تفصیل فراوان ندارد. کافی است اشاره کنیم مسئول شورای ملی مقاومت در گزارش بهمن ماه خود به مردم ایران، با ارائه جزئیات عملکرد ننگین و خونین رژیم خمینی در این زمینه با عدد و رقم نشان داد که نیمی از جمعیت پانزده ساله به بالای کشور قربانی سیاست جنگ‌طلبانه، سرکوبگرانه و ارتجاعی این رژیم ضدبشری شده‌اند.

رژیم خمینی سال گذشته را سال تعیین سرنوشت قطعی جنگ اعلام کرده بود. از این‌رو با بسیج تمام نیروهای خود و با استمداد از همه «نیروهای غیبی» کوشید «حمله سرنوشت‌ساز»ی را که مدتها وعده می‌داد، عملی کند. سلسله عملیات موسوم به «کربلای ۵» که هدفش درهم شکستن نیروی نظامی عراق و تصرف شهر بصره بود، با همه رجزخوانیها و خیال‌پردازیهای مطبوعات و سیاستهای جهانی همدست رژیم، سرانجام به جایی نرسید و با تحمل تلفاتی هولناک فروکش کرد. شمار کشته‌ها و زخمیهای رژیم تنها در دو تهاجم «کربلای ۴» و «کربلای ۵» به صدوپنجاه هزار نفر برآورد شده است. با شکست این «حمله سرنوشت‌ساز» رژیم نه تنها به هدف نظامی خود نرسید، بلکه در نیل به هدف سیاسیش نیز، که جلوگیری از تشکیل کنفرانس سران کشورهای اسلامی در کویت بود، با ناکامی کامل روبرو شد.

افشای روابط پنهانی رژیم با آمریکا و اسرائیل، که بزرگترین رسوایی رژیم منفور و بی‌آبروی خمینی در مقیاس جهانی شمرده می‌شود، باز در همین

کارنامه سال گذشته ثبت است. افشای این روابط پنهانی، که از سوی آمریکا به قصد ایجاد پایگاه در داخل رژیم، از طرف اسرائیل به قصد تقویت جبهه دشمنان فلسطین و از جانب رژیم به قصد تهیه اسلحه و گسترش جنگ و ویرانی به وجود آمده بود و در مجموع از شکل‌گیری یک توطئه جهانی در منطقه خاورمیانه حکایت می‌کرد، نه تنها ماهیت پلید رژیم و همدستیش با ارتجاعی‌ترین سیاستهای جهانی را به همه مردم جهان نشان داد، بلکه با ایجاد بحران سیاسی در کشورهای ذربیط، ادامه توطئه را نیز دچار وقفه ساخت. در ایران، هر چند با دخالت شخص خمینی بر این افتضاح به طور موقت سرپوش گذاشته شد، اما از وراء این سرپوش، تزلزل تمامیت رژیم و نگرانی شدید سردمدارانش از بی‌آیندگی آن بر کسی پوشیده نماند. ناکام‌ماندن این توطئه، که تنها امید رژیم به حفظ موجودیتش شمرده می‌شد، به ناچار تضادهای داخل باند حاکم را به حد انفجار رساند و نخستین حاصل این انفجار، بی‌اعتبارشدن منتظری و سرکوب بستگان و اطرافیان او به فرمان شخص خمینی بود. از آن پس واکنش زنجیره‌یی فروپاشی رژیم شتابی بیشتر گرفت و ناکامیهای پیاپی نظامی و سیاسی رژیم، به‌رغم همه امدادهای غیبی و آشکار، دعوای گرگها را بیشتر دامن زد. آخرین و پرمعناترین حلقه از این زنجیره، انحلال حزب چماقداران توسط خمینی و بی‌اعتبارکردن خامنه‌ای بود که نشان‌دهنده اوج بحران سیاسی در داخل حاکمیت و پیش‌آگهی انحلال تمامیت رژیم به دست توانای مردم به جان آمده ایران است.

در یک سال گذشته نیز، مثل سائهای پیشتر، رژیم ضدبشری به علت نقض دائم و مستمر حقوق بشر و تجاوز به حیثیات انسانی در مهمترین مراجع بین‌المللی محکوم شد. این اعلام محکومیتها برای رژیمی که به خاطر بقا از توسل به هیچ جنایتی ابا ندارد، اگرچه دیگر حساسیت چندانی بر نمی‌انگیزد، ولی در حکم به‌صدادرآمدن ناقوس مرگ او در عرصه بین‌المللی است. اما مجموعه شکستهای سیاسی و نظامی رژیم در یک سال گذشته، با همه سنگینی و اهمیتی که داشت، اگر با اوجگیری و گسترش مقاومت مسلحانه همراه نمی‌بود، حیات ننگین رژیم را با خطری حاد و فوری روبه‌رو نمی‌کرد و رژیم، با همه درماندگی، باز می‌توانست با کمک همدستان بین‌المللیش این بحران بزرگ را از سر بگذرانند. رشد چشمگیر مقاومت در سال گذشته، همان عامل داخلی تعیین‌کننده‌یی بود که تمامی این شرایط نامطلوب را، که تهدیدی بالقوه برای رژیم تلقی می‌شد، به خطری بالفعل و عاجل بدل کرد. این امر تصادفی نبود، حاصل مستقیم انتقال مقر مسئول شورا به عراق و دخالت بی‌واسطه او در امر

سازماندهی جدید نیروهای مسلح مقاومت بود. بدین ترتیب گردانهای رزمی نیروهای آزادیبخش مجاهد خلق در نوار مرزی، سلسله هجومهای بی‌سابقه خود را به نیروهای وامانده رژیم آغاز کردند و در همان حال هسته‌های رزمنده مقاومت شهری نیز، در سراسر خاک میهن، معنای گسترش آتش مقاومت را به مزدوران رژیم فهماندند. در برابر این تهاجم غیرمنتظره، رژیم از زمستان سال گذشته، به بهانه ساختن پناهگاه برای حفظ اهالی از خطر بمباران هوایی، سراسیمه دست به کار ایجاد سنگرهای خیابانی در شهرها و روستاهای کشور شد تا خود را برای روز محتم درگیری نهایی با مقاومت آماده کند.

اما جنبش مقاومت مسلحانه در مسیر گسترش و اوجگیری خود، سرانجام می‌بایست از نقطه عطفی بگذرد و به ابزار مناسبی برای توده‌ی کردن جنگ مسلحانه و بسیج تمام نیروهای مردمی که توان و آمادگی رویارویی مستقیم با مزدوران رژیم را دارند، دست یابد. گذار از این نقطه عطف در روز ۳۰ خرداد سال ۶۶ صورت گرفت و اینک به حق می‌توان ادعا کرد که با اعلام تأسیس ارتش آزادیبخش ملی توسط سازمان مجاهدین خلق ایران، آخرین گام اساسی در جهت تدارک قیام عمومی برداشته شده است.

صرفنظر از این گام اساسی در زمینه نظامی، در عرصه سیاسی نیز شورای ملی مقاومت نه تنها از فعالیت خود در مجامع بین‌المللی نکاست، بلکه با اراده‌ی استوارتر در همه جا حاضر بود و در هر میدان، تلاشهای دشمن ضدبشری را با ناکامی مواجه می‌ساخت. در زمینه تلاش برای تضمین حقوق دموکراتیک هم‌میهنانمان پس از سرنگونی رژیم جبار خمینی، تصویب طرح آزادیها و حقوق زنان را می‌توان بزرگترین دستاورد شورا طی سال گذشته دانست. همچنین طی یک سال گذشته، با بی‌اعتبارشدن کامل بقایای رژیم گذشته در جریان افشای روابط پنهانی رژیم با آمریکا و اسرائیل، موقعیت و اعتبار شورای ملی مقاومت به عنوان تنها هم‌اورد کنونی رژیم و تنها نیروی مردمی که توانایی جانشینی رژیم رسوای خمینی را دارد، بیش از پیش تثبیت شد و اضداد گوناگون آن نیز در اتحاد عمل عینی با دشمن ضدبشری علیه مقاومت جز ننگ و انزوای بیشتر نصیبی نبردند.

هم‌میهنان عزیز،

ما، در بیانیه‌ی که سال گذشته به مناسبت پنجمین سالگرد تأسیس شورا انتشار دادیم، به درستی یادآور شدیم که «سالی که در پیش‌رو داریم آبستن حوادثی است که در تاریخ ملت ما اهمیتی حیاتی خواهد داشت». اینک، یک سال پس از انتشار آن بیانیه به حاصل این رویدادها بنگریم: سال پیش، در

همین ایام، رژیم می‌پنداشت که با توطئه‌ی که برای دورکردن مسئول شورای ملی مقاومت از فرانسه ترتیب داد، میدان فعالیت و مبارزه سیاسی در سطح بین‌المللی را از چنگ مقاومت بیرون آورده است. امروز رژیم، در اوج فلاکت و درماندگی، جز وارد آوردن فشار به دولت‌های خارجی برای محدودکردن فعالیت سیاسی مقاومت، جز ارتکاب سیاهترین اعمال تروریستی در کشورهای خارج برای مرعوب کردن ایرانیان از جهنم‌گریخته، جز حادثه‌سازیها و ماجراجوییهای ابلهانه دیپلماتیک، که همه، در واقع، از آخرین دست‌وپازدنیهای یک رژیم رو به مرگ خبر می‌دهد، توانایی انجام هیچ کار دیگری را ندارد. در سال گذشته رژیم می‌پنداشت با اجیرکردن مزدوران منطقه‌ی و یک کاسه‌کردن فعالیت‌هایشان، خواهد توانست پایگاههای مقاومت را در نوار مرزی درهم بکوبد و، برای هزارمین بار، پایان کار مقاومت مسلحانه را اعلام کند. امروز، یک سال پس از عزیمت مسعود رجوی به عراق، پس از شکست تمام توطئه‌ها و ماجراجوییهای ردیلانه عملیه رژیم در منطقه و اوجگیری نوین جنبش مقاومت مسلحانه، رژیم در چنان تنگنایی افتاده که، به‌رغم همه رجزخوانیها و تبلیغات کاذب و توخالی، مجبور شده است جبهه‌های جنوبی جنگ را تعطیل کند و نیروهای خود و مزدورانش را در جبهه شمالی تمرکز دهد، به این امید که از گسترش عملیات مقاومت بکاهد. اما در مقابل، ارتش آزادیبخش ملی نه تنها با حملات برق‌آسای خود پایگاههای رژیم در نوار مرزی را جارو می‌کند بلکه در کار گشایش جبهه‌های جدید و آماده رویارویی مستقیم با مزدوران رژیم در تمام طول نوار مرزی و همه نقاط ایران است.

بدین ترتیب امسال می‌توانیم بگوییم که از نظر استراتژیکی «آخرین گام برای ورود به خاک میهن» با موفقیت تمام برداشته شده است و از این پس به چشم‌اندازی نزدیک می‌شویم که، استمرار و ارتقای تاریخی قیامی است که در سی تیر ۱۳۳۱ به استقرار مجدد حکومت ملی دکتر مصدق انجامید. در این چشم‌انداز پر شکوه و در ششمین سالگرد تأسیس شورای ملی مقاومت، ما به همه شهیدان و اسیران و به همه رزمندگان راه آزادی و استقلال ایران درود می‌فرستیم و یقین داریم که جانبازی و فداکاری همه این فرزندان گرانقدر میهن به زودی به ثمر خواهد نشست.

تلگرامهای

مسئول شورای ملی مقاومت ایران

به رئیس جمهوری پاکستان

آقای ضیاء الحق رئیس جمهوری پاکستان،

با تأسف بسیار از جنایتهای فجیع تروریستهای خمینی علیه پناهندگان بی دفاع ایرانی و هواداران مقاومت ایران در کراچی و کویته مطلع شدم. این جنایتهای که در خانه های مسکونی بیگناهان صورت گرفته، تنها می تواند یادآور کشتار پناهندگان اردوگاههای فلسطینی باشد؛ لکه سیاه و فراموشی ناپذیری در تاریخ روابط ایران و پاکستان، که جز با اقدام قاطع دولت و مقامات قضایی و پلیس کشور شما در تعقیب و مجازات تروریستهای خمینی جبران نخواهد شد. زیرا واضح است که در چنین شرایطی مردم ایران از خود می پرسند که انجام همزمان یک چنین حملات و جنایات گسترده ای آن هم در دو شهر (که نفرت و تسلیحات زیادی در آن به کار رفته) چگونه ممکن است بدون برخورداری مهاجمان از تسهیلات ویژه ای در کشور شما صورت گرفته باشد؟

ضمن اعتراض شدید به آزادی عمل شگفت انگیز تروریستهای صادراتی خمینی در کشور شما و محکوم کردن حمله ها و جنایات امروزشان علیه قربانیان بی دفاع، از جمله اتباع کشور خودتان، از سوی مقاومت عادلانه مردم ایران برای صلح و آزادی یادآوری می کنم که ما امنیت و حفاظت کلیه پناهندگان و هواداران مقاومت و فراریان از جهنم جنگ و سرکوب خمینی را بر عهده دولت شما می دانیم و لذا امیدوارم که کار به جایی نرسد که پناهندگان ایرانی ناگزیر شوند رأساً حفاظت از خودشان را عهده دار شوند. بار دیگر به تأکید، دستگیری و کیفر جنایتکاران و همدستان را خواستارم.

مسئول شورای ملی مقاومت ایران

مسعود رجوی - ۱۷ تیر ۱۳۶۶

آقای ضیاء الحق رئیس جمهوری پاکستان،

با کمال تأسف و نگرانی مطلع شدم که طی روزهای اخیر تعداد زیادی از هموطنان مهاجرم که دیکتاتوری تروریستی و جنگ افروز خمینی آنها را ناگزیر از ترک وطنشان نموده و به عنوان پناهنده رسمی ملل متحد موقتاً در کشور شما به سر می برند، به دنبال جنایات اخیر مزدوران خمینی در کویته و کراچی، دستگیر و زندانی شده و در مواردی نیز مورد رفتارهای ناهنجار و توهین آمیز قرار گرفته اند، در حالی که هنوز خون شهدای مظلوم ما که به دست پاسداران خمینی بر زمین ریخته شده، خشک نشده و زخمهای مجروحین التیام پیدا نکرده است. گمان می کنم از وضعیت خانه های مسکونی تخریب شده نیز به خوبی مطلعید.

از سوی دیگر رژیم جنایتکار خمینی با اقدامات تروریستی اخیر خود در خاک شما - که طبعاً ناشی از منتهای ضعف و ناتوانی او در داخل ایران است - بار دیگر به روشنی ثابت کرد که برای قواعد بین المللی و حق حاکمیت ملی دولتها هیچ بهایی قائل نیست.

رژیم خمینی در برابر دستگیری تعدادی از تروریستهای صادراتی در کشور شما، که هیچ انتظار آن را نداشت، در این روزها از طرق مختلف می کوشد چنین وانمود کند که این پناهندگان ایرانی و هواداران مقاومت بودند که در پاکستان به اقدامات غیرقانونی دست یازیدند. این جاست که خمینی در برابر انزجار عموم مردم ایران و افکار بین المللی جهان از جنایت اخیرش در پاکستان و در وحشت شدید از برملا شدن توطئه خود، می خواهد با ایجاد یک فضای کاذب و تبری جوییهای دروغین و مکرر، هم بر جنایت بزرگ خود سرپوش بگذارد و هم زمینه های اعمال فشار دولت پاکستان بر پناهندگان ایرانی را فراهم کند. در چنین شرایطی دستگیری گسترده پناهندگان بیگناه و بی دفاع، که خود در زمره قربانیان حملات تروریستی رژیم خمینی در کشور شما بوده اند، به طور مضاعف تأسف بار و ناراحت کننده است. چرا که مردم ایران و افکار عمومی بین المللی از دولت شما انتظار رسیدگی و بذل توجه به پناهندگان مصیبت دیده و انتظار محکوم نمودن رسمی و علنی کشتار پناهندگان و محاکمه و مجازات مجرمین را داشته و دارند.

لازم به یادآوری است که پناهندگان و هواداران مقاومت که در روزهای اخیر دستگیر شده اند، در ایران در معرض دستگیری و حتی اعدام توسط رژیم خمینی

بوده‌اند، چرا که در رژیم خمینی صرف پیوند خانوادگی با فعالین مقاومت نیز در هزاران مورد به اعدام و دستگیری منجر گردیده است. با ابراز نگرانی مجدد نسبت به سلامتی و سرنوشت نامعلوم هموطنان بیگناهم توجهات و رسیدگی میرم شخص شما را، بر طبق اعلامیه جهانی حقوق بشر و حقوق مسلم پناهندگان ملل متحد، درخواست می‌کنم.

با احترام

مسئول شورای ملی مقاومت ایران

مسعود رجوی - ۲۳ تیر ۶۶

به رئیس جمهوری فرانسه

آقای فرانسوا میتران رئیس‌جمهوری فرانسه،

به رغم تمامی انعطافهای ممکن، فرانسه سرانجام راهی جز قاطعیت و قطع رابطه با دیکتاتوری تروریستی - مذهبی خمینی نمی‌یابد. هم چنان که تاریخ اروپا در قرون وسطی نیز به کرات گواهی داده است، دیکتاتوری مذهبی خطرناکترین، ریاکارترین و پررنج و خون‌ترین استبدادهاست. رژیم خمینی هم چون فاشیسم هیتلری، قول و قرار وعهد و پیمان و قاعده و پرنسیپی نمی‌شناسد. پاسخ این رژیم ضدبشری و جنگافروز، هم چنان که در داخل ایران از سال ۷۹ به بعد مستمراً تجربه شده است، تنها در مقاومت و قاطعیت است. والا نه فقط افراد بلکه تمامی اصول را نیز به گروگان می‌گیرد و طرف مقابل او جز زیان چیزی به دست نمی‌آورد. خمینی البته نه فقط دشمن مردم ایران، بلکه دشمن تمامی بشریت و صلح و آزادی است.

یقین دارم که قطع رابطه شما با این هیئتلر کوچک مذهبی، در حدی که از پشتوانه مقاومت و قاطعیت برخوردار باشد، آغاز ختم شانتاژ و تهدید و تروریسم صادر شده به فرانسه نیز خواهد بود. از سوی مقاومت عادلانه مردم ایران برای صلح و آزادی این تصمیم را به شما و مردم فرانسه تهنیت می‌گویم.

مسئول شورای ملی مقاومت

مسعود رجوی - ۲۶ تیر ۶۶

به دبیر کل ملل متحد

آقای خاویر پرز دو کوئلار دبیرکل ملل متحد،

شورای امنیت به اتفاق آرا قطعنامه‌یی مبنی بر آتش‌بس فوری در جنگ ایران و عراق، بازگشت نیروهای طرفین به پشت مرزهای بین‌المللی و مبادله اسیران جنگی

آقای ضیاء الحق رئیس‌جمهوری پاکستان،

بار دیگر عوامل مزدور و تروریستهای صادراتی، با نقض ابتدایی‌ترین حقوق بشر، جنایت بسیار بزرگی علیه انسانهای بیگناه و بی‌دفاع مرتکب گردیدند. جنایت‌های فجیع هفته گذشته در کراچی و کوئته، پناهندگان بیگناه ایرانی و هموطنان مهاجر مرا هدف قرار داد و اکنون شهروندان بیگناه پاکستانی و هموطنان خود شما قربانی انفجارهای اخیر کراچی واقع شده‌اند. ضمن محکوم کردن شدید آمران و عاملان این جنایت ضدانسانی، با تأسف بسیار مصیبت‌های وارده را به مردم پاکستان و شخص شما تسلیت می‌گویم. یقین دارم پس از سرنوشتی محتوم رژیم ضدبشری و جنگافروز خمینی که عامل اصلی تشنج و بی‌ثباتی و جنگ و صدور تروریسم در منطقه ماست، آرامش و صلح پایدار و حسن همجواری به تمامی منطقه باز خواهد گشت. مردم ایران و مقاومت عادلانه این مردم برای صلح و آزادی، در عزای مردم پاکستان به خاطر قربانیان بیگناه انفجارات تروریستی اخیر سهیمند.

با احترام

مسئول شورای ملی مقاومت ایران

مسعود رجوی - ۲۴ تیر ۶۶

به تصویب رسانده است. طبعاً این قطعنامه، هم‌چون سایر قطعنامه‌ها و بیانیه‌هایی که پیام‌آور صلح و خاتمه خونریزی و کشتار در جنگی است که ضمن ۷ سال گذشته فقط در طرف ایران بیش از ۱/۵ میلیون کشته و معلول و مجروح و چند میلیون آواره بر جای گذاشته، مورد استقبال کامل عموم مردم صلحدوست جهان، بالاخص مردم اسیر و دردمند ایران و مقاومت عادلانه مردم میهن ما برای صلح و آزادی است. ولی تجارب متعدد ثابت کرده است که دیکتاتوری تروریستی - مذهبی خمینی، که جنگ‌افروزی و صدور تروریسم را برای پنهان داشتن اختناق داخلی، تنها وسیله حفظ قدرت می‌داند، برای آرای ملل متحد و افکار عمومی جهان هیچ بهایی قائل نیست، هم چنان که قطعنامه‌های دو سال پیایی مجمع عمومی ملل متحد در محکومیت این رژیم به خاطر نقض مستمر اعلامیه جهانی حقوق بشر و منشور ملل متحد در داخل کشور را به چیزی نگرفته و کماکان به شکنجه و حلق‌آویز و تیرباران ادامه می‌دهد، سرکوبی که تاکنون حدود ۷۵,۰۰۰ اعدامی و نزدیک به ۱۴۰,۰۰۰ زندانی سیاسی را به دنبال داشته و هر گونه مشروعیت را از این رژیم ضدبشری سلب کرده است.

واضح است که رژیم خمینی این بار نیز قطعنامه شورای امنیت را به هیچ می‌شمرد و هزاران هزار تن دیگر، از جمله کودکان خردسال را باز هم قربانی خواهد کرد. بنابراین، با توجه به ماده ۱۰ قطعنامه شورای امنیت، از طریق شما درخواست می‌کنم که در پاسخ به سیاستهای جنگ‌افروزانه و صدور تروریسم رژیم خمینی، تحریم تسلیحاتی و نفتی آن متعاقباً در دستور کار قرار گیرد.

با احترام

مسئول شورای ملی مقاومت

مسعود رجوی - ۳۰ تیر ۶۶

پیام به مناسبت

هشتاد و یکمین سالگرد انقلاب مشروطه

هم‌میهنان عزیز،

هشتاد و یکمین سالگرد انقلاب مشروطه و یاد سرداران و پیشگامان فداکار آن گرامی باد؛ پرچمدارانی هم‌چون ستارخان، باقرخان، صوراسرافیل و ملک‌المکملین، که با جانفشانی در راه آزادی، استبداد مطلق‌العنان سلطنتی و ارتجاع مذهبی همدست آن را در برابر اراده مردم به پاخاسته ایران به زانو در آوردند و دوران نوینی را در تاریخ میهن ما گشودند.

مقاومتها و مبارزات تاریخی هر ملت در برابر اسارت و ارتجاع و استعمار، قطعاً، بالاترین و باارزج‌ترین سرمایه‌ها و داراییهای آن ملت محسوب می‌شوند و حتی اگر در مقاطع معینی به پیروزی کامل نرسند، در تمامیتشان بر اعتبار وجود آن ملت گواهی می‌دهند و شایستگی برای بقا و پیشرفت را ثابت می‌کنند. زیرا جنبشهای انقلابی و مردمی، فراتر از همه دستاوردها و فراز و نشیبهای سیاسی و نظامی، والاترین ارزشهای انسانی و فرهنگی و ارزنده‌ترین سنتهای ملی و مبارزاتی را به منصه ظهور می‌رسانند؛ ارزشها و سنتهایی که شکست‌ناپذیرند و جاودانه باقی می‌مانند. گرامیداشت انقلاب مشروطه نیز به معنای تأمل و تعمق در همین ارزشهاست. به همین دلیل بزرگداشت آن انقلاب و تجلیل از سرداران و پیشگامان آن، نه به‌جا آوردن یک رسم رایج، بلکه یک وظیفه مستمر ملی و میهنی است که قیام به آن فقط در میدان مقاومت و انقلاب میسر است. به خصوص که انقلاب مشروطه، به مثابه سرفصل تاریخ معاصر ایران، با همه ارزشها و سنن فرهنگی و با همه تجارب سیاسی و نظامی، با مبارزات بعدی - از جنبش جنگل تا قیام پسیان و از نهضت ملی شدن نفت تا انقلاب ضدسلطنتی - پیوند می‌خورد و با کشاکشها و تجربه‌های انقلاب نوین ایران، که ادامه راه سرداران و پرچمداران انقلاب مشروطه در مدار تکاملی کنونی است، متصل می‌گردد. به همین دلیل دیکتاتوری سلطنتی می‌کوشید تا نسلهای بعدی

گردید».

البته، محمدعلی‌شاه و شیخ فضل‌الله از امواج خروشان انقلاب مشروطه امان نیافتند، اما حرف و سخن آنان با مجاهدان و آزادیخواهان تمام نشد و از آن پس از زبان تبار و تیره تاریخی و سیاسیشان بارها تکرار گردیده است. حرف و سخنان این است که، به قول محمدعلی‌شاه، پرچمداران آزادی «مشتی خائن خودغرض و خودخواهند» که «ساده‌لوحان بیچاره را به عناوین مختلفه هر ساعتی به زبانی و هر روز به بیانی فریفته و آنان را آلت کار و ایادی اعتبار خود قرار (می)دهند». دنباله‌های تاریخی آن میوه‌چینان چپاولگر ضدانقلابی و وابستگی‌گرا، که به مصدق هم خیانت کردند و بر سر سفره آماده شده انقلاب ضدسلطنتی نیز حاضر بودند، برای چپاول ثمره رنج و خون جانبازان و مجاهدان انقلاب نوین ایران هم دندان تیز کرده‌اند. این بار نیز تقی‌زاده‌های امروز، درست هم چنان که تاریخ گذشته می‌گوید، «نامبرداری مجاهدین را برنتافته همیشه می‌کوشیدند جانفشانیهای آنان را خوار و بی‌ارج نمایند و از نام و آوازه‌شان بکاهند و نگذارند شورش هم چنان پیش رفته و آخرین فیروزی به نام مجاهدان و جانبازان در آید». اما خوشبختانه این بار مسیر پیشرفت و تعمیق انقلاب نوین ایران و سازش‌ناپذیری پیشگامان و مجاهدانش بر سر اصول آزادی و استقلال و بر سر مبارزه انقلابی مسلحانه و سرنگونی تمامیت ارتجاع خون‌آشام خمینی، خطوط ارتجاعی و استعماری را چه در لباس شبه‌آلترناتیوهای ضددموکراتیک و چه در شکل یقه‌درانی برای «استحاله»ی رژیم خمینی، افشا و بی‌اعتبار ساخت و در پرتو تجربه‌های گرانقدر انقلاب مشروطه و جنبشهای پس از آن، ماهیت مدعیان را نیز به مردم ایران شناساند. اکنون دیگر مدتهاست که مراکز گرداننده این خطوط نیز «آخر خط استحاله» و «سوختن تمام‌عیار کارت سلطنت» را اعلام کرده و ناخواسته بر حتمیت پیروزی انقلاب نوین مردم ایران - پس از نزدیک به یک قرن تلاش و برپاکردن سه جنبش عظیم ولی ناکام - اذعان نموده‌اند. مدعیان و مهره‌های فرومایه هم دیگر پرده‌ها را به کناری زده و حرفهای «آخر خط» را، که به خوبی معرف ماهیت ضدانقلابی و ضدمیهنی آنان است، بر زبان می‌آورند: از ابراز آشکار دلبستگیهای چندش‌آور و معتادگونه به خمینی و جنگ ضدمیهنی و پاسدار و بسیجی، تا ابراز عدم پایبندی به هرگونه تعهد و مسئولیت اجتماعی و ترجیح آشکار رژیم ضدبشری خمینی بر مقاومت مردمی و انقلابی، از اعتراف به مستمری گرفتن از سرویسهای جاسوسی استعمار تا اعلام انزجار نسبت به فرهنگ جانبازی، فدا و رهایی و کین‌توزی نسبت به مظلوم و قربانی به سود ستمکاران و دژخیمان جانی.

اما رهروان جنبش مقاومت انقلابی، بیش از همه دستاوردهایشان، به پایداری

را از ارزشها و تجربه‌ها و سمبلهای انقلاب مشروطه دور نگهدارد و به همین دلیل استبداد مذهبی خمینی، که سفاکی شاهنشاهی و دغلکاری شیخ فضل‌اللهی را در خود یک کاسه کرده است، از آغاز به منکوب ساختن ارزشها و سمبلهای انقلاب مشروطه و الگوسازی مرتجعین قهاری چون شیخ فضل‌الله نوری پرداخت. به خاطر همین تقابل مستمر تاریخی است که راه حفظ و احیای ارزشها و میراثهای انقلاب مشروطه و سرداران و پرچمداران شهید و سازش‌ناپذیر آن از میدان مقاومت و انقلاب می‌گذرد. و الا، اخلاف همان مرتجعین و میوه‌چینان و فرصت‌طلبانی که خون پرچمداران و سرداران آن انقلاب را بر زمین ریختند و دستاوردهایشان را پایمال کردند، سنتها و میراثهای مبارزاتی آنان یعنی ارجمندترین سرمایه‌ها و داراییهای ملی ما را، با توسل به سخیف‌ترین دغلکاریها، از دسترس نسل امروز می‌ربایند و به ردیلانه‌ترین وجه فرهنگ فدا، جانبازی، رهایی و اساس تعهد و مسئولیت اجتماعی را از اساس هیچ و پوچ و حاکی از بینوایی و دست و پا زدن عبث بر روی تخته‌های شکنجه یا بر سر چوبه‌های دار می‌شمارند.

بی جهت نیست که مسیر تعمیق انقلاب نوین ایران همانا احیا و ارتقای میراثهای مبارزات تاریخی مردم ایران از مشروطه تاکنون نیز بوده و خواهد بود. در این مسیر، از یکسو، پیچ و خمها، جبهه‌بندیها و آزمایشهای آن مبارزات و ارج و شأن سرداران سازش‌ناپذیرش برای نسل کنونی باز شناخته می‌شود و از سوی دیگر، در پرتو آن تجربه‌های گرانقدر، مضمون و ماهیت صف‌بندیها و مواضع سیاسی امروز هر چه روشن‌تر می‌گردد. این روند تاکنون نقش چشمگیری در ارتقای آگاهیهای سیاسی نسل مبارز امروز و افشای ماهیت مدعیان جنبش انقلابی داشته است و در عین حال مبانی محکم پیروزیهای فردا را نیز فراهم می‌کند. پس از پیروزی انقلاب نیز، ترویج و آموزش دستاوردهای آن در میان توده‌ها، بزرگترین پشتوانه مردمی را برای تضمین آزادی و استقلال پایدار ایران فراهم خواهد ساخت. از این‌رو بار دیگر باید تأکید کرد که: «یکی از بارزترین وجوه اعتلا و تکامل تاریخ مبارزات رهاییبخش مردم ما از مشروطه تاکنون، شناخت و دفع آفاتی است که با فرصت‌طلبی و میوه‌چینی و خنجرزدن از پشت کاری‌ترین ضربات را بر مبارزات تاریخی ملت ایران، چه در انقلاب مشروطه و چه در جنبشهای مردمی پس از آن، وارد آورده‌اند؛ همانها که هر بار تا به «مشروطه و مشروع خود» رسیدند، در برابر خلق و انقلاب ایستادند و بر روی آن تیغ خیانت کشیدند. از این حیث شورای ملی مقاومت، اقدامات و بیانیه‌های تاریخی خود در زمینه افشای چنین خطوطی را هدیه‌ی ارزنده به روح سرداران و مجاهدان و آزادیخواهان مظلومی می‌شناسد که رنج و خون آنان در انقلاب مشروطه به دریغ‌انگیزترین و دردآورترین صورت، پایمال فرصت‌طلبی و خیانت و میوه‌چینی

و جانبازی بر سر ارزشها و سنتهای مبارزات رهاییبخش مردم ایران افتخار می‌کنند و خوشوقتند که در روند پیشرفت انقلاب نوین ایران کمبودها و کاستیهای مبارزات پیشین از قبیل ارائه یک جانشین مشخص سیاسی (شورای ملی مقاومت) یا پیدا کردن یکی از مهمترین حلقه‌های گمشده (ارتش آزادیبخش ملی)، یکی پس از دیگری رفع و جبران می‌شود. همچنین انکشاف مبارزه اجتماعی کار را به آن جا رسانده است که میوه‌چینان چپاولگر و ضدانقلابی، در منتهای بی‌اعتباری، ناگزیر سخن «تهدل» خود را بر زبان می‌آورند. به این ترتیب، هم راه پیروزمند آینده هموار می‌شود و هم نسل امروز با رنجها و حماسه‌هایی که در عمق کشاکشهای گذشته بین خیانتکاران و مقاومت‌کنندگان جریان داشته است، پیوند می‌خورد و هویت و پیشینه ملی و میهنی و تاریخی خود را در سیمای پرچمداران و مجاهدان فداکار آن مبارزات باز می‌یابد. در هشتادویکمین سالگرد انقلاب مشروطه، بر سر ادامه این راه پرافتخار، بار دیگر با سرداران و مجاهدان و عموم آزادیخواهان آن انقلاب، که راهگشایان فراموشی‌ناپذیر مبارزات مردم ما در دوران معاصرند، تجدید پیمان می‌کنیم.

سلام بر خلق — مرگ بر خمینی
زنده باد صلح و آزادی
رود خروشان خون شهدا ضامن
پیروزی محتوم خلق ماست

مستول شورای ملی مقاومت
مسعود رجوی — ۱۳ مرداد ۱۳۶۶

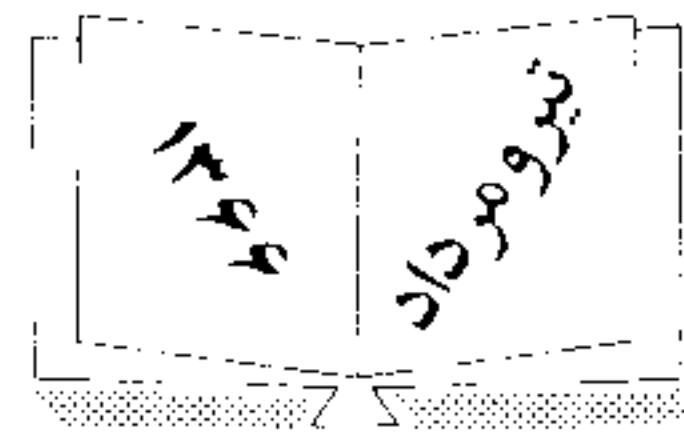
گاهشمار . . .

اخبار ایران

مسائل اقتصادی و اجتماعی

۸ تیر (۲۹ ژوئن ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، در اولین جلسه از پنجمین اجلاسیه سالانه مجلس خبرگان، مشکینی به ریاست، و هاشمی رفسنجانی و ابراهیم امینی به عنوان نایب رئیس اول و دوم انتخاب شدند.

۱۰ تیر (۱ ژوئیه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم اداره نظام وظیفه به مدت خدمت سربازی کسانی که خدمت غیررزمی دارند، شش ماه افزوده و آن را به ۳۰ ماه افزایش داده است. هم چنین مشمولان غایب، در صورتی که دستگیر و به خدمت اعزام شوند، باید شش ماه اضافه خدمت کنند و در



صورتی که این قبیل مشمولان به دلایل موجه به خدمت غیررزمی مشغول شوند، بایستی ۳۶ ماه خدمت کنند.

* به گزارش رادیو رژیم، طرح قانونی قضات و مسئولیت قوه قضائیه در برابر مجلس، امروز در شور دوم مورد تصویب مجلس خمینی قرار گرفت. به موجب این طرح، شورایعالی قضایی نسبت به وظایف و اختیارات قانونی خود در مقابل مجلس مسئول است و اعضای این شورا مسئولیت مشترک دارند.

۱۱ تیر (۲ ژوئیه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، مقتدایی، سخنگوی شورایعالی قضایی، اعلام کرد که بخشنامه‌یی به منظور مبارزه با گرانفروشی و احتکار به تمامی دادرها و دادگاههای انقلاب صادر شد. یادآوری می‌شود که لایحه «مبارزه با محتکرین» از جمله لوایحی است که از سوی شورای نگهبان رد شده است.

۱۲ تیر (۳ ژوئیه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، مجلس خبرگان در طول اجلاس خود اصل ۱۰۷ قانون اساسی رژیم را که تعریف «رهبر یا شورای رهبری» است، و اصل ۱۰۹ را که شرایط و صفات «رهبر یا شورای رهبری» را بیان می‌کند، مورد بحث و بررسی قرار داد.

۱۳ تیر (۴ ژوئیه ۸۷): رادیو رژیم گزارش داد که احمد خمینی امروز در قم با منتظری دیدار و گفتگو کرد. در این دیدار که سه ساعت به طول انجامید، «مسائل مختلف کشور» مورد گفتگو قرار گرفت.

* به گزارش رادیو رژیم، منتظری طی حکمی غیوری را به عنوان نماینده خود در اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران انتخاب کرد.

۱۵ تیر (۶ ژوئیه ۸۷): رادیو رژیم گزارش داد که به زودی، با همکاری و هماهنگی سپاه پاسداران و نیروهای انتظامی کشور، طرح قانونی جلب مشمولین غایب و فراری در تهران و کلیه مناطق کشور با وسعت بیشتری اجرا خواهد شد.

* به گزارش رادیو رژیم در جلسه علنی مجلس رژیم، لایحه انتقال وظایف و اختیارات وزارت کشاورزی به وزارت جهاد سازندگی رد شد.

* به گزارش رادیو رژیم، به منظور جلوگیری از تراکم پرونده در تهران، تشکیل یک شعبه دیوانعالی کشور در استان خراسان در جلسه امروز شورایعالی قضایی مورد تصویب قرار گرفت. پرونده‌های کیفری ۱ - استان خراسان که باید به تأیید دیوانعالی

کشور برسد، در همان شعبه رسیدگی خواهد شد.

۱۶ تیر (۷ ژوئیه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، در جلسه امروز شورای نگهبان «طرح قانونی ارتش جمهوری اسلامی ایران» مصوب ۲۴ خرداد ۶۶ مورد بحث و بررسی قرار گرفت و مواردی از مواد آن «مخالف موازین شرعی و قانون اساسی» تشخیص داده شد و برای اصلاح به مجلس رژیم برگردانده شد.

۱۸ تیر (۹ ژوئیه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، اسدالله نوری به عنوان داور رژیم در دیوان داوری دعاوی ایران و آمریکا منصوب شد.

۲۲ تیر (۱۳ ژوئیه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، «شورایعالی انقلاب فرهنگی» اساسنامه «جامعه العلوم الاسلامیه» را تصویب کرد. مرکز این دانشگاه در قم است و هدف از تأسیس آن «پرورش دانشمندان و محققان، به منظور گسترش و ترویج اسلام و تبلیغ تعالیم حیات‌بخش قرآن مجید در جهان است».

۲۴ تیر (۱۵ ژوئیه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم منتظری صبح امروز با خمینی دیدار و گفتگو کرد.

* به گزارش رادیو رژیم، سراج‌الدین موسوی، فرمانده کل «کمیته انقلاب اسلامی»، گفت: به منظور تقویت یکانهای دریایی و هوایی کمیته، هواپیماهای پشتیبانی و هلیکوپترهای مخصوص فعالیت دریایی در این نهاد به کار گرفته می‌شود. وی هم چنین گفت که در زمینه مبارزه با

گرانفروشی یا احتکار در نظر گرفته شده است. محتشمی افزود «تعزیر حکومتی حد و مرزی ندارد و ممکن است تا حد اعدام هم پیش برود».

۱۷ مرداد (۸ اوت ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، اولین آیین‌نامه تعزیرات حکومتی در ۹ قسمت از سوی نخست‌وزیر به کلیه وزارتخانه‌ها، مؤسسات و سازمانهای دولتی، نهادهای انقلابی و استانداران سراسر کشور ابلاغ شد.

۲۲ مرداد (۱۳ اوت ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، خمینی در پاسخ به درخواست فرماندهان و مسئولان کمیته‌ها، طی فرمانی سراج‌الدین موسوی را به عنوان نماینده خود در این نهاد منصوب کرد.

* به گزارش رادیو رژیم، «شورای اقتصاد» تصویب کرد که، به منظور کاهش مشکل دامداران مناطق مختلف کشور، به ویژه مناطقی که در معرض خشکسالی قرار گرفته‌اند، ۲۷۵ هزار تن جو، در اسرع وقت، از خارج وارد و بین دامداران توزیع شود.

سیل در تهران و شهرستانها

۳ مرداد (۲۵ ژوئیه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم بر اثر سیل، یکصد نفر در روستای بوژان نیشابور کشته و ۳۶ تن دیگر مجروح شدند. در روستای زشک، واقع در ۵۰ کیلومتری مشهد، نیز سیل تلفات جانی و زیانیهای مالی به بار آورده است.

۴ مرداد (۲۶ ژوئیه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، به دنبال بارندگیهای شدید در

مواد مخدر، ۳۳ هزار قاچاقچی مواد مخدر و کالا توسط کمیته‌ها دستگیر شده‌اند.

۳۰ تیر (۲۱ ژوئیه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، وزیر کشور رژیم سرهنگ نیک‌نژاد را به سمت رئیس شهربانی کل کشور معرفی کرد.

۳۱ تیر (۲۲ ژوئیه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، به دنبال دستور خمینی در مورد تعزیر گرانفروشان توسط دولت، نخست‌وزیر رژیم اعلام کرد که برای اجرای سریع این دستور آیین‌نامه منظمی با نظر کارشناسان کلیه دستگاههای اجرایی تنظیم می‌شود.

۳ مرداد (۲۵ ژوئیه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، سرهنگ سهرابی، فرمانده ژاندارمری، ضمن بازدید سه روزه خود از محل استقرار افراد ژاندارمری در جبهه‌های غرب، ترفیعات درجه و ارشدیت یکصد نفر از افسران و درجه‌داران را به آنان ابلاغ کرد.

۶ مرداد (۲۸ ژوئیه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم جعفری، وزیر بازرگانی رژیم، گفت تمام شهرهای کشور تحت پوشش کمیسیون نرخ‌گذاری و کنترل قیمت قرار خواهد گرفت.

* به گزارش رادیو رژیم، محتشمی، در پایان جلسه شورای امنیت کشور، با اشاره به واگذاری تعزیر حکومتی به دولت از سوی خمینی، گفت: «پیش‌نویس آیین‌نامه این تعزیرات آماده اجرا می‌باشد... طبق این آیین‌نامه، نخست جریمه نقدی و قطع آب و برق و، در صورت تکرار، نقض پروانه ثبت و محرومیت از امکانات دولتی» برای

مناطق شمالی و جنوبی شهر تهران، سیل نسبتاً شدیدی مناطق پل تجریش و خیابانهای شمالی شهر را فرا گرفت. شهردار تهران در گفتگو با رادیو رژیم تلفات جانی سیل را دهها نفر ذکر کرد. وی گفت بسیاری از خیابانهای شمالی شهر پر از سنگ و گل و لای است. به گفته شهردار تهران سنگهایی به وزن تقریبی دو تن را سیل همراه خود به داخل شهر آورده است.

۶ مرداد (۲۸ ژوئیه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، رئیس «ستاد پیگیری امور سبلزدگان کشور» آمار خسارات و تلفات سیل در تهران را اعلام کرد. براساس آمار مذکور ۵۰ خیابان آسیب جدی دیده، ۳۰۰ پل کوچک و بزرگ و پلهای عبور مردم صددرصد تخریب شده، نزدیک به ۲۰۰ مغازه صددرصد تخریب شد. ۳۵۰ خانه خراب شده و ۱۴۱ نفر تا زمان گزارش، جان خود را از دست داده‌اند... ۳۴۶ نفر مجروح و ۲۰۰ دستگاه اتومبیل کاملاً منهدم شده‌اند. آمار اتومبیلهایی که قابل تعمیر هستند هنوز تهیه نشده است. بنا بر همین گزارش در روستاهای ساوه، دماوند، ورامین و همدان نیز سیل خساراتی به بار آورده است.

۸ مرداد (۳۰ ژوئیه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، بر اثر جاری شدن سیل در شهرستان خوانسار و حومه آن، تاکنون ۲۰ تن کشته و بیش از ۵۰ مجروح و تعدادی مفقودالثر شده‌اند. سیل در فریدن علاوه بر خسارتهایی که به کشاورزان و چند روستا وارد آورد، سبب مرگ ۲ تن شد. در فریدونشهر نیز بر اثر سیل چند نفر جان خود را از دست دادند و خسارتهایی نیز به مزارع و دامداری و محلهای مسکونی وارد آمد.

انبارها باز شد یا سازمان گوشت معجزه کرد؟ اینها را ما کجا بگوییم؟ به کی بگوییم؟ چه توجیهی مسئولین برای این مطلب دارند غیر از خراب کردن فرد سابق و وجهه دادن به فرد جدید است؟...»

۱۰ تیر (۱ ژوئیه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، چهار تن از نمایندگان مجلس رژیم (مهدی کروبی، عبدالله نوری، حسین هاشمیان و محمدعلی هادی) در نامه‌یی از خمینی سؤال کردند که آیا در دوره انتخاباتی که در پیش است، گروهها و جمعیهتهای مختلف سیاسی-مذهبی میتوانند از تهران یا قم برای شهرهای مختلف ایران، یا از هر نقطه برای نقاط دیگر، کاندیدا معرفی نمایند و آیا برای تبلیغات انتخاباتی از «وجوهات شرعیه و بیت‌المال و یا از اموال دولتی و عمومی که در اختیار نهادهای گوناگون است» میتوانند استفاده نمود؟ خمینی در پاسخ تأکید کرد که «هیچ فرد و گروه و نهاد و سازمان و حزب و دفتر و تجمعی نمیتواند در حوزه انتخابات دیگران دخالت نماید و برای غیر حوزه خود فرد یا افرادی را کاندیدا نموده و برای آنان تبلیغ نماید. در شرایط کنونی اینجانب به هیچ وجه و به هیچ کس اجازه نمیدهم تا از سهم مبارک امام(ع) و یا از اموال دولت و اموال عمومی خرج انتخابات کنند» خمینی در پایان یادآور شده است «انشاءالله نظرم را در این مورد بعداً اعلام خواهم کرد».

* فاضل همدانی، نماینده کیوتراهنک در مجلس خمینی، گفت: «یکی از مشکلات بزرگ جامعه ما باندسازی و جایگزین شدن روابط به جای ضوابط است... متأسفانه با گذشت زمان این حرکت انحرافی و خطرناک بیشتر میشود... شنیده‌ایم که در

رسالت خزعلی در دیدار با «روحانیان و فضلا» ی اصفهان گفت: «این اعجازی که الان در دنیا نسبت به ایران می‌بینید به خاطر امام صادق علیه‌السلام است و نمونه بارز آن اعمال نفوذ شورای نگهبان بر قوانین مصوبه مجلس است که معیار آن نظر امام صادق است. دیگر نگوید شورای نگهبان پشتیبان مستضعفان نیست یا شورای نگهبان نمی‌گذارد. شما خام هستید. ما نیستیم که نمی‌گذاریم، امام صادق است که نمی‌گذارد!».

۸ تیر (۲۹ ژوئن ۸۷): به نوشته رسالت، طبسی، نماینده خمینی در مشهد، در جلسه تودیع کویایی، استاندار برکنار شده مشهد، گفت: «در چند دیداری که من با امام داشتم... امام فرمودند من از تو خواهش می‌کنم، از شما خواهش می‌کنم، برای خدا تحمل کنید». طبسی گفت «بنده احساس می‌کنم یک جریان فکری که به قانون و نظم و ضوابط و مقررات و ثبات سیستم و نظام معتقد نیست و دل به روحانیت ندارد، مشغول فعالیت است. این را من احساس می‌کنم در همه جا هم حضور دارد»...

* به نوشته رسالت فردوسی‌پور، نماینده مشهد در مجلس رژیم، گفت: «... تذکر ما نسبت به آینده این است که در اسرع وقت استاندار مکتبی و انقلابی در خط امام منصوب شود و عامل نفاق هر چه زودتر از استان طرد گردد و مسئولین بدانند که مردم می‌دانند وارد کردن هشت تریلر گوشت همزمان با آمدن آقای طباطبایی سرپرست جدید استانداری به معنای حل مشکل گوشت نیست، سه ماه مردم را در مضیقه قرار دادند... مشکل گوشت را به وجود آوردند. با آمدن آقای طباطبایی هشت تریلی گوشت وارد شد. این حل مشکل گوشت است، یا در

۱۵ مرداد (۶ اوت ۸۷): رادیو بی.بی.سی گفت: اکنون روشن شده است که در سیلی که اخیراً در تهران آمد ۵۰۰ تن کشته و هزاران نفر مجروح شده‌اند و مطبوعات ایران می‌گویند ۲۰۰۰ نفر نیز مفقودالثر شده‌اند.

تضادهای درونی رژیم

۲ تیر (۲۳ ژوئن ۸۷): روزنامه رسالت اعتراض‌نامه ائمه جمعه استان خراسان به وزارت کشور را به خاطر عزل و نصب برخی از فرمانداران و بخشداران، بدون نظرخواهی از ائمه جمعه کلیشه کرده است. در این نامه آمده است «... با توجه به این که ائمه جمعه، نمایندگان حضرت امام و محور وحدت منطقه بوده... این نظرخواهی و هماهنگی به نفع انقلاب... و مانع دلسردی و اختلاف امت حزب‌الله خواهد بود. در غیر این صورت... زمینه عدم همکاری ائمه جمعه استان خراسان را با فرمانداران و بخشداران فراهم نموده‌اید».

۳ تیر (۲۴ ژوئن ۸۷): به نوشته روزنامه جمهوری اسلامی، قاضی‌زاده، در مجلس رژیم، ضمن تشکر از انتصاب سرپرست جدید استانداری خراسان، گفت: «باید سیاستهای دولت خدمتگزار در خراسان هم به کار گرفته شود و گروهی غوغاگر که در مقابل اجرای سیاستهای دولت و احکام وزارت کشور گستاخی کرده و مسئولین متعهد استان و ائمه جمعه محترم را نسبت به عملکرد وزیر کشور بدبین می‌کنند، به مردم معرفی و تحت تعقیب قانونی قرار گیرند».

۶ تیر (۲۷ ژوئن ۸۷): به نوشته

ماه رمضان گذشته چه سفره‌های رنگین و سنگینی گسترده به وجود آمد و در کنار افطاریه‌ها، چگونه سهمیه‌ها مانند گوشت قربانی تقسیم می‌شد. اگر لازم باشد به موقع از روی قسمتی از این باندبازیه‌ها پرده برداشته خواهد شد.

* به نوشته رسالت، میرابوالفضل موسوی تبریزی، نماینده تبریز در مجلس رژیم، ضمن انتقاد از عملکرد دولت و با اشاره به تلاشهایی که برای تضعیف شورای نگهبان شده بود، گفت: «... فقهای محترم شورای نگهبان را با این جو نامساعدی که ایجاد کرده بودند، حضرت امام عالم و عاقد دوباره منصوب فرمودند و تضعیف آن مثل تضعیف دولت حرام و تقویت آن واجب است».

۱۱ تیر (۲ ژوئیه ۸۷): خوانساری، امام جمعه اراک، در مصاحبه با رسالت در مورد برداشت نادرست از فقه و «تحریرالوسیله» گفت: «آقا هنوز الفبای فقه را نمی‌داند، آن وقت اشکال می‌کند به شورای نگهبان! می‌گوید اینها حامی فتوادل هستند! حامی سرمایه‌دار هستند! کجای اسلام داریم سرمایه‌دار و فتوادل؟ بگویید ما دنبال اهداف خود هستیم... می‌گویند انقلاب را به کتاب تحریرالوسیله ادامه نمی‌دهیم. می‌فهمی چه حرفی می‌زنی؟... مقصود این است که بعضی از کسانی که می‌خواهند منافگیری کنند یا نمی‌توانند بگویند که ما بیرو منافقین هستیم، از این راه پیش می‌آیند. اسمشان را می‌گذارند حزب‌الله... به ظاهر برای دفاع از انقلاب سخن می‌گویند اما با حرفهایشان ریشه انقلاب و اسلام را از بن می‌کنند».

صدور تروریسم و پیامدهای رویداد خونین مکه

۱۷ تیر (۸ ژوئیه ۸۷): به گزارش خبرگزاری فرانسه، پلیس پاکستان اعلام کرد که روز چهارشنبه (امروز) دو حمله به مخالفین رژیم ایران در پاکستان ۳ کشته و ۱۸ مجروح در کویت و کراچی به جای گذاشته است. حمله‌ها با موشک‌انداز آر.بی.جی، نارنجک و اسلحه‌های اتوماتیک به ۵ خانه، که پناهگاه ایرانیان ضدخمینی بود، بین ساعت ۴ و ۵ صبح به وقت محلی صورت گرفته است. یکی از خانه‌های هدف قرار گرفته در جنوب کراچی به کلی منهدم شده است.

۱۹ تیر (۱۰ ژوئیه ۸۷): رادیو رژیم گزارش داد «براساس گزارشهای رسیده از خبرگزاریها در بامداد روز چهارشنبه گذشته، مقرهای تشکیلاتی منافقین در شهرهای کراچی و کویت پاکستان مورد حمله عده‌بی‌ناشناس واقع شد و بنا بر اظهار علنی و اعترافات ضمنی سازمان منافقین... شدت حمله و ضربات وارده به طوری سهمگین و گسترده بوده است که کلیه مقرهای مورد هجوم تخریب شده است. آمار کشته و زخمیهای منافقین بیش از ۱۰۰ تن برآورد می‌شود».

۲ مرداد (۲۴ ژوئیه ۸۷): به نوشته روزنامه پاکستانی شرق، ۵ نفر از ایرانیانی که در حمله به «مخالفان دولت ایران» شرکت داشتند، پس از اعتراف به جرم خود در دادگاه به زندان منطقه‌ای فرستاده شدند. اعترافات همه آنان یکسان بود. آنها

سه ماه پیش با گذرنامه جعلی افغانی به کویت آمده و خانه‌یی در آن جا اجاره کرده بودند. نام عملیاتی که این گروه بدان مبادرت کرد، «جنگ علیه منافقین» بوده است.

۳ مرداد (۲۵ ژوئیه ۸۷): به گزارش بی.بی.سی، دو نفر لبنانی از بین ۵ نفری که چند روز پیش در پاریس دستگیر شده بودند، رسماً به دست داشتن در بمب‌گذاریهای سال پیش متهم شده‌اند. مقامهای فرانسوی می‌گویند یکی از آنان، به نام محمد موسوی، قبلاً برای وحید گرجی کار می‌کرده است.

۵ مرداد (۲۷ ژوئیه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، محسن رضایی و گروهی از فرماندهان و پرسنل سپاه پاسداران صبح امروز در جماران با خمینی دیدار کردند. در این دیدار محسن رضایی گفت که ما آمده‌ایم آمادگی خود را برای به اهتزاز درآوردن پرچم جمهوری اسلامی در سراسر دنیا عرض بکنیم. خمینی در پاسخ به اظهارات محسن رضایی گفت: «من همیشه دعاگوی شما هستم... البته می‌دانید که زمینه سقوط کفر را خدا دارد فراهم می‌کند». خمینی ضمن تأکید بر این که «هر تیری که رها می‌کنید، به دست شما خدای تبارک و تعالی کار انجام می‌دهد»، از پاسداران «تقاضا» کرد وحدت و اخلاص خود را حفظ کنند.

۶ مرداد (۲۸ ژوئیه ۸۷): خمینی در پیام بسیار طولانی خود برای زائران حج، به مسائل گوناگون داخلی و بین‌المللی پرداخت و به ویژه ادامه جنگ را مورد تأکید قرار داد. خمینی در این پیام، گفت: «من خون و جان ناقابل خویش را برای ادای واجب حق و

فریضه دفاع از مسلمانان آماده نموده‌ام و در انتظار فوز عظیم شهادتم و قدرتها و ابرقدرتها و نوکران آنان مطمئن باشند اگر خمینی یکه و تنها هم بماند، به راه خود که راه مبارزه با کفر و ظلم و شرک و بت‌پرستی است ادامه می‌دهد و به یاری خدا در کنار بسیجیان جهان اسلام... خواب راحت را از دیدگان جهانخواران و سرسپردگان، که به ستم و ظلم خویشان اصرار می‌نمایند، سلب خواهد کرد». در قسمت دیگری از پیام خمینی آمده است «من با اطمینان می‌گویم که اسلام ابرقدرتها را به خاک مذلت می‌نشاند. اسلام موانع بزرگ داخل و خارج محدوده خود را یکی پس از دیگری بر طرف و سنگرهای کلیدی جهان را فتح خواهد کرد... من به تمام جهان با قاطعیت اعلام می‌کنم که اگر جهانخواران بخواهند در برابر این موضوع بایستند، ما هم در مقابل همه دنیای آنان خواهیم ایستاد و تا نابودی تمام آنان از پای نخواهیم نشست. یا همه آزاد می‌شویم و یا به آزادی بزرگتری که شهادت است می‌رسیم». خمینی با انتقاد شدید از تلاشهایی که برای پایان دادن به جنگ می‌شود، گفت: «کدام انسان عاقلی است که با وجود همه شرایط مناسب و مقدمات لازم و فداکردن هزاران قربانی بزرگ از نبرد با دشمن رو به احتضار مکتب و جامعه و کشور خود چشم‌پوشی نموده و به او مهلت و توان دوباره دهد... امروز بدون شک سرنوشت همه امتها و کشورهای اسلامی به سرنوشت ما در جنگ گره خورده است. جمهوری اسلامی ایران در مرحله‌یی است که پیروزی آن به حساب پیروزی همه مسلمانان و خدای نخواستہ شکست آن به ناکامی و شکست و تحقیر همه مؤمنان، می‌انجامد و رهاکردن یک ملت و یک کشور و یک مکتب بزرگ در نیمه راه پیروزی، خیانت به آرمان بشریت و

رسول خداست. لذا تب جنگ در کشور ما جز به سقوط صدام فرو نخواهد نشست». خمینی در زمینه مسائل داخلی تأکید کرد که افراد مرفه و کسانی که «در خانه‌های مجلل و بی‌درد آرمیده‌اند» نباید به مسئولیتهای کلیدی تکیه کنند. خمینی توصیه کرد که «ارائه طرحها و اصولاً تبیین جهت‌گیری اقتصاد اسلام در راستای حفظ منافع محرومین و گسترش مشارکت عمومی آنان و مبارزه اسلام با زراندوزان، بزرگترین هدیه و بشارت آزادی انسان از فقر و تهیدستی به شمار می‌رود». خمینی در پایان پیام خود یک بار دیگر «دولت خدمتگزار» را تأیید کرد.

۷ مرداد (۲۹ ژوئیه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، به دنبال صدور پیام خمینی به زائران حج، سپاه پاسداران با انتشار اطلاعیه‌یی تحت عنوان «لبیک یا امام» اعلام کرد آماده است «تحت لوای پرچم اسلام و رعایت فرماندهی امام تا سرحد شهادت، اعتلای کلمه توحید و فتح سنگرهای کلیدی سراسر جهان را سرلوحه مبارزه بی‌امان خویش با استکبار جهانی قرار دهد».

۸ مرداد (۳۰ ژوئیه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، فرمانده سپاه پاسداران پیامی برای خمینی فرستاد. در این پیام آمده است: «... سپاه وفادار به شما در بین بسیجیان تمامی بلاد اسلامی از عراق و لبنان و افغانستان گرفته تا آفریقای سیاه، به تشکل هسته‌های مقاومت حزب‌الله پرداخته و جوانان برومند عاشقانه و با شتاب به سوی مبارزه با ستم و ظلم می‌شتابند».

* به گزارش رادیو رژیم، واحد بسیج مستضعفین سپاه پاسداران در پاسخ به پیام خمینی اعلام کرد «... ما ... الهام گرفته

از رهنمودهای شما، با الحاق به دیگر بسیجیان کشورهای اسلامی و تشکیل ارتش ۱۰۰ میلیونی... در مقابل تمامی دنیای استکبار خواهیم ایستاد».

* به گزارش رادیو رژیم، در آستانه برگزاری راهپیمایی «برائت از مشرکین»، وزیر حج و اوقاف عربستان سعودی با مهدی کروبی، نماینده خمینی و سرپرست حجاج ایرانی، دیدار کرد و پیام شفاهی ملک‌فهد را به وی ابلاغ نمود. کروبی در این دیدار گفت: به سود عربستان است که در برگزاری هر چه با شکوهر این راهپیمایی همکاریهای لازم را به عمل آورد. کروبی به وزیر حج عربستان سعودی «گوشزد و تأکید کرد در صورت ایجاد اخلاص و بی‌نظمی مسئولیت آن کاملاً به عهده دولت عربستان است».

۱۰ مرداد (۱ اوت ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، جلسه هیأت دولت خمینی امروز با شرکت رؤسای سه قوه تشکیل شد تا مسأله زد و خورد حجاج ایرانی با پلیس سعودی را که طی آن عده‌یی کشته و زخمی شده‌اند، بررسی کند.

* به گزارش رویتر وزیر اطلاعات عربستان در مورد واقعه مکه گفت: دولت سعودی از دیپلماتهای عرب و اسلامی دعوت می‌کند که ویدئوی این جریان را ببینند که نشان می‌دهد چگونه تظاهرکنندگان مسئول این کشتار بودند. خبرگزاری رسمی عربستان قبلاً گفته بود پلیس وقتی دخالت نمود که ایرانیها شروع به آتش زدن ماشینها و حمله به افرادی که در آن نزدیکی ایستاده بودند، کردند.

* به گزارش رادیو رژیم کروبی در

مورد چگونگی رویداد مکه گفت: «... راهپیمایی آغاز گردید. ابتدا به صورت بسیار آرام انجام گرفت، اما کمی بعد پلیس از جلو و عقب مقابل راهپیمایان را سد کرد و بعد با چوبهای تراشیده، که از قبل آماده شده بود، به صفوف حجاج حمله کردند. مردم هیچ گریزی نداشتند. بعد از آن به این هم اکتفا نکردند و مردم بی‌دفاع را گلوله‌باران کرده و تعداد زیادی را به وسیله گاز خفه‌کننده به شهادت رساندند». کروبی مدعی شد که پلیس سعودی از قبل به قصد رویارویی برنامه‌ریزی کرده بود. وی گفت «کامیونهای حامل چوبهای تراشیده در کنار خیابان مستقر شده بود و ایادی آل‌سعود در ساختمانهای بلند مشرف بر حجاج مستقر بودند و سنگ و شیشه از قبل برای حمله به مردم آماده شده بود».

* خامنه‌ای در مصاحبه با رادیو رژیم در مورد رویداد مکه گفت: «حمله به حجاج ایرانی از پیش سازماندهی شده بود و به طور ناگهانی صورت گرفت». او گفت: «تعداد اجساد که در اختیار بعثه حضرت امام در مکه هست، نزدیک به ۶۰ نفره، لکن غیر از اینها هم عده‌یی شهید شده‌اند که از تعداد دقیق‌شون اطلاعی نداریم هنوز، جمعی هم مجروح شده‌اند...» خامنه‌ای گفت دولت سه روز عزای عمومی اعلام کرده و فردا نیز یک راهپیمایی عمومی و سراسری انجام خواهد شد.

* به گزارش رادیو رژیم، نخست‌وزیر خمینی در پیامی به مناسبت وقایع مکه، از جمله گفت: «... دولت جمهوری اسلامی ایران، با ابراز خشم شدید خویش از این وقاحت تاریخی ایادی آمریکا، اعلام می‌کند که بانیان این جنایت عظیم

بهای گزافی برای آن خواهند پرداخت. دولت جمهوری اسلامی ایران به خونخواهی رادمردان و شیرزنان کشورمان در حریم امن خانه خدا، به نوبه خویش از تمام امکانات خود استفاده خواهد کرد». نخست‌وزیر رژیم در این پیام فردا را تعطیل عمومی اعلام کرد.

* رادیو رژیم اعلام کرد که سفارت عربستان، پیش از ظهر امروز، «علی‌رغم اقدامات امنیتی شدید» به اشغال «مردم خشمگین تهران» در آمد. این تظاهرات با مداخله پلیس و نیروهای انتظامی و بیرون راندن تظاهرکنندگان از محوطه داخل سفارت خاتمه یافت و هم اینک سفارت عربستان سعودی در تهران تحت کنترل نیروهای انتظامی قرار دارد.

* به گزارش رادیو رژیم «مردم تهران» ساعت ۱۱ صبح امروز نیز به نشانه اعتراض به همکاری رژیم کویت با عربستان سعودی، سفارت کویت در تهران را به تصرف خود در آوردند. هنگام هجوم تظاهرکنندگان به سفارت کویت، به جز سفیر این کشور در تهران، بقیه کارکنان در محل سفارت حضور داشتند که «نیروهای انتظامی آنان را به نقاط امن منتقل کردند».

* بشارتی قائم‌مقام وزارت خارجه در مصاحبه‌یی با رادیو رژیم، در مورد اشغال سفارتخانه‌های عربستان و کویت گفت: «طبیعی است که کشتار مردم بیگناه در مکه نمی‌تواند از نظر کشور ما بلاجواب بماند و حتماً ما به شکل مقتضی درس تلخی به سعودی خواهیم داد که از این کرده‌شان پشیمان شوند. اما با توجه به این که پذیرفته‌ایم کنوانسیون وبن را و امنیت

دیپلماتهای خارجی را، این کارها کار مناسب و مفیدی نیست، چرا که هم سفارتهای ما بی دفاع می ماند و هم این که شاید خدای نخواستہ ممکن است انحرافی باشد که بخواهند اخبار تظاهرات عظیم حجاج... را تحت الشعاع قرار بدهند و آن را کم رنگ کنند».

۱۱ مرداد (۲ اوت ۸۷): به گزارش خبرگزاریها، تلویزیون عربستان سعودی شب گذشته اعلام کرد که در رویداد خونین مکه جمعاً ۴۰۲ نفر کشته و ۶۵۰ نفر زخمی شده اند. بنا بر همین آمار ۸۵ تن از کشته شدگان از نیروهای انتظامی سعودی، ۴۲ تن از زائران کشورهای خارجی و ۲۷۵ نفر از زائران ایرانی بوده اند. از زخمیها ۳۰۳ تن ایرانی، ۲۰۱ نفر از زائران دیگر کشورها و ۱۴۵ تن از اتباع سعودی بوده اند. روزنامه کیهان در این مورد نوشت که تاکنون بیش از ۳۵۰ نفر کشته و بیش از دو هزار تن مجروح و مفقودالاثر شده اند.

* به گزارش رادیو رژیم، سرپرست امور حج و زیارت، ضمن ارائه آماری از مجروحان و اعلام اسامی چند نفر از کشته شدگان در جریانات مکه، گفت تعداد ۶۰۰ نفر مفقودالاثر هستند. وی تعداد کل مجروحان را ۴۵۰۰ نفر ذکر کرد که بیشتر آنان سربایی مداوا شده اند. او گفت در حال حاضر حدود ۲۵۰ نفر در بیمارستانهای عربستان بستری هستند.

* به گزارش خبرنگار رادیو رژیم از مکه، شب گذشته تلویزیون عربستان یک گزارش مصور ۱۵ دقیقه ای از رویدادهای خونین مکه پخش کرد که این خبرنگار آن را «تحریف شده» و وسیله ای برای «فریب

افکار عمومی و تهییج مردم عربستان علیه زائران ایرانی» دانست.

* به گزارش رادیو رژیم، رفسنجانی در سخنرانی خود در برابر راهپیمایان گفت: «ما، به عنوان سربازان خدا و به عنوان کسانی که مجری احکام خدا هستیم، خودمان را موظف می دانیم که انتقام خون این شهیدان را از آمریکا و حکام سعودی بگیریم». او گفت: «انتقام خون این شهدا این است که ریشه حکام سعودی از منطقه کنده شود و انتقام این خونهای مقدس این است که حرمین شریفین و بقیع مقدس از لوث وجود وهابیه های شرور و خبیث پاک شود و ثروتهای عظیم دنیای اسلام که در زیر خاکهای جزیره العرب خوابیده است، از این جنایتکاران گرفته شود و در جهت عظمت اسلام و مبارزه با کفر و استکبار جهانی مصرف شود».

* به گزارش رادیو رژیم دولت عربستان سعودی از ورود هیأت اعزامی رژیم به عربستان ممانعت کرد و این هیأت ناچار به تهران بازگشت.

۱۲ مرداد (۳ اوت ۸۷): خمینی در پاسخ پیام کروی در مورد رویدادهای مکه، رهبران عربستان را «اجیر آمریکا و خائنین به حرمین شریفین» خواند. او گفت: «اگر هزاران مبلغ و روحانی را به اقطار عالم می فرستادیم تا مرز واقعی بین اسلام راستین و اسلام آمریکایی و فرق بین حکومت عدل و حکومت سرسپردگان مدعی حمایت از اسلام را مشخص کنیم، به صورتی چنین زیبا نمی توانستیم».

۱۵ مرداد (۶ اوت ۸۷): به گزارش

رادیو رژیم، شیخ الاسلام، فرستاده ویژه خامنه ای به چند کشور منطقه دیشب در ابوظبی با شیخ زائد، رئیس دولت امارات متحده، ملاقات کرد و پیام خامنه ای را در مورد وقایع مکه به وی تسلیم نمود.

* به گزارش رادیو رژیم، سخنگوی وزارت خارجه رژیم گفت: «نیروهای سعودی از چند روز پیش سفارت و کنسولگری جمهوری اسلامی ایران در ریاض و جده را به محاصره شدید در آورده اند» وی تهدید کرد که اگر این محاصره ادامه یابد رژیم شدیداً با آن مقابله خواهد کرد.

* به گزارش رادیو رژیم، سخنگوی وزارت خارجه رژیم گفت: «نیروهای سعودی از چند روز پیش سفارت و کنسولگری جمهوری اسلامی ایران در ریاض و جده را به محاصره شدید در آورده اند» وی تهدید کرد که اگر این محاصره ادامه یابد رژیم شدیداً با آن مقابله خواهد کرد.

* به گزارش رادیو رژیم، میرسلیم، مشاور عالی خامنه ای، که در رأس هیأتی به پاکستان و ترکیه سفر کرده بود، به تهران بازگشت. میرسلیم در تشریح اهداف سفر خود گفت: «سعی شد مظلومیت مسلمانان ایرانی در مراسم حج و برگزاری راهپیمایی براثت از مشرکین تشریح شود و مسائلی که مقامات سعودی سعی کرده بودند مخفی و مکتوم بماند آشکار گردد».

۲۱ مرداد (۱۲ اوت ۸۷): به گزارش صدای آمریکا «شاهزاده سعود الفیصل، وزیر امور خارجه عربستان سعودی، می گوید وضع سلامت یک دیپلمات آن کشور که در ایران بازداشت شده، خوب نیست و دولت او از رژیم اسلامی خواسته است آن دیپلمات را آزاد سازد». قبلاً گزارشها حاکی از آن بود که در جریان اشغال سفارت عربستان در تهران چهار تن از کارکنان سفارت توسط مهاجمان ربوده شده اند که یکی از آنان علاوه بر ضرب و شتم شدید از بالای ساختمان به پایین پرتاب شده بود.

* به گزارش رادیو رژیم، دولت عربستان از مهدی کروی خواسته است که حداکثر تا فردا عربستان را ترک کند. بنا بر همین گزارش، سرکنسولگری رژیم در جده نیز - که مهدی کروی در آن جا اقامت

دارد- به محاصره کامل نیروهای مسلح سعودی در آمده است و از رفت و آمد افراد به آن جا جلوگیری می شود.

۲۷ مرداد (۱۸ اوت ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، یکی از کارمندان دیپلمات سفارت سعودی در تهران که در بیمارستان بستری بود، به علت اصرار دولت عربستان در انتقال وی به کشور خود، از بخش مراقبتهای ویژه بیمارستان خارج و به فرودگاه انتقال یافت، ولی بر اثر وخیم شدن حالش، به بیمارستان باز گردانده شد. اما تلاش پزشکان برای مداوای او مؤثر واقع نشد و وی درگذشت. این دیپلمات ساعدالحامدی نام داشت که در جریان اشغال سفارت عربستان در تهران زخمی شده بود.

۳۰ مرداد (۲۱ اوت ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، رفسنجانی در نماز جمعه، با اشاره به رویداد مکه، گفت: «رژیم آل سعود ریشه خودش را با این کار زده است. امروز لازم نیست جمهوری اسلامی ایران انتقام بگیرد، صدها هزار جوان در دنیا از این واقعه خشمگین هستند و انتقام خواهند گرفت».

روابط خارجی رژیم

۵ تیر (۲۶ ژوئن ۸۷): به گزارش رادیو بی بی سی، وزیر خارجه انگلستان در مجلس عوام این کشور گفت که دولت خواستار ایجاد روابط سازنده و بلندمدت با ایران است.

۷ تیر (۲۸ ژوئن ۸۷): به گزارش خبرگزاری فرانسه، جمهوری اسلامی موریتانی اعلام کرد که به علت مخالفت رژیم

ایران با هر نوع تلاش برای رسیدن به صلح از راه مذاکره، تصمیم گرفته است، روابط خود را با رژیم خمینی قطع کند.

* به گزارش رادیو رژیم، به دعوت رفسنجانی، کارلوس نیرس، رئیس مجلس نیکاراگوئه، وارد تهران شد.

۸ تیر (۲۹ ژوئن ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، وزیر دارایی یوگسلاوی شب گذشته در صدر یک هیأت بلندپایه اقتصادی- بازرگانی وارد تهران شد.

۹ تیر (۳۰ ژوئن ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، رئیس مجلس ملی نیکاراگوئه، دعوت رسمی دانیل اورتگا برای دیدار خامنه ای از نیکاراگوئه را به اطلاع خامنه ای رساند.

۱۰ تیر (۱ ژوئیه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، ولایتی در اتریش با کورت والدهایم، رئیس جمهوری این کشور، دیدار و گفتگو کرد.

* به گزارش رادیو رژیم، صبح امروز ۱۳ تن از دیپلماتها و کارکنان سفارت رژیم در انگلستان همراه با خانواده هاشان وارد ایران شدند، تنها یک دیپلمات در سفارت رژیم در انگلستان باقی خواهد ماند.

* به گزارش رادیو رژیم، ولایتی به همراه رئیس کمیسیون سیاست خارجی مجلس و معاون پارلمانی وزارت خارجه رژیم، با رئیس مجلس ملی اتریش دیدار کردند.

۱۱ تیر (۲ ژوئیه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، ولایتی که برای دیدار کوتاهی

به رم رفته است، در ملاقاتی با وزیر امور خارجه ایتالیا مواضع رژیم در قبال تحولات جاری خلیج فارس را تشریح کرد.

* به گزارش رادیو رژیم، بین ایران و یوگسلاوی یادداشت تفاهمی در زمینه همکاریهای اقتصادی، بازرگانی و نفتی، دیروز در تهران به امضا رسید.

* دولت فرانسه به خاطر محاصره سفارت آن کشور در تهران به رژیم اعتراض کرد.

۱۲ تیر (۳ ژوئیه ۸۷): وزارت خارجه فرانسه اعلام کرد که وحید گرجی، یکی از اعضای سفارت ایران در پاریس که بازپرس او را در رابطه با عملیات تروریستی سال گذشته در پاریس برای بازجویی احضار کرده، موظف است که در جلسه بازپرسی حاضر شود. وحید گرجی از مصونیت دیپلماتیک برخوردار نیست.

۱۴ تیر (۵ ژوئیه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، ویشنفسکی، وزیر صنایع جمهوری دموکراتیک آلمان، بامداد امروز در رأس یک هیأت اقتصادی وارد تهران شد.

۱۵ تیر (۶ ژوئیه ۸۷): رادیو رژیم گزارش داد که در پی سوء قصد به یکی از دیپلماتهای ایرانی در مادرید، سفیر اسپانیا در تهران به وزارت خارجه احضار شد. دیپلمات مجروح شده سفارت رژیم رئیسی نام دارد که دبیر دوم سفارت و کنسول رژیم در مادرید است.

۱۶ تیر (۷ ژوئیه ۸۷): ژاک شیراک، نخست وزیر فرانسه، گفت از آن جا که فرانسه

پیرو قوانین بین المللی است به نیروهای پلیس خود دستور حمله به ساختمان سفارت را نخواهد داد، ولی راههای دیگری باقی مانده است از جمله قطع روابط دیپلماتیک. شیراک تأکید کرده است که مصونیت دیپلماتیک به وحید گرجی تعلق نمی گیرد. * به گزارش رادیو رژیم در یادداشت تفاهمی که عصر دیروز بین ویشنفسکی، وزیر صنایع شیمیایی جمهوری دموکراتیک آلمان، شافعی، وزیر صنایع رژیم، به امضا رسید، حجم مبادلات دو طرف ۳۰۰ میلیون دلار پیش بینی شده است که سهم هر طرف ۱۵۰ میلیون دلار خواهد بود.

۱۷ تیر (۸ ژوئیه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، ناصر حیرانی نویری، سفیر رژیم در مسکو، دیروز پیام میرحسین موسوی را تسلیم نیکلای ریشکف، نخست وزیر آن کشور کرد.

۱۸ تیر (۹ ژوئیه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، عبدالستار، قائم مقام وزارت امور خارجه پاکستان، امروز در گفتگو با خبرنگاران گفت: پاکستان دارای روابط بسیار حسنه با جمهوری اسلامی ایران است و هیچ گروهی حق فعالیت علیه آن را در پاکستان ندارد.

۱۹ تیر (۱۰ ژوئیه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، در پی عذرخواهی رسمی اتحاد شوروی در خصوص ورود اشتباهی یک هواپیمای متعلق به آن کشور به خاک ایران و درخواست کمک از سوی دولت شوروی در جهت حل این مسأله، تمامی سرنشینان این هواپیما عصر امروز به سفارت شوروی در تهران تحویل داده شدند. این هواپیما در ۱۷ تیرماه در فرودگاه زابل به زمین نشسته

بود.

* به گزارش رادیو رژیم، وزیر امور خارجه چین با سفیر رژیم در پکن دیدار کرد.

۲۲ تیر (۱۳ ژوئیه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، فاروق‌الشرع، وزیر خارجه سوریه، که به تهران آمده است در دیدار با خامنه‌ای پیام حافظ اسد را تسلیم وی کرد. این دیدار سه ساعت به طول انجامید.

۲۳ تیر (۱۴ ژوئیه ۸۷): به گزارش رادیو بی.بی.سی، ترکیه بدون سر و صدا امکان داده است که حبیب‌الله شهشهانی رشتی، معاون کنسول رژیم در شهر ارضروم، ترکیه را ترک کند. وی به خاطر توزیع نشریاتی در دانشگاهها که در آنها به آتاتورک توهین شده بود، مورد اتهام قرار گرفت و اواخر ماه ژوئن دادستان نظامی ارضروم برای او تقاضای ۵ تا ۱۲ سال زندان کرد.

* به گزارش رادیو رژیم، کنسول فرانسه در تهران به اتهام فعالیتهای «جاسوسی علیه جمهوری اسلامی ایران، ارتباط با ضدانقلابیون فراری و فعالیت در شبکه‌های قاچاق و خارج ساختن اشیاء عتیقه و ارز به دادستانی انقلاب اسلامی» احضار شد.

۲۵ تیر (۱۶ ژوئیه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، وزارت خارجه رژیم با احضار کاردار فرانسه و ابلاغ یادداشت اعتراضیه‌یی به وی تأکید کرد: «در صورتی که موانع و تضییقات ایجاد شده در برابر سفارت جمهوری اسلامی ایران در پاریس ظرف ۲۲ ساعت بر طرف نشود و عاملین ضرب و شتم و

سرقت اسناد دیپلمات ایرانی تنبیه نشوند، ایران روابط خود را با فرانسه قطع خواهد کرد».

۲۶ تیر (۱۷ ژوئیه ۸۷): رادیو رژیم در اخبار ساعت ۸ شب گفت که سخنگوی وزارت خارجه اعلام کرد که به خاطر ادامه محاصره سفارت رژیم در پاریس، رژیم خمینی تصمیم به قطع روابط با فرانسه گرفته است. دولت فرانسه قبلاً، حدود ساعت ۲ بعدازظهر به وقت تهران، تصمیم خود را مبنی بر قطع رابطه با رژیم اعلام کرده بود.

۲۸ تیر (۱۹ ژوئیه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، نخست‌وزیر گفت پاکستان به عنوان حافظ منافع رژیم در فرانسه معرفی شده است.

۲۹ تیر (۲۰ ژوئیه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، سفیران بلژیک، دانمارک و آلمان غربی امروز با بشارتی، قائم‌مقام وزارت خارجه، دیدار کردند. سفیر دانمارک، که کشورش ریاست جامعه اقتصادی اروپا را به عهده دارد، خواستار رفع محاصره سفارت فرانسه در تهران و آزادی رفت و آمد دیپلماتهای فرانسه شد.

۱ مرداد (۲۳ ژوئیه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، ولایتی برای دیدار رسمی از آلمان غربی امروز وارد بن شد و مورد استقبال آقای گنشر قرار گرفت. گروهی از سفیران مقیم بن، از جمله سفیران اتریش، عربستان سعودی، ترکیه، لیبی، پاکستان، عمان و سوریه نیز در محل اقامت ولایتی از هیأت رژیم دیدار کردند.

۲ مرداد (۲۴ ژوئیه ۸۷): به گزارش

رادیو رژیم، ولایتی در آلمان در مصاحبه‌یی گفت گرچه رژیم به کنوانسیون وین پایبند است ولی رعایت آن یک امر دوجانبه است. ولایتی افزود «دادگاه رفتن آقای توری، کنسول فرانسه در تهران، همچنان مطرح است».

* به گزارش رادیو رژیم، آقای گنشر، وزیر خارجه آلمان غربی، امروز علناً رژیم عراق را آغازکننده جنگ و به کارگیرنده بمبهای شیمیایی علیه ایران معرفی کرد.

* به گزارش رادیو رژیم، میرحسین موسوی گفت: امیدواریم عقلایی که در آمریکا وجود دارند از این ماجرا [برخورد کشتی کویتی با مین] عبرت گرفته و زودتر به تشنج‌آفرینیهای خود در خلیج فارس خاتمه دهند، زیرا این کشتی کویتی نیست که به مین برخورد کرده، بلکه حیثیت آمریکاست که در معرض انفجار مین است.

۳ مرداد (۲۵ ژوئیه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم سوماروگا، رئیس جدید سازمان بین‌المللی صلیب سرخ، دیروز در ژنو با ولایتی دیدار کرد.

۴ مرداد (۲۶ ژوئیه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، سفیر ترکیه ضمن دیدار با معیری، پیام شفاهی نخست‌وزیر ترکیه به میرحسین موسوی را به اطلاع وی رساند. وی همچنین گزارش یک روزنامه انگلیسی مبنی بر ورود نیروهای آمریکایی بیشتر به ترکیه را، برای شرکت در دخالت احتمالی آمریکا در منطقه خلیج فارس تکذیب کرد.

* به گزارش رادیو رژیم، بولدریف،

سفیر شوروی، عصر امروز با میرحسین موسوی دیدار کرد و پیام کتبی ریشکف، نخست‌وزیر شوروی، را تسلیم وی کرد. در این پیام بر همکاریهای درازمدت اقتصادی، به ویژه در زمینه نفت و گاز، بین دو کشور تأکید شده است.

۵ مرداد (۲۷ ژوئیه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، براساس مذاکرات و توافقهایی که به عمل آمده است، دولت پاکستان حفاظت منافع رژیم در فرانسه و دولت ایتالیا حفاظت منافع فرانسه در ایران را به عهده گرفته‌اند.

* رفسنجانی در مصاحبه‌یی با رادیو رژیم در مورد تحولات اخیر در روابط رژیم با فرانسه اظهار داشت که بحران اخیر را یک «جناح» در فرانسه به وجود آورده است. وی افزود که رژیم خواهان آن نیست که همه راهها بسته بشود.

۶ مرداد (۲۸ ژوئیه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، ولایتی که برای شرکت در هفتمین اجلاس کنفرانس توسعه و تجارت سازمان ملل متحد و کنفرانس خلع سلاح در ژنو به سر می‌برد، اعلام کرد که تصمیم دولت فرانسه در آماده‌باش دادن به ناو هواپیمابر کلمانسو، بیش از یک اقدام سیاسی تبلیغاتی نیست.

۸ مرداد (۳۰ ژوئیه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، کاندمیر، قائم‌مقام وزارت خارجه ترکیه، امروز با موسوی دیدار کرد و پیام کتبی نخست‌وزیر ترکیه را تسلیم وی نمود.

۱۱ مرداد (۲ اوت ۸۷): ژاک شیراک

در مصاحبه‌ی با کانال سوم تلویزیون فرانسه با اشاره به وقایع مکه گفت: «همه شما حادثه مکه را می‌دانید. کار این دولت [رژیم خمینی] خرابکاری در امور همه کشورهای است. نتیجه این اعمال آن است که روز به روز منزوی‌تر شوند و در همه جبهه‌ها شکست بخورند».

۱۲ مرداد (۳ اوت ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، ورونتسف، قائم مقام وزارت خارجه شوروی در دیدار با خامنه‌ای ضمن اظهار «تأسف عمیق خود از فاجعه دلخراش کشتار حجاج بیت‌الله الحرام توسط پلیس سعودی، مراتب احترام و سلام گرم آقای گرباچف و آقای گرمیکو و تأکید رهبری کشور متبوعش را برای گسترش هر چه بیشتر مناسبات فی‌مابین» به استحضار خامنه‌ای رساند. ورونتسف گفت موضع قاطع مسکو در مورد خلیج فارس، خارج شدن تمامی کشتیهای جنگی بیگانه از منطقه است. خامنه‌ای در پاسخ گفت: «... ما برای ایجاد تشنج در خلیج فارس پیشقدم نخواهیم شد، اما اگر آمریکا بخواهد آتش‌افروزی کند، ما مصمم هستیم که با قاطعیت پاسخ دهیم» خامنه‌ای با اشاره به قطعنامه شورای امنیت گفت: «مردم، در مرزهای خاکی جنگ را تا سقوط رژیم متجاوز عراق ادامه خواهند داد و این موضع قوی و مستدل ماست».

* به گزارش رادیو رژیم، ورونتسف در دیدار با ولایتی مراتب اعتراض شوروی را به حضور نیروهای آمریکا در خلیج فارس ابراز داشت. در این دیدار تأسیس خط لوله نفت و توسعه همکاریهای رژیم و شوروی در زمینه پولاد، نیرو و تصفیه نفت، پیشرفت مقدماتی کشتیرانی مشترک در دریای خزر، تأسیس خط آهنی که مرز ایران و شوروی را

به خلیج فارس متصل می‌کند و نیز در مورد سفر آتی وزیر خارجه شوروی به ایران گفتگو به عمل آمد.

* به گزارش رادیو رژیم، وزیر تجارت جمهوری خلق چین امروز با آقازاده، وزیر نفت رژیم، دیدار و گفتگو کرد. در این مذاکرات قرار شد تلاشهای جدیدی به منظور بهره‌گیری از همکاریهای جمهوری خلق چین برای فعالیتهای اکتشافی نفت آغاز شود.

۱۳ مرداد (۴ اوت ۸۷): به گزارش رادیو رژیم در دیدار میرحسین موسوی با ورونتسف قرار شد که برای بررسی طرح انتقال نفت ایران به دریای سیاه، کارشناسان دو کشور مذاکرات خود را در ماه آینده آغاز کنند.

۱۵ مرداد (۶ اوت ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، در پایان سومین اجلاس کمیسیون مشترک ایران و چین وزیران بازرگانی دو کشور یادداشت تفاهم امضا کردند. براساس این یادداشت، علاوه بر همکاریهای علمی و صنعتی، سالانه ۵۰۰ میلیون دلار کالا بین دو طرف مبادله خواهد شد. چین معادل ۱ میلیون تن نفت از ایران دریافت خواهد کرد که به ۱/۵ میلیون تن قابل افزایش است و به اندازه ۲۰ درصد حجم این نفت کالاهای غیرنفتی به چین فروخته خواهد شد.

۱۷ مرداد (۸ اوت ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، آقازاده وزیر نفت خمینی گفت: برای استفاده از خط لوله گاز ایران و شوروی، به منظور انتقال روزانه ۷۰۰ هزار بشکه نفت از ایران به دریای سیاه، مذاکراتی با شوروی انجام شده و قرار است تا قبل از

پایان ماه اوت (۹ شهریور) یک هیأت کارشناسی شوروی برای مذاکره و بررسی امکانات فنی مربوط به این برنامه وارد تهران شود.

۱۹ مرداد (۱۰ اوت ۸۷): به گزارش خبرگزاری فرانسه محمدجواد سالاری، سفیر رژیم در بن، امروز در یک کنفرانس مطبوعاتی گفت: «اخراج چند تبعه ایران از برلن غربی توسط مقامات متفقین (آمریکا، انگلستان و فرانسه) روابط بین ایران و آلمان فدرال را مخدوش می‌کند». وی گفت این اخراجها شامل دو نفر با رتبه دیپلماتیک و شش یا هفت نفر دیگر که در کنسولگری رژیم در برلن غربی کار می‌کنند، می‌شود. به گفته سالاری اینها به کنسولگری رژیم در هامبورگ منتقل خواهند شد. دو روز پیش، مقامهای ذیربط کشورهای فرانسه، انگلستان و آمریکا تصمیم گرفتند مأموران رژیم را از برلن اخراج کنند، زیرا گمان برده بودند که آنان در صدد طرح و اجرای برنامه‌های تروریستی هستند.

۲۵ مرداد (۱۶ اوت ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، حسین شیخ‌الاسلام، معاون وزارت خارجه رژیم، پس از دیدار از لیبی وارد الجزایر شد. وی حامل پیامی از طرف خامنه‌ای برای شاذلی بن جدید است.

* به گزارش رادیو رژیم ولایتی که به عمان سفر کرده است، در دیدار با سلطان قابوس پیام خامنه‌ای را به وی تسلیم کرد.

۲۹ مرداد (۲۰ اوت ۸۷): رفسنجانی در مصاحبه با تلویزیون ان.بی.سی آمریکا گفت اگر اسرائیل و کویت شیعیان زندانی را آزاد کنند، وی حاضر است

از نفوذ رژیم برای آزادی گروگانهای خارجی در لبنان استفاده کند. رفسنجانی با اشاره به این که آمریکا در مورد آزادی مسافران هواپیمای تی.دبلیو.ا. برای آزادی زندانیان شیعه به اسرائیل فشار آورد، گفت: «چرا آن را مجدداً تکرار نمی‌کنید؟» وی در پاسخ به این سؤال که: آیا شما پیشنهاد یک مبادله را می‌کنید؟ گفت: بله، رفسنجانی همچنین خواهان تحویل لوازم و وسایل نظامی خریداری شده در زمان شاه شد.

* به گزارش صدای آمریکا، ۵۲ تن از اعضای مجلس نمایندگان آمریکا در نامه‌یی به وزارت امور خارجه، خواستار تجدیدنظر در سیاستهای آمریکا در قبال ایران و جنبشهای مخالف رژیم شدند.

۳۰ مرداد (۲۱ اوت ۸۷): به گزارش صدای آمریکا، فیلیس اوکلی، سخنگوی وزارت خارجه آمریکا، در قبال پیشنهادات رفسنجانی در مورد آزادی گروگانهای خارجی در لبنان گفت: پاسخ ما به آقای رفسنجانی این است که معامله‌یی در کار نیست تجهیزات نظامی آزاد نخواهد شد، اسرائیل برای آزادی زندانیان زیر فشار قرار نخواهد گرفت و به کویت نیز برای آزادی زندانیان فشاری وارد نخواهد شد.

بسیج نیرو و خرید اسلحه قاچاق

۲ مرداد (۲۴ ژوئیه ۸۷): به گزارش صدای آمریکا طبق نوشته روزنامه نیویورک تایمز، موسوی اردبیلی قاچاق مواد مخدر و فروش آن برای تأمین هزینه‌های جنگی را به عهده دارد. براساس این

اطلاعات، که سازمان مجاهدین خلق آن را افشا کرده است، مواد مخدر با بسته‌های پستی سیاسی به سفارت رژیم در رم ارسال می‌گردد و از آن جا در دیگر کشورها توزیع می‌شود. مسئول توزیع این مواد مخدر شخصی به نام عزیز امیرانی، ملقب به حاج‌عزیز است، که گذرنامه‌یی از کشور ترکیه در اختیار دارد.

۱۰ مرداد (۱۱ اوت ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، ستاد کل نیروهای سه‌گانه سپاه پاسداران اعلام کرد که «از تاریخ سیزدهم تا پانزدهم ماه جاری، مانور بزرگ شهادت، اولین مانور نیروی دریایی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، با پشتیبانی نیروی هوایی و زمینی سپاه، تحت فرماندهی قرارگاه نوح، به مدت سه روز در آبهای خلیج فارس، تنگه هرمز و دریای عمان برگزار خواهد شد».

۱۲ مرداد (۳ اوت ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، ستاد کل نیروهای سه‌گانه پاسداران اطلاعیه‌یی در مورد برگزاری «مانور شهادت» صادر کرد. در این اطلاعیه از کلیه مراکز کشتیرانی و هواپیماهای نظامی و مسافربری خواسته شده است «که از ساعت ۲۴ امشب لغایت ۱۵ مرداد ۶۶، به مدت ۳ روز، از تردد دریایی و هوایی در منطقه آبهای جمهوری اسلامی ایران در خلیج فارس و دریای عمان جداً خودداری کنند».

* به گزارش یک شبکه تلویزیونی بریتانیا، پرونده چند شرکت انگلیسی که ظاهراً به‌رغم ممنوعیت فروش اسلحه به ایران، به این کار اقدام کرده‌اند تحت بررسی و تحقیق قرار دارد. این موضوع از سوی مقامات بریتانیایی تأیید شده است. حدود ۵۰ شرکت بریتانیایی تحریم فروش

اسلحه را نقض کرده‌اند.

۲۱ مرداد (۲۲ اوت ۸۷): هفته‌نامه «اوسمان دو ژودی» چاپ پاریس، در آخرین شماره خود نوشت که شرکت ملی باروت و مواد منفجره فرانسه [که تحت نظارت دولت کار می‌کند] به همراه یک شرکت ایتالیایی و یک شرکت سوئدی، بین سالهای ۸۱ تا ۸۴ در معامله قاچاقی شرکت داشته که ضمن آن اجازه فروش یک میلیون مین به ایران را داده است.

جنگ

۴ تیر (۲۵ ژوئن ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، نیروهای رژیم در ساعت ۲ بامداد عملیاتی را با نام نصر ۵ در منطقه سردشت آغاز کردند.

* به گزارش رادیو رژیم، اولین گروه از نیروهای اعزام بزرگ حافظان خلیج فارس وارد جزیره ابوموسی شدند.

۵ تیر (۲۶ ژوئن ۸۷): هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه گفت: غرب و شرق و ارتجاع دنیا و مردم آمریکا بدانند اگر یک گلوله در خلیج فارس از طرف آمریکا شلیک شود، شروع در اختیار آنهاست، اما پایانش دیگر در اختیار آنها نیست. رفسنجانی گفت، حساسترین مقاطع جنگ در دو سه ماه آینده خواهد بود.

* به گزارش رادیو رژیم، ۶ فروند از هواپیماهای عراق بعد از ظهر امروز در منطقه عملیاتی شمال پنجوین سرنگون شد و یکی از

خلبانان این هواپیماها به اسارت درآمد. به گزارش خبرگزاری فرانسه، عراق این ادعای رژیم را تکذیب کرد.

۶ تیر (۲۷ ژوئن ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، سپاه پاسداران اعلام کرد که یک پاتک نیروهای عراقی در منطقه عملیاتی نصر ۴ توسط نیروهای زمینی سپاه پاسداران دفع شد و نیروهای عراقی با تحمل بیش از ۵ هزار و ۶۰۰ تن کشته و زخمی و دهها نفر اسیر مجبور به عقب‌نشینی شدند.

۸ تیر (۲۹ ژوئن ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، نیروهای خمینی روز گذشته عملیات فتح ۷ را آغاز کردند و با ورود به شهر صیدصادق عراق ساختمانهای دولتی و تعدادی از پایگاههای نظامی و پادگانهای این شهر را تخریب کردند، بنا بر همین گزارش شهر حلبچه نیز به مدت هفت ساعت در کنترل نیروهای رژیم قرار داشته و چند پایگاه نظامی و انتظامی آن منهدم شده است.

۱۱ تیر (۲ ژوئیه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، قرارگاه خاتم‌الانبیا اعلام کرد که نیروهای رژیم در چهارمین مرحله از عملیات نصر ۴ در داخل خاک عراق، بیش از ۱۵۰۰ نفر از نیروهای عراق را کشته یا زخمی کرده‌اند.

* به گزارش رادیو بی.بی.سی، یک نفتکش ایرانی به نام دنا از طرف هواپیماهای جنگنده عراقی مورد حمله موشکی قرار گرفت. این حمله در کنار بندر بوشهر صورت گرفته است.

۱۸ تیر (۹ ژوئیه ۸۷): رادیو رژیم به نقل از آسوشیتدپرس گزارش داد که یک

قایق توپدار ایرانی، با شلیک موشکهای آر.بی.بی.جی، نفتکش بزرگ آمریکایی به نام پکنیک را در ۱۰۰ کیلومتری ترمینال نفتی الاحمدی کویت هدف قرار داد و در آن ایجاد حریق کرد.

* به گزارش رادیو رژیم، محسن رضایی در یک برنامه تلویزیونی گفت «ما از موشکهای غنیمت گرفته شده در عملیات فاو کپیبرداری کرده و با تغییراتی آنها را تولید و تکثیر کرده‌ایم». رضایی گفت «به زودی مانور شهادت در آبهای خلیج فارس و دریای عمان و تنگه هرمز از سوی مدافعان خلیج فارس انجام خواهد شد که طی آن تمام تاکتیکها، طرحها و حملات "شهادت طلبانه" قوای اسلام" به نمایش گذاشته خواهد شد».

۲۲ تیر (۱۳ ژوئیه ۸۷): به گزارش رادیو بی.بی.سی، یک کشتی حمل و نقل فرانسوی در خلیج فارس هدف آتش مسلسل و توپ قرار گرفته است. ناخدای کشتی گفت دو قایق توپدار ایرانی اوایل صبح امروز در نزدیکی ساحل عربستان سعودی به کشتی او حمله کردند.

۲۳ تیر (۱۴ ژوئیه ۸۷): به گزارش رادیو آمریکا، عراق اعلام کرد بامداد امروز طی عملیات جداگانه‌یی تأسیسات نفتی رخس و جزیره فارسی را مورد حمله قرار داده است. جزیره فارسی دوشنبه (روز پیش) نیز مورد بمباران قرار گرفت.

۲۵ تیر (۱۶ ژوئیه ۸۷): به گزارش رویتر، یک نفتکش بزرگ اسپانیایی در نزدیکی تنگه هرمز مورد حمله قرار گرفت و سوراخهای کوچکی در اثر آن در کشتی ایجاد شد. این حمله به نیروی دریایی سپاه

پاسداران نسبت داده شده است.

۲ مرداد (۲۴ ژوئیه ۸۷):
رفسنجانی در نماز جمعه گفت: «به خاطر گستاخی کویت و آمریکا سیاست جدیدی اتخاذ کرده‌ایم. اگر تا به امروز عراق چاههای نفت و مراکز و تأسیسات ما را می‌زد ما مقابل به مثل نمی‌کردیم. لیکن این بار تصمیم جنگی جمهوری اسلامی این است که اگر به چاهها، مراکز و تأسیسات ما حمله شود، ما نیز تأسیسات و مراکز شرکای عراق را مورد حمله قرار خواهیم داد. این هدیه‌ی است که آمریکا به کشورهای جنوب خلیج فارس داد».

* به گزارش خبرگزاریها، یکی از دو کشتی کویتی که با پرچم و اسکورت آمریکا در خلیج فارس به سوی کویت در حرکت بود، امروز در ۱۲۰ مایلی کویت با مین برخورد کرد و آسیب دید.

۴ مرداد (۲۶ ژوئیه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم تاکنون بیش از چهار هزار نفر از نیروهای عراق در تلاش برای تصرف دو ارتفاع استراتژیک در منطقه سومار، کشته و مجروح شده‌اند.

۵ مرداد (۲۷ ژوئیه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، خامنه‌ای در پایان دهمین جلسه شورای پشتیبانی جنگ گفت که یکی از مسائل مهم مطرح شده در جلسه مذکور طرح جدید سپاه به نام «به سوی کربلای دوم» است. در این طرح تکیه اصلی بر فعال کردن ستادهای پشتیبانی برای جذب و آموزش نیرو می‌باشد.

۱۱ مرداد (۲ اوت ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، نیروی زمینی ارتش خمینی در

منطقه عملیاتی میمک، عملیات نصر ۶ را آغاز کرد و ارتفاع ۶۲۰ معروف به شهدا، و ارتفاعات ۶۱۰ و ۵۹۰ را به تصرف خود در آورد. به ادعای رژیم در این عملیات از نیروهای عراق ۳۵۰۰ نفر کشته و هزاران نفر زخمی شده‌اند و ۲ فروند هواپیمای میراژ و ۶ هلیکوپتر نیز سرنگون گردیده‌اند.

۱۲ مرداد (۳ اوت ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، سرتیپ جلالی، وزیر دفاع خمینی، در جلسه هیأت وزیران که عصر امروز تشکیل شد، گفت: طی ۲۰ روز گذشته ۸۸۰۰ تن از نفرات عراقی کشته یا مجروح شده‌اند و ۳ هواپیما و ۷ هلیکوپتر سرنگون شده است.

۱۴ مرداد (۵ اوت ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، در سال ۶۵ حدود ۲۰۰۰ کارورز پزشکی به مناطق جنگی اعزام شده‌اند و حدود ۱۵۰۰ تن دانشجوی پزشکی داوطلب نیز به عنوان پزشکیار به مناطق جنگی عزیمت کرده‌اند. جهاد دانشگاهی ۵۰ طرح نظامی - تسلیحاتی نیز در سال گذشته به اجرا درآورده است.

* به گزارش رادیو رژیم، «در پاسخ به شرارت جدید توطئه‌گران ضداسلام در مکه، رژیم‌آوران اسلام ساعت ۲ بامداد امروز عملیات نصر ۷ را در منطقه سردشت آغاز کردند». رژیم ادعا کرد بیش از ۲۰۰۰ نفر از نیروهای عراق را کشته یا زخمی کرده است.

۱۸ مرداد (۹ اوت ۸۷): «قرارگاه خاتم‌الانبیا»، مرکز هدایت عملیات سپاه پاسداران و ارتش رژیم در اطلاعیه‌ی اعلام کرد که نیروهای مشترک تحت امر قرارگاه

رمضان، عملیات فتح ۹ را در منطقه فورمال، در استان سلیمانیه عراق، آغاز کردند.
۱۹ مرداد (۱۰ اوت ۸۷): رادیو رژیم گزارش داد هواپیماهای عراقی صبح امروز چند «واحد صنعتی» را در استان آذربایجان شرقی و خوزستان بمباران کردند.

۲۱ مرداد (۱۲ اوت ۸۷): به گزارش رادیو رژیم پاتک نیروهای عراقی در منطقه عملیاتی نصر ۷ دفع شد که به ادعای رژیم در این عملیات بیش از ۱۰۰۰ تن از نیروهای عراقی کشته شدند.

۲۵ مرداد (۱۶ اوت ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، عراق امروز یک روستا از توابع شهر مهران و یک روستای تابع شهر اهواز را بمباران کرد که بر اثر آن در مجموع ۷ تن کشته و عده‌ی مجروح شدند.

۲۶ مرداد (۱۷ اوت ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، هواپیماهای عراق بعدازظهر امروز سه واحد «کارگری - صنعتی» در استان خوزستان را بمباران کردند.

۲۷ مرداد (۱۸ اوت ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، دیروز اسکله‌های البکر و الامیه عراق توسط توپخانه به شدت گلوله‌باران شد.

۲۸ مرداد (۱۹ اوت ۸۷): رادیو رژیم گزارش داد که نیروی هوایی رژیم امروز نیروگاه برق در بندیکان و تأسیسات اقتصادی - صنعتی حلفانیه عراق را بمباران کرد.

۳۰ مرداد (۲۱ اوت ۸۷): عراق اعلام کرد هواپیماهایش امروز ضرباتی را بر کارخانه آلومینیوم‌سازی اراک و کارخانه قند دزفول و شوشتر وارد ساختند.

تلاش برای صلح

۱۰ تیر (۱ ژوئیه ۸۷): به نوشته رسالت، «سرجیو رامیرز مرکارو»، معاون ریاست جمهوری نیکاراگوئه، که برای یک دیدار رسمی از عراق وارد بغداد شده است، گفت دولت نیکاراگوئه از ابتکار عراق برای پایان دادن جنگ با ایران حمایت می‌کند.

۱۴ مرداد (۵ اوت ۸۷): به گزارش صدای آمریکا، سخنگوی وزارت خارجه چین امروز در یک مصاحبه مطبوعاتی گفت که چین خواستار اجرای کامل قطعنامه شورای امنیت در مورد جنگ ایران و عراق است. وی افزود اگر جنگ هم‌چنان ادامه یابد، چین آماده خواهد بود در بررسی برای یافتن راههای دیگر به منظور پایان دادن به جنگ ایران و عراق شرکت جوید.

۲۱ مرداد (۱۲ اوت ۸۷): به گزارش صدای آمریکا، سخنگوی وزارت خارجه آمریکا گفت که هنوز درها به روی ایران برای پذیرش قطعنامه شورای امنیت باز است، اما اگر تغییری در موضع ایران داده نشود شورای امنیت باید راههای اعمال این قطعنامه را مورد بررسی قرار دهد.

* به گزارش رادیو رژیم، ولایتی در پاسخ به یادداشت مورخ ۲۰ ژوئیه ۸۷ دبیرکل سازمان ملل، نامه‌ی به وی نوشت. در بخشی از این نامه آمده است که «انگیزه‌ها و روشی که در تدوین این قطعنامه

به کار گرفته شده و مواضع مطروحه در آن، بیانگر رجعت شورای امنیت به مواضع غیرقابل توجیه و غیرعادلانه گذشته است...».

اخبار مقاومت

۵ تیر (۲۶ ژوئن ۸۷): مراسم سالگرد ۳۰ خرداد در ۱۸ شهر بزرگ جهان برگزار شد. در آلمان بیش از ده هزار تن از هموطنان مقیم این کشور بزرگترین تظاهرات ایرانیان در خارج کشور را بر پا کردند. در این تظاهرات بیش از ۸۰ تن از افسران، درجه‌داران و دیگر رده‌های پرسنل نظامی از نیروی زمینی، هوایی، دریایی و شهربانی پیوستگی خود را به ارتش آزادیبخش ملی اعلام کردند. در آمریکا، در تظاهراتی که بیش از سه هزار نفر در آن شرکت داشتند، ۴۰ نفر از افسران، خلبانان، همافران و پرسنل صلح‌دوست و میهن‌پرست ارتش با لباسهای فرم خود شرکت کردند.

۲۳ تیر (۱۴ ژوئیه ۸۷): سازمان مجاهدین خلق ایران در یک کنفرانس مطبوعاتی در لندن، ۲۰ افسر پیشین ارتش ایران را که اخیراً به ارتش آزادیبخش ملی پیوسته‌اند، به خبرنگاران معرفی کرد.

۶ مرداد (۲۸ ژوئیه ۸۷): دفتر مجاهدین خلق در پاریس، با انتشار اطلاعیه‌بی‌اعلام کرد که زندانیان سیاسی زندانهای اوین و گوهردشت، در اعتراض به افزایش سرکوب و شکنجه و فقدان حداقل نیازهای صنفی از جمله کمبود شدید غذا و جا، از تاریخ ۲۱ تیرماه ۶۶ دست به

اعتصاب غذا زده‌اند. براساس اطلاعیه مجاهدین، دژخیمان رژیم شکنجه جدیدی به زندانیان می‌دهند که عبارت است از بازکردن دوش آب سرد روی سر زندانی توأم با شلاق‌زدن با کابل‌های ضخیم. هم‌چنین در زندان گوهردشت، برای درهم شکستن مقاومت زندانیان، آنان را برای ساعتهای متمادی به حالت ایستاده در اتاقهای در بسته بسیار کوچک و بدون منفذ قرار می‌دهند، به نحوی که امکان هیچ گونه حرکتی نداشته باشند. گرمای فوق‌العاده زیاد این اتاقها باعث تعریق شدید زندانی می‌شود. در اثر استمرار این نوع شکنجه، که در بین پاسداران به «سونا» معروف است، زندانی تعادل جسمی و عصبی خود را از دست می‌دهد. طبق گزارشها، اعتصاب غذا هم چنان ادامه دارد و سازمان مجاهدین خلق ایران بار دیگر توجه عموم کشورها، احزاب و سازمانهای مدافع حقوق بشر و آزادیخواه را نسبت به سرنوشت زندانیان سیاسی در ایران جلب کرده است.

۷ مرداد (۲۹ ژوئیه ۸۷): آقای مسعود رجوی در گفتگوی کوتاهی با صدای مجاهد درباره پیامی که خمینی به زائران حج فرستاد، گفت: «... در جواب این خصم خدا و خلق باید گفت که بیهوده آب ضدامپریالیستی در هاون می‌کوبی...، دجالگریهای کهنه و رسوایی که اساساً مصرف داخلی... دارد و دقیقاً به منظور سرپوش‌گذاشتن بر رسوایی عظیم روابط و معاملات پنهانیش با آمریکا و اسرائیل و هم‌چنین به خاطر وارونه‌نشان دادن منتهای ضعف و درماندگی رژیم مرگ‌ده‌اش، به خصوص در قبال تهاجمات بی‌دربی ارتش آزادیبخش، به آن متوسل گردیده است. راستی اگر خمینی، خدا و حج و خانه خدا

کارخانه دست به اعتراض و کم‌کاری زدند و کارگزاران رژیم را وادار به عقب‌نشینی نمودند.

* به گزارش نشریه اتحادیه انجمنهای دانشجویان مسلمان (شماره ۱۰۰) کارگران گروه صنعتی ملی در خرداد ماه جاری در اعتراض به اضافه‌کاری بدون دستمزد دست به یک اعتصاب گسترده زدند. در این اعتصاب بزرگ کلیه کارگران کارخانه‌های گروه صنعتی ملی شرکت داشتند. کارگران اعتصابی قصد راهپیمایی تا میدان آزادی را داشتند، اما کارگزاران رژیم عقب‌نشینی کردند و در روز ۱۶ خرداد اعلام کردند که طرح اضافه‌کاری اجباری بدون دستمزد به مرحله اجرا در نخواهد آمد.

عملیات نظامی

۱ تیر (۲۲ ژوئن ۸۷): به گزارش ستاد فرماندهی ارتش آزادیبخش ملی ایران، گردانهای رزمی ارتش آزادیبخش به پایگاههای دشمن در منطقه دهلران حمله کردند و طی یک نبرد گسترده و رودررو، که هشت ساعت ادامه یافت، دستکم ۶۸ تن از مزدوران را کشته و ۷۰ تن را زخمی کردند. در این تهاجم پایگاه «خزایی» منهدم شد و چهار پایگاه دیگر دشمن هدف آتشباری سنگین قرار گرفتند. در این نبرد شش تن از رزمندگان مجاهد خلق به شهادت رسیدند. این شهیدان عبارتند از: ۱- محمدجعفر منانی (فرشاد) فرمانده دسته، ۲- محمد حسین عظیمی (مهدی) فرمانده دسته، ۳- علی اصغر اکبرنژاد (همت)، ۴- سید هدایت‌الله خاتمی (علی)، ۵- محرم رضائی آلاکوز (افشین) ۶- عبدالامیر حیدری (احمد).

می‌شناسد، پس این ردیلهای حیوانی که علیه دختران و زنان این میهن در شکنجه‌گاههایش مرتکب می‌شود چیست؟ اگر خمینی از مستضعفین و پابرهنگه‌ها دم می‌زند پس این همه فقر و دزدیهای نجومی باندهای او در بازار و در ادارات چیست؟ چه کسی مردم سیل‌زده و داغدار و دردمند تهران و شهرستانها را این طور آسیب‌پذیر کرده است؟ چه کسی تمام دارایی ملت را به تنور جنگ ضد‌مردمی و یا به حلقوم ناپاک آخوندهای خمینی صفت ریخته که مردم ما این چنین در برابر بلاهای مختلف بی‌دفاع و بی‌پناهند؟».

۱۷ مرداد (۸ اوت ۸۷): روز شنبه ۱۷ مرداد، مراسم تشییع و خاکسپاری و بزرگداشت خاطره حمیدرضا چیتگر (حمید بهمنی) نماینده حزب کار ایران (توفان) در خارج کشور، که چندی پیش در اتریش به طرز ناجوانمردانه‌یی ترور شده بود، با حضور جمعیت کثیری در پاریس برگزار گردید. در مراسم مزبور برخی از اعضای شورای ملی مقاومت، دبیر شورا و نمایندگان انجمن دانشجویان مسلمان فرانسه (هواداران سازمان مجاهدین خلق ایران) حضور داشتند. آقای مسعود رجوی، مسئول شورای ملی مقاومت، فقدان دردناک آقای چیتگر را طی پیامی به همسر ایشان تسلیت گفته است.

مبارزات کارگران

۱۲ تیر (۳ ژوئیه ۸۷): به گزارش نشریه اتحادیه انجمنهای دانشجویان مسلمان (شماره ۱۰۰)، کارگران مبارز کارخانه ایران تایر در اواسط خرداد علیه افزایش ساعات کار بدون مزد در این

۱۰ تیر (۱ ژوئیه ۸۷): به گزارش ستاد فرماندهی ارتش آزادیبخش ملی، در تهاجم گردانهای رزمی ارتش آزادیبخش ملی ۱۱ پایگاه رژیم در منطقه سردشت درهم کوبیده شد و منطقه‌یی به وسعت ۱۶ کیلومتر مربع به کنترل رزمندگان در آمد. طی این عملیات ۸۱ تن از مزدوران خمینی به هلاکت رسیدند، ۱۰۰ تن مجروح شدند و ۳ تن دیگر به اسارت درآمدند.

۱۸ تیر (۹ ژوئیه ۸۷): به گزارش فرماندهی ستاد ارتش آزادیبخش ملی، ۷ پایگاه رژیم سرکوبگر در منطقه مرزی ایلام مورد تهاجم گردانهای رزمی ارتش آزادیبخش ملی قرار گرفت و درهم کوبیده شد. در این نبرد ۵۰ تن از مزدوران دشمن به هلاکت رسیدند، ۶۰ تن مجروح شدند و ۵ تن نیز به اسارت رزمندگان درآمدند.

* به گزارش فرماندهی ستاد ارتش آزادیبخش ملی ایران، رزمندگان ارتش آزادیبخش در نبردی در ارتفاعات بادامسفید در منطقه کانی‌سخت ایلام، ۷ پایگاه رژیم را درهم کوبیدند. در این نبرد که ۴ ساعت ادامه یافت، ۵ تن از مزدوران خمینی به هلاکت رسیدند، ۶۰ تن مجروح شدند و ۵۰ تن نیز به اسارت نیروهای آزادیبخش درآمدند. در این نبرد یکی از رزمندگان مجاهد خلق به نام ابوالقاسم سالاری (فرمانده اقبال) به شهادت رسید.

۲۷ تیر (۱۸ ژوئیه ۸۷): به گزارش فرماندهی ارتش آزادیبخش ملی، گردانهای رزمی ارتش آزادیبخش در تهاجم به پایگاههای پاسداران خمینی در منطقه بانه ۲ پایگاه را تسخیر و منهدم کردند و ۳ پایگاه

دیگر را به شدت درهم کوبیدند. در این تهاجم ۳۰ تن از پاسداران به هلاکت رسیدند و ۴۰ تن مجروح شدند. در این نبرد ۶ تن از رزمندگان مجاهد خلق به شهادت رسیدند که عبارتند از: ۱ - کورش عباسی فر (شهریز)، ۲ - غلامحسین حسینی (داوود)، ۳ - جلیل فخیم اصفرنیا (بهزاد)، ۴ - حسین محمدی (حمید)، ۵ - فرهاد شاهینی (رضوان)، ۶ - نادر حسامی (فریدون).

۱ مرداد (۲۳ ژوئیه ۸۷): به گزارش ستاد فرماندهی ارتش آزادیبخش ملی، گردانهای رزمی ارتش آزادیبخش در منطقه‌یی به وسعت ۱۵ کیلومتر مربع در نزدیکی شهر مهران، به پایگاههای دشمن که محل استقرار گروهان «ابوالفضل» وابسته به تیپ ۸۸ سپاه پاسداران بود حمله بردند. در این نبرد سه پایگاه دشمن تسخیر شد، ۴۸ پاسدار کشته و ۳۰ تن مجروح شدند و شانزده تن دیگر به اسارت رزمندگان درآمدند.

۴ مرداد (۲۶ ژوئیه ۸۷): به گزارش ستاد فرماندهی ارتش آزادیبخش ملی، گردانهای رزمی ارتش آزادیبخش، بامداد روز چهار مرداد به منطقه استقرار قوای دشمن در اطراف شهرستان سرپل ذهاب نفوذ کردند و ۵ پایگاه دشمن را که محل استقرار گروهان یکم گردان ۱۶۶ از لشکر ۸۱ کرمانشاه بود، مورد تهاجم قرار دادند. در ادامه این نبرد ۸ پایگاه دشمن تسخیر یا درهم کوبیده شد، ۳۱ تن از نفرات دشمن کشته و ۳۶ تن مجروح شدند. ۲۳ نفر نیز تسلیم رزمندگان ارتش آزادیبخش شدند. همچنین مقدار زیادی سلاح و تجهیزات از جمله تفنگ ۸۲ میلیمتری، تیربار دوشکا و

خمپاره‌انداز به غنیمت گرفته شد. در این نبرد یکی از رزمندگان ارتش آزادیبخش مجروح شد.

۹ مرداد (۳۱ ژوئیه ۸۷): به گزارش ستاد فرماندهی ارتش آزادیبخش ملی، گردانهای رزمی ارتش آزادیبخش به محدوده نظامی تحت کنترل دشمن در منطقه گیلانغرب در استان کرمانشاه نفوذ کردند و در تهاجم به ۹ پایگاه سپاه پاسداران، ۷۶ تن از آنان، از جمله یک فرمانده پایگاه را کشتند و ۷۵ تن را مجروح کردند. سه تن نیز به اسارت رزمندگان درآمدند. در این نبرد که در جبهه‌یی به طول سه کیلومتر جریان داشت، ۲۱ سنگر اجتماعی، ۵ سنگر فرماندهی، ۲۲ سنگر تیربار، یک سنگر مخابرات، ۶ زاغه مهمات و ۴ منبع سوخت منهدم شد و مقدار زیادی سلاح و مهمات به غنیمت گرفته شد. در این نبرد چهار تن از رزمندگان مجروح شدند و دو تن نیز به شهادت رسیدند. رزمندگان شهید عبارتند از: مجاهد خلق علیرضا کرمپور (ناصر) و مجاهد خلق غلامرضا ریاحی (سیف‌الله).

۱۱ مرداد (۲ اوت ۸۷): به گزارش سازمان چریکهای فدایی خلق - پیرو برنامه (هویت)، پیشمرگان این سازمان در تاریخ یازدهم مرداد ماه پایگاه جاشهای مزدور منگور در جاده سردشت - پیرانشهر را مورد تهاجم قرار دادند که طی آن ۶ تن از مزدوران دشمن کشته و زخمی شدند.

۱۲ مرداد (۳ اوت ۸۷): به گزارش ستاد فرماندهی ارتش آزادیبخش ملی، رزمندگان ارتش آزادیبخش، به محدوده نظامی تحت کنترل دشمن در منطقه مرزی بین رودخانه‌های تلخاب و کانی‌شیخ، در

استان کرمانشاه، نفوذ کردند و در تهاجم به ۵ پایگاه، ۲۶ تن از افراد دشمن را به هلاکت رساندند و ۴۷ تن را مجروح کردند. در این نبرد ۱۸ سنگر حفاظتی، ۲ زاغه مهمات، یک قبضه توپ ۱۰۶ میلیمتری، ۲ سنگر آریبی جی، یک سنگر دوشکا و ۲ انبار سوخت منهدم گردید. سه تن از رزمندگان ارتش آزادیبخش نیز در این نبرد به شهادت رسیدند. این شهیدان عبارتند از: مجاهد خلق محسن وجدانی (قادر) فرمانده تیم، مجاهد خلق رضا صفیعی (قاسم) و مجاهد خلق بهروز حق‌نظر (حسین).

۱۵ مرداد (۶ اوت ۸۷): به گزارش فرماندهی رزمندگان ارتش آزادیبخش در منطقه دهلران، در نخستین ساعات بامداد روز پنج‌شنبه ۱۵ مرداد، یک واحد از رزمندگان ارتش آزادیبخش حین تردد در حوالی ارتفاعات جنوبی این منطقه، با یک گشتی دشمن متعلق به لشکر ۲۱ موسوم به حمزه مواجه و درگیر شدند. در این درگیری ۴ تن از مزدوران به هلاکت رسیدند و بقیه آنان پا به فرار گذاشتند.

۲۰ مرداد (۱۱ اوت ۸۷): به گزارش ستاد فرماندهی ارتش آزادیبخش ملی، گردانهای رزمی ارتش آزادیبخش ملی در نبرد پیروزمند گلوگاه استراتژیک سورین در منطقه مریوان، که به مدت ۶ ساعت در جبهه‌یی به طول سه کیلومتر ادامه داشت، ۶ پایگاه مهم دشمن را تسخیر یا منهدم کردند. در جریان این نبرد حداقل ۶۰ تن از مزدوران دشمن کشته و ۸۰ تن مجروح شدند. ۱۴ تن نیز به اسارت رزمندگان ارتش آزادیبخش درآمدند. در این عملیات ۵ تن از رزم‌آوران دلاور مجاهد خلق نیز به شهادت رسیدند. اسامی این شهیدان از این

قرار است: غلامحسین رمضانپور(محمود)
فرمانده دسته، جعفر ابراهیمی(مسعود)
فرمانده دسته، جواد محقق منتظری(علاء)
شفقت قنبری(مختار) حمیدرضا
لطف‌پور(غلامرضا).

«دوروز» در منطقه آلان (سردشت)،
رزمندگان در نبردی متهورانه و گسترده مانع
پیشروی افراد دشمن به طرف مواضع خودی
شدند و این واحد گشتی را تار و مار کردند.
از مقدار تلفات دشمن در جریان این درگیری
اطلاعی در دست نیست.

۲۱ مرداد (۱۲ اوت ۸۷): به گزارش
ستاد فرماندهی ارتش آزادیبخش ملی، یک
واحد از رزمندگان ارتش آزادیبخش، هنگام
نفوذ به عمق مواضع تحت کنترل دشمن در
ارتفاعات ۲۲۰۰ متری «بردسپیان» در
منطقه سردشت، با کمین مزدوران لشکر ۲۳
نوهده مواجه شدند. رزمندگان توانستند یکی
از افراد دشمن را به هلاکت رسانده و یکی
دیگر را به اسارت در آورند. در عملیات
دیگری در همین منطقه مرزی (سردشت) در
روز جمعه ۱۶ مرداد، رزمندگان در تهاجم به
کمین‌گذاران دشمن در ارتفاعات بردسپیان،
تعداد زیادی از آنان را از پای در آوردند و
بقیه را وادار به فرار کردند. در تهاجم
دیگری، در ۲۰ مردادماه، به یک واحد گشتی
سپاه پاسداران در ارتفاع ۲۱۹۶ متری

۳۰ مرداد (۲۱ اوت ۸۷): به گزارش
ستاد فرماندهی ارتش آزادیبخش ملی،
گردانهای رزمی ارتش آزادیبخش در منطقه
مرزی شهر مهران در استان ایلام، یک
مجموعه بزرگ از پایگاههای سپاه پاسداران
را تماماً تسخیر و به کلی منهدم کردند. در
جریان این تهاجم ۵۰ تن از پاسداران کشته،
۶۰ تن مجروح و ۱۱ تن اسیر شدند. در این
عملیات همچنین یک میلیون فشنگ دهها
هزار نارنجک جنگی، یک هزار خمپاره ۱۲۰
میلیمتری و هزاران خمپاره دیگر، دهها
هزار فشنگ دوشکا و تیربار و مقادیر زیادی
مواد منفجره به آتش کشیده شد. در این
نبرد بزرگ تنها یکی از رزمندگان مجاهد
جراحات سطحی برداشت.

تصحیح و پوزش

در صفحه ۳۹ سطر ۲۱ از مقاله «معنای کسر بودجه در رژیم خمینی»
مندرج در ماهنامه شورا شماره ۳۲، میزان درآمد نفت در سال ۶۵ اشتباهاً
۳۷/۵ تا ۴۱ میلیون تومان درج شده که ۳۷/۵ تا ۴۱ میلیارد تومان صحیح
است.

SHOWRA
REVUE MENSUELLE DU CONSEIL NATIONAL DE LA RESISTANCE D'IRAN
n° 33 et 34. Juillet et août 1987. TIR ET MORDAD 1366

Prix : 30 F